

بخشی از
زیبایی های
نحج البلاغه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخشی از زیباییهای نهج البلاغه

نویسنده:

جورج جرادی

ناشر چاپی:

محمدی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
بخشی از زیباییهای نهج البلاغه	۱۲
مشخصات کتاب	۱۲
مقدمه مترجم	۱۲
۱۱ ادبیات علی «ع»	۱۳
مرزهای خرد و بینش	۱۳
قسمت اول	۱۳
قسمت دوم	۱۵
وحدت وجودی	۱۸
قسمت اول	۱۸
قسمت دوم	۲۰
روش سخنوری علی (ع)	۲۳
قسمت اول	۲۳
قسمت دوم	۲۵
۲ علی «ع» نمایشگر عدالت جهانی	۲۷
تساوی وجودی	۲۷
قسمت اول	۲۷
قسمت دوم	۲۹
قسمت سوم	۳۲
قسمت چهارم	۳۴
محبت عمیق	۳۶
راستی حیات	۳۹
قسمت اول	۳۹

قسمت دوم	۴۱
خیر وجود و انقلاب حیات	۴۳
قسمت اول	۴۳
قسمت دوم	۴۵
قسمت سوم	۴۷
۳ علی «ع» در آغاز سخن	۵۰
۴ پاره‌ای از نامه‌ها ، خطبه‌ها ، عهدها و وصایای علی «ع»	۵۱
پرستش آزادگان	۵۱
سخنی با ابوذر	۵۲
اطمینان به دنیا	۵۲
درود بر تو ای پیامبر خدا	۵۲
بهترین و بدترین مردم	۵۲
استبداد و خودکامی عثمان	۵۳
من یکی از افراد شما هستم	۵۳
حق باطل شدنی نیست	۵۴
پست‌ترین شما بمقام والاترین شما باز می‌گردد	۵۴
خدا گذشته‌ها را می‌بخشد	۵۴
رشوه	۵۵
اگر پایدار نباشید	۵۵
با مردم از روی انصاف رفتار کنید	۵۵
آیا پیروزی را در سایه ظلم جستجو کنیم ؟	۵۵
مردم در حقوق با یکدیگر برابرند	۵۶
بسوی اصحاب جمل	۵۶
از لانه‌ات بیرون بیا	۵۶

۵۷	اتمام حجت
۵۷	او خواست مغالطه کند
۵۷	من همراه آنان خواهم بود
۵۸	با چه چیز پاسخ داده می‌شود ؟
۵۸	در میان امواج کوه پیکر دریا
۵۹	آنان را با نیرنگ کشتند
۵۹	کسانی که با من جنگیدند
۵۹	سخن میگوئید اما لال هستید
۶۰	هرگز از دشمن انتقام نگیرید
۶۰	زنان
۶۰	زمامداران ننگین
۶۰	خانه و خیمه‌ای باقی نمی‌ماند
۶۰	گشاده گلو
۶۱	حرص توانگران
۶۱	بسوی حق
۶۱	خرما به « هجر » بردن
۶۱	از خدا بترس
۶۲	گروهی را هلاک ساختی
۶۲	فریب دادن کودک
۶۲	شگفتا
۶۲	گناه و نیرنگ
۶۲	بهای بیعت
۶۳	رشوه‌خواران
۶۳	دنیا و آخرت خود را به باد دادی

۶۳	بر تو سخت خواهم گرفت
۶۳	در خوشگذرانی غلطانی
۶۳	از معاویه بر حذر باش
۶۳	مردم نزد ما برابرند
۶۴	ای مرد ماندها . . .
۶۴	اگر با این شمشیرم بینی مؤمن را بزنم
۶۴	آیا ندانسته سخن میگوئید
۶۵	شما را با فاسد ساختن خود اصلاح نمی‌کنم
۶۵	بنظر من باید صبر کرد
۶۵	از سرزنش شما خسته شدم
۶۶	بقای حکومت
۶۷	صلح بهتر است
۶۷	یک سفارش ارزنده
۶۷	خدایا پیروزی یافته را از ستمگری دور گردان
۶۷	خدایا میان ما و آنان را اصلاح کن
۶۷	با زبانهای آنان سخن گفت
۶۸	آنان را بر مردم حکومت دادند
۶۸	دو دسته
۶۸	پیشوایان دادگر
۶۸	اگر هفت اقلیم را به من بدهند . . .
۶۹	بادهای تند آن را نمی‌جنباند
۶۹	پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده
۶۹	نیرنگ بازان
۷۰	تو و برادر انسانیت

۷۱	به سخنم گوش فرا دهید . . .
۷۱	من شما را میترسانم
۷۲	کجا هستند عمالقه ؟
۷۲	کجاست عمار ؟
۷۲	خودبینی ، تعصب ، ستمگری
۷۳	دنیا از پی شما پیچیده میشود
۷۴	قانون اساسی حکمرانان
۷۴	قسمت اول
۷۶	قسمت دوم
۷۸	حدود مالیات
۷۹	بیخردان و تبهکاران
۷۹	رشوه‌خواری در قضاوت
۸۰	مال مردم
۸۰	امانت
۸۰	با شمشیرم ترا می‌زنم
۸۰	حکمران و رشوه
۸۱	حکمران و تمایلات بیجا
۸۱	بال خود را فرود آور
۸۱	نادان را بیاموز
۸۲	حکمران خائن
۸۲	اخلاق پاک
۸۲	طمعکاران و تنگدستان
۸۲	قاضی نادان
۸۳	به رأی خود قضاوت میکند

دانشمندان منافق است	۸۳
اشتباه کاری میکنند	۸۳
خودداری	۸۳
بپرهیز	۸۴
خشنودی و خشم	۸۴
دورویی و ستم	۸۴
خویشاوندان	۸۴
سرشت انسان	۸۵
روزگار و مردم آن	۸۵
اصناف مردم	۸۵
با هر بادی میروند	۸۶
بسا کوچکی که بر بزرگ پیروزی یافته است	۸۶
چراغ شبش ماه بود	۸۶
به روش مسیح	۸۶
آنچه نمی‌دانید مگوئید	۸۷
گفتارشان توأم با راستی است	۸۷
منافقان	۸۸
برای آنان همیشگی است	۸۸
به ترس و وحشت مبتلا می‌سازند	۸۸
عمر آنان طولانی‌تر بود	۸۸
وای بر خیابانهای آباد شما	۸۹
خدایا کوههای ما شکافته شده	۸۹
بدگوئی مردم	۹۰
امروز می‌گذرد و فردا فرا می‌رسد	۹۰

آه از دوری سفر	۹۰
طبیعت وجود	۹۰
ماه تابانی در آن به جریان انداخت	۹۱
خروش آب	۹۱
آفرینش شبکور	۹۱
آفرینش طاووس	۹۱
آفرینش مورچه	۹۲
آفرینش ملخ	۹۳
خدایا ، مرا بیمارز	۹۳
چه دیدم ؟	۹۳
او را ببخشید	۹۳
ستمیدیده	۹۳
گاوه‌ای سه‌گانه	۹۳
۵ پاره‌ای از سخنان حکمت آمیز علی « ع »	۹۴
قسمت اول	۹۴
قسمت دوم	۹۶
قسمت سوم	۹۸
قسمت چهارم	۱۰۰
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان	۱۰۲

بخشی از زیباییهای نهج البلاغه

مشخصات کتاب

سرشناسه: جرداق جورج ۱۹۲۶ - ، شارح عنوان و نام پدیدآور: بخشی از زیباییهای نهج البلاغه مقدمه انتخاب ترتیب از جرج جرداق ترجمه از محمدرضا انصاری مشخصات نشر: تهران محمدی ۱۳۷۳. مشخصات ظاهری: ص ۳۲۷ شابک: بها: ۱۲۵۰۰ ریال؛ بها: ۱۲۵۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتاب حاضر در سال ۱۳۵۶ تحت عنوان "شگفتیهای نهج البلاغه ترجمه و نگارش فخرالدین حجازی توسط موسسه انتشارات بعثت منتشر شده است یادداشت: عنوان اصلی روائع نهج البلاغه عنوان دیگر: نهج البلاغه شرح عنوان دیگر: شگفتیهای نهج البلاغه موضوع: علی بن ابی طالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق نهج البلاغه - نقد و تفسیر موضوع: علی بن ابی طالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه‌ها موضوع: علی بن ابی طالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- کلمات قصار موضوع: علی بن ابی طالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نامه‌ها شناسه افزوده: علی بن ابی طالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق نهج البلاغه شرح شناسه افزوده: انصاری محلاتی محمدرضا، مترجم رده بندی کنگره: ۸/۰۸/۴۳۷۳۱ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۵-۵۷۳۸

مقدمه مترجم

صفحه [۱۵] نهج البلاغه نامی آشنا است که مردم کم و بیش از محتویات ارزنده‌ی آن آگاه هستند، لیکن از آنجا که این مجموعه از عمق خاصی برخوردار است و دارای سطح بسیار گسترده‌ای می‌باشد، شاید کمتر کسی آن را بطور کامل بررسی کرده و در مفاهیم عمیق آن دقت نموده باشد. نهج البلاغه مجموعه‌ای از سخنان زیبای علی «ع» است که از نظر اهمیت در مرحله‌ای قرار گرفته که اگر بگوئیم میان آثار نویسندگان، کتابی در عظمت لفظ و معنی پیاپی آن نمیرسد، سخن به گزاف نگفته‌ایم تاریخ بیاد ندارد کسی مانند علی «ع» آن مرد دانش و سخن مفاهیم درخشانی را در ضمن گفته‌ها و نوشته‌هایش به بشریت ارائه داده باشد. آری علی «ع» مرد دانش و سخن بود. علم و سיעش از منبع عمیقی سرچشمه میگرفت، زیرا او از نخستین روزی که خود را صفحه [۱۶] شناخت، خود را در دامان پر محبت پیامبر اسلام «ص» دید. از آن پس پیوسته مورد توجه رسول خدا «ص» بود. هنگامی که پیامبر اسلام «ص» به رسالت مبعوث شد، وی نخستین کسی بود که این رسالت آسمانی را تصدیق کرد و با پیامبر اسلام «ص» همصدا گردید. و مهمتر آنکه تا آخرین لحظات زندگی، آن هدف پاک را دنبال کرد و لحظه‌ای دست از یاری حق برنداشت، او بدین جهت پس از رحلت پیامبر اسلام «ص» از طرف خداوند پیشوای مسلمین گردید. علی «ع» چنانکه در معلومات خود منحصر بفرد بود، در سخن سازی و بیان نیز سرآمد سخنرانان گردید، زیرا بیان او دارای شرایط کامل سخنوری بود که بدون تکلف بر زبانش جاری می‌گردید و افکار شنوندگان را به خود جلب میکرد. او احیاناً حقایق را در ضمن نامه‌هایی برای افراد خاصی بیان مینمود و گاهی هم زیر عنوان «توصیه و سفارش» مطالب ارزنده‌ای برای مردم بازگو میکرد. اینجا اگر من بخواهم انگشت روی یک یک از موضوعات نهج البلاغه بگذارم و درباره‌ی هر یک توضیحاتی بدهم سخن بدرازا میکشد، کافی است بطور خلاصه بگویم: نهج البلاغه نمایانگر اخلاق صحیح انسانی است. نهج البلاغه در طرفداری از حقیقت و نابود ساختن باطل نیروئی فوق العاده است. در آشکار ساختن مظاهر طبیعت و دنبال آن در تعظیم آفریدگار جهان و اثبات قدرت بی‌مانندش، سخنگوئی آگاه است. صفحه [۱۷] در زمینه‌ی حکومت و مسائل مربوط به دولت و ملت، رهبری روشن و عمیق محسوب میشود. در تحذیر از لذتهای فریبنده دنیا و توجه‌دادن به حوادث خطرناک پس از مرگ، بزرگترین زنگ خطر است. در شناساندن پیامبر اسلام «ص» و رهبران آسمانی، بهترین معرف است و خلاصه در مسائل علمی، اعتقادی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی والاترین

کتاب بشمار میرود. خواننده‌ی محترم، کتابی که اکنون در دست شما است، برگزیده‌ای از همین کتاب والای علی «ع» است که «جرج جرداق» نویسنده و ادیب معروف لبنانی از میان خطبه‌ها و نامه‌ها و سخنان کوتاه علی «ع» استخراج نموده و به ترتیب خاصی جمع‌آوری کرده است. علاوه بر این، مواردی که احتیاج به توضیح داشته، توضیح داده و فصلهای ویژه‌ای نیز به عنوان مقدمه، در اطراف شخصیت علی «ع» و ارزش سخنانش، ضمیمه‌ی کتاب نموده است. من معتقدم که «جرج جرداق» علی «ع» را از دید عمیقی نگریسته و به درستی به عظمت و شخصیت امام «ع» پی برده است. این حقیقتی است که من در ضمن اشتغال به ترجمه‌ی کتاب، آن را درک کردم و شاید قبل از ترجمه، تا این حد به آن اعتراف نمی‌کردم. با وجود این جرج جرداق در پاسخ نامه‌ای که برای یکی از نویسندگان نوشته، اعتراف میکند که: «من هنوز هم در تجزیه و تحلیل شخصیت علی بن ابی طالب «ع» مقصر هستم، زیرا نویسنده هر قدر کار کند و صفحه [۱۸] هر قدر کوشش نموده و زحمت بکشد و هر قدر که بزرگ باشد اگر بخواهد شخصیت یک انسان عادی را تشریح کرده و حقیقت آن را یافته و ارکان وجود او را درک کند، نمی‌تواند حق مطلب را ادا کند، پس چطور میشود (حق مطلب را ادا کرد) اگر این انسان شخص علی بن ابی طالب «ع» و یا شبه علی «ع» باشد؟» [۱]. در هر حال، اکنون کتاب را در اختیار شما خواننده‌ی گرامی قرار میدهم تا پس از بازدید از فصول مقدمه‌ی کتاب، به سخنان ارزنده و عمیق علی «ع» نزدیکتر شوید و با مفاهیم پر ارج آن بیشتر آشنا گردید. قم محمد رضا انصاری [۱] نشریه‌ی در راه انقلاب فکری اسلامی شماره ۴ صفحه [۱۹]

ادبیات علی «ع»

مرزهای خرد و بینش

قسمت اول

صفحه [۲۱] و بسان رعد در رگبارهای تند شبانه، نیرومند و غران بود چشمه همان چشمه است، شب و روز در جریانش تأثیر ندارند اگر زندگی شخصیت‌های واقعی تاریخ را اعم از شرق و غرب و قدیم و جدید بررسی کنیم، پدیده‌ی آشکاری را درک می‌کنیم. آن پدیده اینکه: شخصیت‌های تاریخی با وجود اختلافهای فکری و تضادهای مذهبی که دارند، با تفاوت در شدت و ضعف، ادیبانی زبر دست هستند. برخی بتمام معنی مؤثر و سازنده هستند و بعضی در آستانه‌ی تأثیر و سازندگی قرار گرفته‌اند. حتی می‌توان گفت: درک ادبی با معانی و صفحه [۲۲] شکل‌های گسترده‌ای که دارد با هر موهبت فوق‌العاده‌ی دیگری بهر رنگی از فعالیت‌های بزرگ جلوه کند همراه است برای اثبات این پدیده کافی است نظری کوتاه به تاریخ انبیاء بیافکنیم. حضرت داود، سلیمان، اشعیا، ارمیا، ایوب، مسیح و حضرت محمد «ص» ادیبانی بودند که علاوه بر موهبت‌های ویژه‌ای که داشتند از موهبت ادبی نیز برخوردار بودند. ناپلئون، افلاطون، پاستور، خیام، ابن خلدون، نهرو، دو گل و پاسکال با وجود اینکه هر کدام در رشته‌ی خاصی شهرت داشتند لکن بحکم موقعیت‌های ادبی که واجد بودند در ردیف اهل ادب قرار گرفته بودند، و روی این اصل هر کدام به مقتضای موهبت و فطرت، دارای یک سلسله فعالیت‌های فکری بودند که بضمیمه‌ی زیبایی‌های بیان، بصورت ادبیات کاملی جلوه میکرد. این حقیقت بطور آشکار در شخصیت علی «ع» تمرکز داشت. او همانطور که در زمینه‌ی اثبات حقوق و تعلیمات و رهبری‌هایش امام بود، در ادبیات نیز عنوان امام را برای خود اتخاذ کرد. نشانه‌ی ادبیات علی «ع» «نهج البلاغه» است. نهج البلاغه کتابی است که در اصول بلاغت عرب در ردیف قرآن آمده و هم اکنون که حدود سیزده قرن از عمر آن می‌گذرد هنوز در اسلوب عرب بعنوان یک ریشه اصیل تلقی میشود و قطعات جالبی از آن اقتباس میگردد و بیان سحر انگیز آن به اسلوب سخنوری روح می‌بخشد. صفحه [۲۳] در زمینه‌ی سخن‌پردازی علی «ع» باید گفت: وی شیوه‌ی سخنوری جاهلیت را که توأم با سرشت

سالم بوده، به منطق نیرومند و بیان اصیل اسلام ضمیمه کرده است. بیان جالب علی «ع» که از شیوه‌ی سخنوری و جاهلیت و بیان سحر آمیز پیامبر سرچشمه میگرفت برخی را بر آن داشته که درباره‌ی سخنانش بگویند: آن «فروتر از کلام خدا و فراتر از کلام مخلوق است». شگفت نیست، زیرا علی «ع» از تمام وسایلی که او را بین سخنوران به این موقعیت نائل گردانید برخوردار بود. او در محیطی که فطرت سالم بر آن حکومت میکرد پرورش یافته بود و با داناترین مردم یعنی با حضرت محمد «ص» زندگی میکرد و رسالت وی را با آن حرارت و نیروی خاصی که داشت با آغوش باز می‌پذیرفت. گذشته از اینها خودش از آمادگیهای شگفت و موهبت‌های بزرگی برخوردار بود، بدین جهت علل برتری‌های فطری و اجتماعی در وی جمع بود اما هوشیاری و فراست عمیق علی «ع» در هر جمله‌ای از جملات نهج البلاغه بصورت یک عمل بزرگ نمودار است. این فراستی زنده و توانا و گسترده و عمیق است که بصورت یک عمل در موضوعی کاملاً گسترده که تمام جوانب آن ملاحظه شده جلوه میکند و علی «ع» جوانب آن را بطور کامل زیرورو کرده و درباره‌ی آن کنجکاو و آزمایش عمیقی بعمل آورده و نهانترین و دقیق‌ترین اسباب آن را درک نموده است، چنانکه صحیح‌ترین نتایجی که بر این صفحه [۲۴] اسباب مترتب است دور باشد یا نزدیک برای او قابل درک خواهد بود. پیاپی بودن سخنان علی «ع» که در نهج البلاغه بطور آشکار مشهود است، و هم چنین ارتباط بین اندیشه‌ها بطریقی که هر اندیشه‌ای نتیجه‌ی فکر سابق و منشاء پیدایش اندیشه‌ی بعدی باشد، نشانه‌ی فراست بی‌مانند علی «ع» است. موضوعاتی که در نهج البلاغه مورد بحث قرار گرفته از این اندیشه‌ها جدائی پذیر نیستند. بلکه باید گفت بحث از موضوعات، بدون اندیشه‌های مزبور، صورت کاملی بخود نمی‌گیرد. زیرا این اندیشه‌ها آنچنان گسترده است که هر کلمه‌ای از کلمات نهج البلاغه، خواننده را به دقت و تأمل وادار میکند و هر جمله‌ای از جملاتش جهانی از معنی در برابر دیدگان او مجسم می‌نماید. راستی آیا از کدام راه دقت می‌توان به سخنانی از قبیل: «مردم دشمن مجهولات خود هستند... ارزش هر کسی به خوبیهای اوست... گناه، دژی ذلت بار است» پی برد؟ آیا کدام اختصاری مانند این عبارت: «هر که سبکبار شود می‌پیوندد» معجزه آساست؟ آیا این جملات چهارگانه با وجود کمی الفاظ چه معانی ارزنده‌ای در بر دارد و چگونه حائز توضیحات فراوان می‌باشد؟ آیا کدام درک عمیق و هوش سرشاری می‌تواند از طبع حسود و صفات وی چنین پرده بردارد؟ «هیچ ستمگری را مانند حسود شبیه‌تر صفحه [۲۵] به ستمدیده ندیدم: چشمی شور و دلی دیوانه دارد و پیوسته با اندوه دم‌ساز است. بر بی‌گناهان خشم می‌گیرد و به چیزی که مالک آن نیست بخل می‌ورزد» در نهج البلاغه تولید فکر از فکر چنان روشن است که هر کس در برابر آن قرار گیرد گویا در برابر توده‌ای اندیشه قرار گرفته است. لکن باید دانست که این اندیشه‌ها متراکم نیستند بلکه نظم و ترتیب خاصی بر آنها حکومت میکند، و در این جهت فرقی میان نوشته‌های علی «ع» و خطبه‌های بدیهی او نیست. زیرا چشمه همان چشمه است، شب و روز در جریانش تأثیر ندارند. خطبه‌های بدیهی علی «ع» حاکی از اندیشه‌هایی معجزه آساست که بر اساس دقت و منطق صحیح استوار است. راستی چنین دقتی حیرت زاست زیرا علی «ع» در ایراد خطابه‌های خود، آمادگی قبلی و لو برای چند لحظه نداشت و خطبه‌های خود را بدون آمادگی قبلی ایراد میکرد. این خطبه‌ها چنان در افکار علی «ع» جوشش داشت که مانند برقی که بی‌خبر جهش کند، یا صاعقه‌ی ناگهانی که بی‌مقدمه به وقوع بپیوندد، یا گردبادی که ناگهان وزیدن بگیرد و همه را به خود به‌پیچد و جاروب کند و به حکم قانون حادثه و حدود مناسبت‌های ویژه، مسیری را پیش گیرد و از همان جا باز گردد، بدون کوچک‌ترین رنج و زحمت به زبانش جاری می‌شد. دیگر از آثار ذکاوت نیرومند علی «ع» در نهج البلاغه، مرزهایی صفحه [۲۶] است که احساسات وی را در شدت هیجان اندوه‌ها محدود میکرد. علی «ع» کسی نبود که بحکم احساسات شدید، غرق دریای اندوه و افسردگی‌های دور گردد، زیرا او تسلیم حکومت عقل بود و خرد تنها فرمانده وی بشمار میرفت. تنوع بحث‌ها و توصیف طبیعت در نهج البلاغه، نشانه‌ی دیگری از فراست عمیق علی «ع» است. علی «ع» اندیشه‌ی خود را تنها در یک موضوع ویژه یا بحث خاصی بکار نبرده، بلکه در هر موضوعی بطور کامل بحث نموده است. او با بیان خردمندانه‌ی خود که توأم با آگاهی کامل است، از چگونگی دنیا و

طبیعت و شئون انسانها سخن میگوید، و در زمینه‌ی مظاهر زنده‌ی طبیعت، سخن را گسترش میدهد و رعد و برق زمین و آسمان را توصیف میکند، و از شگفتی‌های آفرینش خفاش، مورچه، طاووس، ملخ و امثال اینها پرده برمیدارد. برای اجتماع، دستورات ویژه و در زمینه‌ی اخلاق، قوانیت ارزنده‌ای وضع میکند و خلاصه در بحث از آفرینش جهان هستی و شگفتی‌های وجود، ابتکاراتی از خود نشان میدهد. به حقیقت باید گفت: اندیشه‌ی سالم و بیان رسائی که در نهج البلاغه بچشم میخورد در ادبیات عرب هرگز یافت نخواهد شد. دایره‌ی خیال در نهج البلاغه چنان گسترده و وسیع است که بالهای آن هر سطحی را فرا گرفته است. علی «ع» بکمک این خیال نیرومند که بسیاری از متفکران و دانشمندان اعصار از آن محروم صفحه [۲۷] بودند مفاهیم واقعی خالص را در چهار چوبه‌ای که از جالب‌ترین زیبایی‌ها برخوردار بود قرار میداد و به کمک هوش سرشار و تجربه‌های عمیق خود به آنها درخشندگی و حیات می‌بخشید. روی این اصل مفهوم هر چند فکری و جامد بود اما بمحض اینکه در مخیله‌ی علی «ع» میگذشت دارای بالهایی می‌شد که صفت جمود را از آن سلب میکرد و حرکت و حیات را جایگزین آن می‌نمود. خیال علی «ع» خیال فوق العاده‌ای بود که بر اساس واقع قرار داشت. علی «ع» این واقعیت را به مرحله‌ی بروز میرسانید و از طبیعت و بنیاد آن، حدود گسترده‌ای بوجود می‌آورد و آن را به رنگهای فراوانی رنگین می‌ساخت. آنگاه حقیقت بیشتر آشکار میشد و جوینده به آسانی بر آن تسلط می‌یافت. علی «ع» بحکم نیروی فکری بی‌مانندی که داشت بر دیگران برتری جست. اندیشه‌ی بیدارش که مخزن وسیعی بشمار میرفت به او امتیاز خاصی داده بود. او در مراحل زندگیش از یک سو با احساسات کینه ورزان و حيله گران، و از سوی دیگر با احساسات پاک دوستان صمیمی و باوفا روبرو بود، بدین جهت برای علی «ع» از مجموع این احساسات، عناصر نیرومندی که خیال ابتکاری او را پرورش میداد آماده شده بود. علی «ع» از عناصر مزبور در این خیال کمک میگرفت و آنها را در تابلوهائی بتمام معنی زنده و شگفت‌انگیز مجسم میکرد. این عناصر درست بر یک واقعیت صاف که دارای شاخه‌های برگ‌دار و صفحه [۲۸] میوه‌داری بود تمرکز داشت. شما اگر بخواهید می‌توانید این عناصر را از آنجا که بتمام معنی واقعی و رسا است و بالهای آن کشیده و خطوطش کاملاً نمایان است، بصورت شکل‌های رنگ آمیزی شده‌ای برگردانید. راستی خیال علی «ع» چقدر شگفت آور است آنجا که مردم بصره را پس از واقعه‌ی جمل مخاطب قرار داده و با رنجی که از آنان در دل دارد میگوید: «همانا شهر شما غرق خواهد شد، گویا من مسجد آن را می‌بینم بسان سینه‌ی مرغ، میان امواج کوه پیکر دریا قرار گرفته است» چقدر این تشبیه: «فتنه‌هایی مانند ساعات تاریک شب» سحر آمیز است؟ چگونه این صورت، متحرک جلوه می‌کند: «من مانند میله‌ی آسیا هستم: آسیا دور من می‌چرخد و من در جای خود می‌باشم»؟

قسمت دوم

و بالاخره چقدر عظمت دارد این تابلویی که در آن، ارتفاع خانه‌های اهل بصره به خرطوم فیل تشبیه شده و کنگره‌های آن در نظر علی «ع» مانند بالهای کرکسان آشکار میگردد: «وای بر خیابانهای آباد و خانه‌های آراسته‌ی شما که بالهایی مانند بالهای کرکسان و خرطوم‌هایی مانند خرطوم پیلان دارد» یکی از مزایای این خیال وسیع، نیروی تمثیل است. تمثیل در ادبیات علی «ع» چهره‌ی درخشان و زنده‌ای دارد. برای نمونه موقعیت همنشین سلطان را در نظر بگیرید: مردم به او رشک می‌برند و مقام وی را آرزو میکنند، در حالیکه او موقعیت خود را بهتر می‌داند و از ترس صفحه [۲۹] و بیم آن آگاه است. او هر چند دیگران را از مرکوب خود می‌ترساند اما خودش نیز ترس آن دارد که بواسطه‌ی او کشته شود. اینکه به بینید علی «ع» چگونه این معنی را مجسم میکند: «همنشین سلطان مانند سوار بر شیر است: مردم به مقام و مرتبه‌ی او رشک می‌برند در حالیکه او به جایگاه خود داناتر است». به نمونه‌ی دیگر گوش فرا دهید: علی «ع» درباره‌ی مردی که برای زیان رساندن به دشمنش در کاری میکوشید که به خودش زیان میرسانید، میگوید: «تو مانند کسی هستی که به خود نیزه فرو میکند تا سوار پشت سر خود را بکشد» و هم اکنون

علی «ع» شما را به این شاهراه شگفت‌انگیز در زمینه‌ی همنشینی با دروغگو رهبری میکند: «از طرح دوستی با دروغگو پرهیز کن. زیرا او مانند سراب است: دور را برای تو نزدیک و نزدیک را دور میگرداند». اما مسئله‌ی هنر که قائل است هر زشتی در طبیعت بکمک اصول هنری، زیبا جلوه میکند، مسئله‌ای است که ریشه‌ی آن را باید در سخنان پسر ابو طالب آنجا که مردگانی را توصیف میکند جستجو کرد. راستی مرگ چقدر وحشت‌زا و چهره‌اش زشت و بدنما است، و سخن پسر ابو طالب درباره‌ی آن چقدر مهیج و تأثیرش زیبا است این سخن از ناحیه‌ی عاطفه‌ی عمیق علی «ع» بهره‌ی فراوان و از خیال بارورش بهره‌ی بیشتری گرفته است، از این رهگذر سخن او بصورت یک تابلوی هنری بی‌نظیر جلوه میکند. تنها تابلوهای صفحه [۳۰] شخصیت‌های هنری اروپا، ساعتی که مرگ و وحشت را به رنگ و بویژه‌ای در لباس شعر و آهنگ مجسم میکنند، می‌تواند به این تابلو شباهت داشته باشد. علی «ع» پس از آنکه مرگ را برای زندگان یادآوری میکند و بستگی آنان را با مرگ اعلام میدارد، در ضمن سخنی که رنگ تیره و آهنگ غم‌انگیزش غربت ناگواری به آن بخشیده به آنان هشدار میدهد که بسرای وحشت نزدیک شده‌اند: «گویا هر یک از شما به منزل تنهائی خود از زمین رسیده است. شگفتا از خانه‌ی تنهائی و سرای وحشت و جای بیکسی و غربت» سپس آنان را به آنچه ناخودآگاه بسوی آن شتاب میکنند تحریک میکند و با جملاتی کوتاه و پی‌درپی بسان صدای طبل، آنان را با خبر کرده و میگوید: «ساعت‌های روز چه با شتاب میگذرد، و روزهای ماه چه زود سپری میشود، و ماههای سال چه با سرعت تمام میگذرد، و سالهای عمر چه با تندی میگذرد» بار دیگر علی «ع» صورتی اعجاب‌آمیز و عقلانی در میدان افکار آنان رها میکند. این صورت را عاطفه‌ی عمیقی شعله‌ور ساخته و خیال جهش‌داری عناصر آن را مجسم میکند و حرکاتی پی‌درپی بشکل چشم‌های گریان و صدای گریه و فغان و اعضای نالان به آن ارزانی میدارد و میگوید: «به حقیقت، روزها میان شما و آنان بسیار می‌گیرند و بر شما زاری میکنند». علی «ع» دوباره در عالم خیال و عاطفه فرو میرود و این تابلوی فنا‌ناپذیر را در ضمن جملاتی زنده صفحه [۳۱] ابتکار میکند: «بلکه آنان جا می‌نوشیده‌اند که گویائیشان را به گنگی، و شنوائیشان را به کری، و حرکتشان را به سکون تبدیل نموده است. اگر بی‌اندیشه توصیف شوند گویا در اثر خواب گران بخاک افتاده‌اند همسایگانی هستند که با هم انس نمیگیرند و دوستانی که بدیدن یکدیگر نمیروند. نسبت‌های آشنائی میانشان کهنه شده و اسباب برادری از آنان قطع گردیده است، از این رو همگی با اینکه یکجا گرد آمده‌اند، تنها هستند و با اینکه دوست یکدیگر بودند از هم دورند. نه برای شب صبحی می‌شناسند و نه برای روز شبی هر یک از شب و روزی که در آن کوچ کرده‌اند برای آنان همیشگی است». آنگاه علی «ع» به این سخن وحشت‌زا زبان می‌گشاید: «کسی را که بر سر گورشان بیاید نمی‌شناسند، و به کسی که برایشان گریه کند اهمیت نمیدهند، و به کسی که آنان را بخواند پاسخ نمی‌گویند». آیا شما تاکنون در تصویر مرگ، وحشت قبر و توصیف مردگان ابتکاری چنین دیده‌اید: «همسایگانی هستند که با هم انس نمی‌گیرند و دوستانی که بدیدن یکدیگر نمیروند»؟ آیا تا بحال این صورت وحشتناک که تنها علی «ع» می‌تواند آن را برای ابدی بودن مرگ ترسیم کند، از نظر شما گذشته است: «هر یک از شب و روزی که در آن کوچ کرده‌اند برای آنان همیشگی است»؟ این گونه تعبیرات شگفت‌آور در نهج البلاغه فراوان است. صفحه [۳۲] در ادبیات امام این هوش سرشار و خیال‌بارور، مانند ترکیب دو طبیعت، با عاطفه‌ی عمیقی ترکیب داشت. این عاطفه به کمک تابش حیات، هوش و خیال علی «ع» را می‌کشانید. اینجا بود که اندیشه‌ی وی تحرک و بزه‌ای بخود میگرفت و خونهای گرم لطیفی در رگهای آن جاری میشد. این اندیشه بهمان اندازه که عقل را مورد خطاب قرار میدهد، احساسات را نیز تحریک میکند، چرا که اندیشه‌ی مزبور از عقلی سرچشمه میگیرد که عاطفه با حرارت خاصی آن را می‌کشاند. در میدان ادبیات یا هنرهای ارزنده‌ی دیگر اگر عاطفه، اشتراک مؤثری در تولید آثار اندیشه یا خیال نداشته باشد آن اثر مورد پسند انسان قرار نمیگیرد. این بدان جهت است که ترکیب انسانی طبعاً چیزی را می‌پسندد که محصول همین مرکب باشد. این اثر ادبی کامل، درست در نهج البلاغه مشهود است. شما اگر در نهج البلاغه سیر کنید خود را در میان امواج خروشان از گرمی احساسات خواهید یافت. راستی

آیا قلب شما را مهر و محبت فرا نمی‌گیرد اگر به سخنان علی «ع» از این قبیل گوش فرا دهید: «اگر کوهی مرا دوست داشته باشد در هم فرو خواهد ریخت». «از دست دادن دوستان غربت است». «خدایا من بر انتقام قریش از تو کمک می‌خواهم، زیرا آنان خویشاوندی مرا قطع کرده و ظرفم را سرازیر نمودند و گفتند: آگاه باش حق آن است که آن را بگیری و حق آن است که آن را از تو باز گیرند، پس با غصه و اندوه بساز یا با تأسف و دلتنگی بمیر من دیدم یاور و پشتیبان صفحه [۳۳] و حمایتگری جز خاندان خود ندارم». و اینک سخن وی را که هنگام دفن فاطمه، پسر عمویش پیامبر را با آن خطاب میکند، بشنوید: «ای پیامبر خدا، از من و از دخترت که در جوار تو فرود آمده بزودی به تو پیوست، بر تو درود باد ای پیامبر خدا، از برگزیده‌ی تو صبر من کم گردید و طاقت و توانایم از دست برفت، جز آنکه برای من در فراق عظیم و مصیبت ناگوارت شکیبائی جا دارد». در قسمت دیگری از این سخن چنین می‌گوید: «اما اندوه من تمام نشدنی و شبم به بیداری خواهد گذشت تا آنکه خداوند، سرائی که تو در آن اقامت کرده‌ای برای من برگزیند» و هم اکنون به این رویداد توجه کنید: از نوف بکالی که یکی از خطبه‌های علی «ع» را بازگو میکند، نقل کرده‌اند که گفت: امیر المؤمنین این خطبه را در کوفه برای ما ایراد کرد. او در این حال بر بالای سنگی که آن را جعده بن هبیره مخرومی برای حضرت نصب کرد ایستاده بود. جبه‌ای پشمین به تن داشت و بند شمشیر و کفش پایش از برگ درخت خرما بود. او در ضمن سخنانش گفت: «آگاه باشید آنچه از دنیا روی آورده بود اینک پشت کرده، و آنچه پشت کرده بود هم اکنون روی آورده است، و بندگان نیکوکار خدا عازم کوچ کردن شدند و کمی دنیای بی‌بقا را به فراوانی آخرت صفحه [۳۴] فنا ناپذیر فروختند برادران ما که خونهایشان در جنگ صفین ریخته شد چه زیانی بردند از اینکه امروز زنده نیستند تا غصه‌ها بخود راه داده و آب تیره بیاشامند؟ راستی سوگند بخدا خدا را دریافتند، خدا هم پاداششان را بطور کامل عطا کرد و آنان را بعد از خوف و ترس، در سرای ایمنی جای داد کجا هستند برادران من که راه درست پیش گرفتند و بر حق و حقیقت در گذشتند؟ کجا است عمار؟ کجا است ابن تیهان؟ کجا است ذوالشهادتین؟ کجا هستند امثال اینان از برادرانشان که با هم بر مرگ پیمان بستند؟». نوف می‌گوید: در این هنگام علی «ع» با دست به ریش خود زد و گریه‌ی بسیار کرد ضرار بن حمزه ضبائی می‌گوید: گواهی میدهم که او را (منظورش امام است) در جایی که عبادت میکرد دیدم، هنگامی که شب پرده‌های تاریکی را گسترده بود در محراب عبادت ایستاده و ریش خود را در دست گرفته و بخود می‌پیچد و بسان محزون گریه میکند و می‌گوید: «ای دنیا ای دنیا، دور شو از من آیا خود را به من عرضه میکنی یا خواهان من هستی؟ زمان تو نزدیک مباد، چه دور است آرزوی تو دیگری را بفریب، من بتو نیازی ندارم، ترا سه بار طلاق گفته‌ام که در آن باز گشتی نیست. زندگی تو کوتاه و اهمیت تو ناچیز و آرزوی تو پست است آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت جایگاه ورود». صفحه [۳۵] عاطفه‌ی گرمی که علی «ع» در زندگی آن را شناخته بود، در همه جای نهج البلاغه با او همراه بود. او در همه حال، چه در مواردی که انگیزه‌ی خشم و نارضایتی وجود داشت و چه در مواردی که موجبات مهربانی و رضایت در میان بود، در همه حال از این عاطفه برخوردار بود، حتی وقتی میدید پیروانش در جانبداری از حقیقت، از خود سستی نشان میدهند در حالیکه دیگران با جان و اسلحه به باطل کمک میکنند احساس رنج کرده و شکایت می‌نمود و پیروان سست عنصر خود را توبیخ و سرزنش میکرد و بسان رعد در رگبارهای تند شبانه، نیرومند و غران بود برای نمونه همین بس که خطبه جهاد را بخوانید و عواطف دردناک و هیجان انگیز را درک کنید. همین عاطفه است که با کمک از ضربان و جوشش حیات، این خطبه را می‌کشاند. خطبه با این کلمات شروع می‌شود: «ای مردمی که بدنهایتان جمع و خواسته‌هایتان گوناگون است، سخنان شما سنگهای سخت را سست می‌کند...». اگر ما بخواهیم برای این عاطفه زنده که به کارهای امام حرارت می‌بخشید مثال‌های متعددی بیاوریم ممکن است برای شما خسته کننده باشد. تنها همین بس که این عاطفه در اعمال و گفتار وی یک سنجش اساسی بشمار میرفت. شما فقط این کتاب را باز کنید تا از رنگهای گوناگون عاطفه‌ی پسر ابو طالب، آن مرد سرشار از عمق و نیرو آگاه شوید. صفحه [۳۶]

وحدت وجودی

قسمت اول

و همه از یکدیگر دورند اما در وحدتی که دو طرف را ازل و ابد تشکیل داده، گرد آمده‌اند اصالت در اندیشه و احساس و سلیقه و خیال را ادب می‌گویند. اصالت مزبور میان صاحب این صفات و تمامی موجودات، در وحدت وجود مطلق ارتباط خاصی برقرار می‌سازد و خود را در دو چهره نمایش می‌دهد: یکی حیات که بر اصول ویژه‌ای از این وحدت قائم است، و دیگر روش زیبا که بزرگ سازی زنده‌ای از واکنش ادب و جهان هستی محسوب می‌شود. اگر علم، تجزیه و تحلیل اشیاء است، هنر را باید توحید و صفحه [۳۷] یکی کننده اشیاء دانست. به عبارت دیگر علم، موجودات را از این نظر که تجزیه و تحلیل آنها لازم است، مورد بررسی قرار می‌دهد، اما هنر، موجودات را از این جهت که در ظاهر جدا جدا ولی در واقع یکی هستند، بررسی می‌کند. یعنی همه اشیاء را به وحدت وجودی بازگشت می‌دهد و میان مظاهر گوناگون وجود، ارتباط کاملی برقرار می‌سازد. مسئله ادب نیز از همین وحدت برخوردار است. اگر فلاسفه در اعصار اخیر به وحدت وجود پی برده‌اند، ادیب از روزی که انسان وجود یافته و احساسات ادبی و هنری در اعماق او ریشه داشته، به وحدت وجود پی برده است. این بدان جهت است که رهبر فیلسوف، عقل و قیاس اوست و این دو چیز برای یک انسان زنده، محدود است. اما راهنمای ادیب، الهام و احساسات او می‌باشد که بصورت یک پدیده سریع و درخشان از تمام هستی او حکایت می‌کند. اگر نظر فیلسوف را با نظر ادیب مقایسه کنیم باید بگوئیم: نظر فیلسوف به جهان هستی، سطحی و در حکم وحدت تفاعلی و تکاملی است. زیرا فیلسوف تنها به کمک عقل که جزئی از انسان زنده محسوب می‌شود نخست مشاهده و بررسی و مقایسه می‌کند، آنگاه نظر قطعی خود را اعلام می‌دارد، اما ادیب همیشه بطور مستقیم با جهان هستی و حیات سر و کار دارد. زیرا او از عقل، سلیقه، سرشت، خیال و احساسات و خلاصه از تمام هستی خود الهام می‌گیرد. از این رو ادیب سابقه‌دارتر و عمیق‌تر از فیلسوف است. ادیب از اول، استاد و راهنمای صفحه [۳۸] فیلسوف بوده و برای همیشه نیز چنین خواهد بود روی همین اصل علی «ع» میان گروه ادباء از جهت نظر و اسلوب یکی از شخصیت‌های بزرگ این گروه محسوب می‌گردد: گروه زنده‌ای که به ستارگان، آسمان، ریگهای بیابان، دریاها و بطور کلی به پوشش طبیعت نظر میکنند و همه را از وجود خود میدانند و در جهان هستی فقط یک نیروی وجودی واحد و جامع و ابدی احساس می‌کنند. «میخائیل نعیمه» پس از آنکه قدرت هنرمند را در درک عمیق وحدت وجود مجسم می‌کند، در زمینه ادبیات عصر حاضر می‌گوید: «چگونه میتوان کسی را که ریشه‌های ازلی ادب را درک نمی‌کند و از گذشته و آینده بی‌خبر است ادیب نامید؟». این درک زیبایی برتر که تمام موجودات را با وجود اختلاف مظاهر با یک کمر بند بهم وصل می‌کند همان چیزی است که در آثار شخصیت‌های ادبی با در نظر گرفتن تنوع موضوعات و اختلاف حالات مشاهده می‌کنیم. آری اگر به صدای این شاعر بزرگ که از زبان مسیح سخن می‌گوید گوش فرا دهید، بزرگترین صدائی را که جهان هستی شنیده است می‌شنوید و بهترین نظر را که در اعماق زیبایی نفوذ کرده درک خواهید نمود. این شاعر بزرگ می‌گوید: «در اطراف چگونگی رشد زنبق‌های کشتزار اندیشه کنید، ولی من بشما می‌گویم: سلیمان با صفحه [۳۹] آنهمه عظمت یکی از این لباس‌ها را به تن نداشت». راستی اگر وحدت وجود نبود و زیبایی، مدار وجود واحد را تشکیل نمی‌داد و ربط دهنده اجزای آن از آغاز تا انجام نبود، کجا خاکها، صخره‌ها و ابرهای آسمان می‌توانستند این زیبایی و جمال را بوجود بیاورند؟ همین زیبایی و جمال است که مدار اندیشه و احساسات هنرمند این آفریدگار کوچک را تشکیل می‌دهد حضرت مسیح نیز سخنی جالب دارد. او در آن هنگام که گروهی زن زناکاری را که تن به قانون آنان داده بود نزد وی آوردند، به آنان چنین خطاب کرد: «باید از شما مردم، آن کس که گناهکار نیست این زن بدکاره را سنگسار کند» شاعر بزرگ دیگری از زبان سلیمان بن داود چنین سخن می‌گوید: «روزگاری می‌گذرد و روزگاری می‌آید، اما زمین در طول زمان بحال

خود باقی است. خورشید طلوع میکند و خورشید غروب میکند، آنگاه بسوی جایگاهی که از آنجا طلوع نموده می‌شتابد. باد، راهی جنوب میشود و بسوی شمال گردش میکند، در مسیر خود می‌چرخد و سپس به مدارهای خود باز میگردد رودها همه به دریا میریزند و دریا پر نمی‌شود آنگاه به همان جاییکه از آنجا جاری شده‌اند باز می‌گردند تا دوباره جاری شوند» در جای دیگر میگوید: صفحه [۴۰] «من گل سرخ شارون [۱] و سوسن دره‌ها هستم، مانند سوسنی که میان خارها است معشوقه من میان دختران چنین است. مانند یک سیب میان درختان جنگل معشوق من میان پسران چنین است. راستی مایل شدم و در سایه آن نشستم اما میوه‌اش در گلویم شیرین بود. گلهای در زمین پدید آمدند و زمان هرس فرا رسید و صدای کبوتر چاهی در زمین ما شنیده شد.» ای کبوتر من که در شکافهای صخره‌ها و پنهانی دژها خانه گرفته‌ای، چهره‌ات را به من بنما و صدایت را به من بشنوان. زیرا صدای تو نمکین و چهره‌ات زیبا است، تا آنکه روز دگرگون شود و سایه‌ها با شکست مواجه گردند. ای معشوق من، راه گریز پیش گیر و بسان آهو یا بچه گوزن به کوههای برنده صعود کن.» ای معشوقه‌ی من، تو زیبا هستی تو زیبا هستی چشم‌هایت از پشت نقاب مانند دو کبوتر است و موهایت مانند گل‌های بزی است که از کوه جل‌عاد نمایان است. لب‌هایت مانند رشته قرمز گردن‌بند و حرف زدنت شیرین است. گونه‌هایت از پشت نقاب مانند دو نیمه‌ی انار و گردنت مثل برج داود است: برجی که برای اسلحه بنا گردیده و هزارها سپر، سپرهای [۱] شارون جلگه‌ای است در فلسطین که در ساحل دریای مدیترانه قرار گرفته است. مترجم صفحه [۴۱]

بیدادگران در آن آویخته شده است. آنگاه که روز دگرگون شود و سایه‌ها با شکست مواجه گردند، بسوی کوه مر و تپه‌ی لبنان روان می‌شوم. ای عروس با من نگاه کن که از قله‌ی امانه، از بالای حرمون، از خوابگاههای شیرها، از کوه‌های پلنگها، ای عروس. از لبهای تو شهد میریزد و زیر زبانت شیر و عسل است و بوی خوش لباس‌های مثل بوی لبنان است. «چشمه بوستانها و چاه آبهای فناپذیر و نه‌های لبنان، ای باد شمال وزیدن بگیر و ای باد جنوب بیا بر بوستان من ملایم بگذر تا بوی خوش آن جریان یابد.» آری اگر به این جملات گوش فرا دهی و دقت کنی درک خواهید کرد که شعر سلیمان از همان چشمه‌ای که مسیح سیراب شده، سیراب میگردد هر چند موضوع آنها با یکدیگر اختلاف دارد. «ویکتور هوگو» نیز که یکی از هنرمندان و نوابغ بزرگ بعد از انقلاب فرانسه بشمار میرود سخنانی از این نمونه دارد. سخنان وی گفتگویی میان ستارگان است. از آنجا که انسان و زمینی که انسان در آن زندگی میکند، نسبت به جهان وسیع و شگفت آور هستی، کوچک بنظر میرسند، شاعر مزبور در این گفتگو موقعیت مبهم و پنهان انسان را مجسم میکند: این صدای ضعیف و آهسته و بی‌ارزش چیست؟ ای زمین، تو از این گردش در افق تنگ و محدودت چه هدفی داری؟ صفحه [۴۲] آیا تو جز ریگی هستی که آمیخته با جزئی خاکستر است. اما من در آسمان نیلگون دور، نمایشگر یک حلقه‌ی وحشت‌زا هستم. تا آنجا که فاصله‌ی مکانی که در ترس و بیم فرو رفته، سیمای مرا زشت و بدنما می‌بیند هاله‌ی من که رنگ تغییر یافته شبها را به سرخی شدید تبدیل میکند. مانند کره‌های طلائی است که در دست گیرنده‌ی آن جداجدا بالا و پائین می‌روند. از یکدیگر دور میشوند و گرد هم جمع می‌آیند و قمرهای هفتگانه‌ی بزرگ و هولناک را نگاه میدارند و اینک خورشید پاسخ میدهد: ساکت باشید، آنجا در گوشه‌ی آسمانها، ای ستارگان، شما رعیت من هستید آرام باشید من فرمانده‌ام و شما رعیت، شما هر دو بمنظور داخل شدن از درب، مانند دو درشکه دوش به دوش حرکت میکنید. کره‌ی مریخ و زمین در کوچک‌ترین کوه آتشفشان از نظر من، بدون تماس با اطراف ورودگاه، داخل می‌شوند هان این است ستارگان دب اصغر که مانند صفحه [۴۳] چشمهای هفتگانه‌ی فناپذیر که بجای مردمکهای آن خورشیدها است، میدرخشد هان این است راه کهکشان که جنگل زیبای سرسبزی را تشکیل میدهد در حالیکه از ستارگان آسمان پر شده است ای ستارگان پائین، جایگاه من نسبت به جایگاه شما در فاصله‌ی دوری قرار دارد، حتی ستارگان ثابت و درخشان من که به جزیره‌های پراکنده‌ی در آب شباهت دارند، و خورشیدهای بی‌شمار من، به نظر کوتاه و ضعیف شما، در گوشه‌ی دوری از آسمان، شبیه به صحرای افسرده‌ای که صدا در آن محو میگردد. بجز اندکی خاکستر سرخ که در دل شب پاشیده شده، چیزی نیست» هان این است

ستارگان کهکشان دیگری که جهان‌هایی را مجسم میکند که از آن جهانها کمتر نیست، و در فضا پراکنده شده‌اند، آن محیطی که ریگستان نیست و سنگ پاره‌ای در آن یافت نمیشود، امواج آن روان است اما هرگز به ساحل‌های خود باز نمی‌گردد. و در پایان، این خداست سخن می‌گوید: «پیش من جز این نیست که با یک دمیدن همه چیز را تیره گردانم» [۱]. [۱] نظریه‌ی انواع‌الادبیة: ترجمه به عربی از دکتر حسن عون. صفحه [۴۴] «و از شگفت‌ترین مرغها در آفرینش، طاووس است که خداوند آن را در کامل‌ترین نظم آفریده و رنگهایش را در بهترین ترتیب منظم گردانیده است با بالی که بیخ آن را بهم پیوسته و دمی که کشش آن را دراز قرار داده است. هرگاه بسوی ماده‌اش می‌رود دمش را از پیچیدگی باز نموده آن را بلند میکند در حالیکه بر سرش سایه می‌افکند. گمان میکنی پره‌های آن میله‌هایی از نقره، و دایره‌ها و حلقه‌های زرین شگفت‌آوری که بر آن بالها رویده شده، طلائی خالص و قطعات زبرجد است. اگر آن را به گیاهان زمین تشبیه کنی میگوئی دسته گلی است که از شکوفه هر بهاری چیده شده است، و اگر به پوشاکی‌ها تشبیه کنی مانند حله‌های زینت یافته با نقش و نگار، یا مانند جامه‌های خوش رنگ و زیبای بافت یمن است، و اگر آن را به زیورها تشبیه گردانی مانند نگین‌های رنگارنگی است که در میان نقره‌ی مزین به جواهر نصب شده است: بسان خرامیدن خودبین و شادمان راه می‌رود، و با دقت به دم و بالش می‌نگرد، و از زیبایی پیراهن و رنگهای جامه‌اش قاه‌قاه می‌خندد» هنگامی که به پاهایش چشم می‌اندازد چنان با شیون و فریاد بانک میزند که گویا آشکارا فریادرسی می‌طلبد و به راستی اندوه خویش گواهی میدهد. زیرا پاهایش مانند خروس سیاه و سفید، باریک است. بجای تاج، کاکل سبز رنگ نقاشی شده‌ای دارد، و جای برآمدگی گردنش مانند گردن ابریق است، و جای فرو رفتن آن تا زیر صفحه [۴۵] شکمش مانند رنگ و سمش یمنی یا مانند لباس ابریشمی بسان آینه‌ی جلددار است.

قسمت دوم

«و به شکاف گوش آن خطی است مانند باریکی سر قلم که به رنگ گل بابونه بسیار سفید میباشد، این سفیدی میان سیاهی اطراف میدرخشد و کمتر رنگی است که طاووس از آن بهره‌ای نبرده باشد، این رنگها در اثر کثرت جلاء و درخشندگی و برجستگی بر سایر رنگها برتری یافته است، در حقیقت مانند شکوفه‌های پراکنده‌ای است که بارانهای بهار و آفتابهای سوزان آن را تربیت نکرده است.» و گاهی از پره‌های خود بیرون آمده و از لباس برهنه میگردد، پس پی‌درپی پرش ریخته و مجددا یکی پس از دیگری می‌روید، و پره‌هایش مانند برگهای شاخه‌ها می‌ریزد، آنگاه پشت سر هم می‌روید تا بصورت پیش از ریختن باز میگردد: با رنگهای پیش هیچگونه تفاوتی ندارد و هیچ رنگی در غیر جای خود قرار نمی‌گیرد. اگر با دقت موئی از موهای پرش را بنگری، سرخ گلی رنگ و گاهی سبز زبر جدی و زمانی زرد طلائی رنگ بتو می‌نمایاند. آیا زیرکیهای ژرف و عمیق چگونه میتواند آفرینش این حیوان را دریابد؟ آیا درک خردها چگونه به آن میرسد؟ و آیا سخنان وصف کنندگان چگونه وصف آن را بنظم می‌آورد؟». و هم اکنون به قسمت کوتاهی از سخنانش در زمینه آفرینش آسمان و زمین گوش فرادهید: صفحه [۴۶] «به قدرت خود مخلوقات را آفرید، و به مهربانیش بادها را پراکنده کرد، و به کمک صخره‌ها حرکت زمین را استوار گردانید، آنگاه شکاف فضا را ایجاد و اطراف آن را باز نمود و راههای هوایی را احداث کرد. سپس آبی که امواجش خروشان و رویهم غلطان بود در آن جاری گردانید. آن آب را بر پشت باد تندی که نیرومند و با صدای بلند بود بر نشانید. آنگاه باد دیگری که جهت وزش آن را عقیم قرار داد آفرید و وزش آن را تند کرد و جایگاه پیدایش آنرا دور گردانید، پس آن را به برهم زدن آب فراوان و برانگیختن موج دریاها فرمان داد، آن باد هم آب را مانند مشک جنبانید و بسان وزش در فضا، بطوریکه اول آن را به آخرش و ساکنش را به متحرکش باز گرداند، به آن وزید...» خواننده محترم، من شما را به این نشانه‌های شگفتی که امام «ع» برای انسانها از آن سخن می‌گوید، سفارش میکنم، علی «ع» تساوی موجودات لطیف و بزرگ، تساوی ماه و خورشید، تساوی آب و سنگ، تساوی

بزرگ و کوچک و تساوی مشکل و آسان را در مفهوم وجود برای انسان مجسم میکند، و اشتراک همه‌ی موجودات را در صفت وجود اعلام میدارد بطوریکه همه با هم با پیروی از یکدیگر در یک سرود بزرگ شرکت دارند: این سرود، سرود وجود واحد است. در این سرود، بزرگ خواندن درخت کهنسال قوی در برابر گیاه کوچک، و ستودن دریای پهناور در مقابل جوی آبی که آبهای آن صفحه [۴۷] میان ریگها و علفزارها از بین می‌رود، هرگز صحیح نیست. علی «ع» میگوید: «اگر راههای اندیشه‌ها را بپیمائی تا به پایان آن برسی، دلیل و برهان ترا رهبری نمیکند مگر به اینکه آفریننده‌ی مورچه همان آفریننده‌ی درخت خرما است، و بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، نیرومند و ضعیف در آفرینش او یکسان است و آسمان و فضا و آب و بادها نیز چنین است. بنابراین به ماه و خورشید، و گیاه و درخت، و آب و سنگ و گردش شب و روز، و جریان این دریاها، و کثرت این کوهها و ارتفاع این قله‌ها نظر کنید...». باز بسوی او گوش فرا دهید: «به هیچ نعمتی از نعمت‌های دنیا نمی‌رسید مگر آنکه نعمت دیگری را از دست بدهید، و هیچ کهنسالی از کهنسالان شما به یکروز عمر خود نمی‌رسد مگر آنکه روز دیگری از عمرش نابود میگردد، و برای او افزونی در خوراک تجدید نمی‌شود مگر آنکه روزی قبلی او از بین می‌رود، و اثر و نشانه‌ای برای او بوجود نمی‌آید مگر آنکه اثر دیگرش فانی میگردد، و هیچ تازه‌ای برای او تجدید نمی‌شود مگر بعد از آنکه تازه‌ی او کهنه میشود، و هیچ خوشه‌ای برای او نمی‌روید مگر آنکه خرمنی از او کم میشود، و همانا دودمان‌هایی که ما فروع آنها، هستیم در گذشتند». آری علی «ع» وجود واحدی است که از خودش با زبان خودش صفحه [۴۸] سخن میگوید من فکر میکنم مقطع قصیده‌ی امرئ القیس با مقاطع زیادی که در ادبیات علی «ع» بچشم می‌خورد شباهت تامی دارد که در هر صورت بازگشت همه‌ی اینها به وحدت وجودی کاملی میباشد و بالاتر اینکه این وحدت روش بی‌مانندی را تعقیب میکند که بر ستمگر و تجاوز کار چیره میشود و در نبات، حیوان و زمین پست از ضعیف حمایت میکند تا صحنه وجود، بطور مساوی از نیروی درخشانی برخوردار گردد. امرئ القیس شاعر جهانی آنچه نخست میگوید خلاصه‌اش این است: در کمین آن آسمان درخش نشسته بودم. انتظار می‌کشیدم بینم از کدام سوی باران می‌آید. آخ چه وحشت‌زا بود باران سیل آسا از چهار جهت می‌بارید از دور آن را تماشا میکردم. طرف راست آن بنظر من بر کوه «قطن» و طرف چپش بر دو کوه «ستار» و «یذبل» قرار داشت. آب از این طرف و آن طرف با صدای مهیبی سرازیر شد و گستاخانه درختان را دگرگون نمود و با ترشحات خود بر کوه «قطن» عبور کرد و بزهای کوهی را به پائین آمدن از کوه مجبور ساخت. آنگاه میگوید: بیابان گمراه و خطرناکی که تنه‌ای از درخت خرما در آن باقی نمانده و ساختمان بلندی در آن دیده نمی‌شود مگر ساختمانی که با تخته سنگها بنا شده است. صفحه [۴۹] «ثبیر» در اوایل رگبارهای شدید خود، گویا مرد بزرگی است که در عبای راه پیچیده شده است. بامدادان ارتفاعات قله «مجیم» در اثر سیل و کف گویا فلکه‌ی چرخ ریسندگی است. باران آبهای خود را در صحرای «غیبط» فرو ریخت، مانند مرد یمنی که با زنبیل‌های بار شده فرا میرسد. گویا پرندگان خوشخوان بیابان، صبحگاهان سرمست شراب تند و خوشبوئی هستند، شامگاهان درندگان غرق شده در اطراف آن آب بی‌پایان، گویا ریشه‌های پیاز دشتی هستند. ملاحظه میکنید: امرئ القیس باران را بصورتی می‌بیند که درختان خرما بیابان را ریشه کن کرده و ساختمان‌های آن را ویران نموده و تنها ساختمانهای سنگی را باقی گذاشته است. اما کوه «ثبیر» که به ارتفاع خود بر زمین‌های گود اطراف می‌بالد، در باران فرو رفته و تنها قله‌ی آن از آب بیرون مانده و مانند بزرگ یک طایفه که خود را به عبای راه پیچیده، جلوه کرده است. باران طوفان‌های پی‌درپی را در اطراف کوهها روانه ساخته آنگاه آبهای فراوان خود را در صحرای بی‌آب و علف میریزد، ناگهان گیاهها و گل‌های رنگارنگ در صحرا می‌روید. این گلها و گیاهها مانند پارچه‌های زیبا و رنگارنگی است که تاجر یمنی در برابر چشم مردم می‌گسترده. باران این صحرای خشک شده را سیراب می‌کند، در نتیجه صحرایا بصورت صفحه [۵۰] سبزه‌زارهای باشکوهی در می‌آیند که پرندگان سرمست در آن نغمه خوانی میکنند اما درندگان وحشی که دریدن حیوانات و پرندگان ضعیف را برای خود مباح می‌دانستند، باران آنها را ذلیل کرده و در خود فرو برده است،

پس از لحظاتی که روی آب می‌افتند گویا ریشه‌های پیاز درشتی هستند. آری، باران در خیال شاعر بزرگ جاهلیت چنین جلوه میکند. شاعری که مقصد باران را قدم بقدم تا پایان کار دنبال می‌نماید و نیروی پرورش دهنده‌ی وجود را مجسم میکند. بنابراین باران، نیروی ارزنده‌ی دادگری است که به ضعیفانی از قبیل: زمین‌های گود و پرندگان کوچک کمک میکند، یعنی بیابان را از گل و گیاه و رنگ پر می‌سازد و دل‌های پرندگان را شاد کرده آنها را به نغمه‌خوانی وادار میکند، و با نیرومندانی مانند کوهها شوخی میکند و آنها را از هر جهت بیچاره می‌سازد و از موقعیت آنها میکاهد، و بر زورمندانی چون درندگان یورش می‌برد و بر آنها چیره شده غرقشان میکند و بصورت ناچیزی نمایان می‌سازد اینک علی «ع» است که آنچه را امرئ القیس در تمثیل نیروی ارزنده‌ی دادگری همچون باران، احساس کرده، او نیز حس میکند و در پایان یک سخن طولانی چنین می‌گوید: «هنگامی که ابرها آب فراوانی که در بر داشتند فرو ریختند، بسبب باران، گیاهان از زمین‌های خشک و علفها از کوههای کم صفحه [۵۱] علف سر بر آوردند، از این رو زمین به زیبایی مرغزارهای خود شادی میکند و به لباسی که از گلها و شکوفه‌های زیبا پوشیده و به آن آراسته گردیده بر خود می‌بالد. خداوند آن گیاهان را توشه‌ی مردم و روزی چهارپایان قرار داده است». آنگاه علی «ع» اندیشه‌ی دور را که امرئ القیس بوسیله آن، عملیات باران را در کوهها و درندگان مشاهده میکرد در این جمله کوتاه خلاصه میکند: «هر کس به روزگار بزرگی فروخت روزگار او را زبون ساخت». زیبایی‌های فراوانی که در این فصل تماشا کردیم، علیرغم اختلاف موضوعات و تفاوت آثار و موقعیت‌ها، همه از یکجا سرچشمه میگیرند و در تمام آنها اصالت در اندیشه و احساس و سلیقه و خیال وجود دارد: اصالتی که میان صاحب این صفات و تمام موجودات، در وحدت وجودی مطلق، ارتباط خاصی برقرار می‌سازد شما اگر در ادبیات علی «ع» سیر کنید این اصالت را درک خواهید کرد. این همان اصالتی است که علی «ع» را بر آن می‌داشت که روابط پوشیده‌ی مظاهر مرگ و زندگی را عمیقانه درک کند و پیوستگی اشکال گوناگون را که بر یک حقیقت ثابت و تغییر ناپذیر اجتماع دارند بطور کامل دریابد. تمایل سریع یگانه‌سازی علی «ع»، نمونه‌ای از تمایل یک ادیب راستین بود که وجود را بدون تفاوت، در عقل و قلبش متمرکز می‌ساخت و آن را بر اصولی که قدیم و صفحه [۵۲] جدید در آن ممنوع است مبتنی میکرد از نهج البلاغه آشکار میشود که نظریات اخلاقی و اجتماعی پسر ابو طالب، بطور مستقیم یا غیر مستقیم از این دید وسیع که شامل وجود است سرچشمه میگیرد. بنابر این در قانون وجود، مرگ نزدیک‌ترین چیز به زندگی است، و خوبی و بدی بسیار بهم نزدیکند، و بسا اندوه و شادی در یک لحظه در یک دل اجتماع میکنند یا تنبلی و فعالیت در جسم واحدی بروز می‌نمایند، و در ادبیات علی: «چه بسا دوری که از نزدیک نزدیکتر است، و بسا امیدی که به محرومیت منتهی میگردد و تجارتی که به زیان کشیده میشود». شگفت نیست اگر سخن پسر ابو طالب در بین مردم به حقیقت نایل گردد: «هر که برای برادرش چاهی حفر کرد خودش در آن افتاد، و هر که پرده‌ی حجاب دیگران را درید پوشیده رویان خانه‌اش آشکار گردیدند و کسیکه بر مردم بزرگی فروخت خوار شد». بنابراین دایره‌ی وجود واحد، تسلیم در برابر قانون متناسب وجود را بر مردم و بطور کلی بر همه‌ی موجودات لازم میداند. این قانونی است که امام «ع» بوسیله عقل و احساس و خیال خود، آن را درک کرده است، درک شگفتی که کثرت وضوح آن محسوس است و صاحب آن را با اجبار بر آشکار ساختن حقایق سوق میدهد. اینجاست که درک مزبور بصورت کلماتی که ترکیب دهنده‌ی قواعد ریاضی است بروز میکند. این قواعد، مظاهر وجود را در بر می‌گیرد و به اصول صفحه [۵۳] وجودی ثابت و عمیقی که ماورای آن است نفوذ میکند. علی «ع» و فرازهای وجود، از نظر توجه به وحدت حیات و درک عمیق وجود واحد، بر سطح واحدی در ردیف یکدیگر قرار دارند. از این رو ادبیات وی فریادهای پی‌درپی و بهم پیوسته‌ای است که از عقل فوق‌العاده‌ای صادر میگردد، عقلی که میخواهد برای وصول به این درک عمیق، در تمام موجودات نفوذ کند و اعماق آنها را ببیند، موجودات گوناگونی که همه بر یک اساس قرار گرفته و از یکجا سرچشمه میگیرند و همه از یکدیگر دورند اما در وحدتی که دو طرفش را ازل و ابد تشکیل داده، گرد آمده‌اند صفحه [۵۴]

روش سخنوری علی (ع)

قسمت اول

بیانی است که اگر به ملامت زبان بگشاید، زبان تند بادها را تحت الشعاع قرار میدهد و اگر فساد و فسادگران را تهدید کند، کوههای آتش فشان را توام با سر و صدا و روشنائی‌ها از هم می‌پاشد و اگر به اندیشه فراخواند ریشه‌ی درک و اندیشه را در شما بوجود می‌آورد و شما را به آنجا که اراده دارد روانه میکند و به راستی شما را به جهان هستی می‌پیوندد صورت و معنی مانند آتش و حرارت، و خورشید و نور و هوا با هوا، با یکدیگر صفحه [۵۵] متحد می‌گردند. آنگاه شما در برابر آن مانند کسی هستید که در مقابل سیل خروشان قرار گرفته یا با دریای موج و طوفان شدیدی روبرو شده است اما اگر از زیبایی وجود و جمال آفرینش برای شما سخن بگوید، با ستارگان آسمان بر صفحه‌ی دل شما می‌نویسد بعضی الفاظ، بسان برق درخشندگی دارند و مانند لبخند آسمان در شب‌های زمستانی لبخند می‌زنند این از نظر مواد، اما از نظر اسلوب، علی «ع» دارای بیان سحرآمیزی بود. راستی ادب را جز به اسلوب به چیز دیگری نمیتوان شناخت، بنابراین در ادب، مبنی و اساس، ملازم معنی است، و صورت در هیچ چیز کمتر از ماده نیست، هر چند شرایط ابراز هر هنری اهمیتش کمتر از شرایط ماده است بهره‌ی علی «ع» از ذوق هنری یا حس زیبایی، به مرتبه‌ای است که در دیگران کمتر یافت می‌شود. علی «ع» در ادبیات خود از این ذوق به عنوان یک مقیاس طبیعی دقیق استفاده میکرد. سرشت ادبی او صفحه [۵۶] نمونه‌ای از سرشت صاحبان موهبت و اصالت بود که با یک نگاه کوتاه، عمیقانه درک میکنند، آنگاه باختیار زبانشان به آنچه در دل‌هایشان می‌جوشد و به آن پی برده‌اند باز می‌شود. از این رو ادبیات علی «ع» بر اثر راستی امتیاز خاصی یافته بود، همانطور که زندگانی وی بدین سبب بر زندگی دیگران برتری داشت. آری راستی، تنها مقیاس هنر برتر و تنها میزان اسلوب صحیح است. به حقیقت باید گفت: شرایط سخنوری که توافق سخن با اوضاع و احوال است برای هیچ ادیبی مانند علی «ع» جمع نشده است. زیرا سخنان وی پس از قرآن، بزرگترین نمونه‌ی بلاغت است، سخنانی است کوتاه و آشکار اما نیرومند و جوشان... در اثر هم آهنگی الفاظ و معانی و اغراض، بصورت کاملاً رسائی درآمده است. انعکاس آن در گوش آدمی شیرین، و اثرش با تحریک احساسات توأم است، بویژه هنگامی که به منظور حمایت از بینوایان و ستمدیدگان، درباره‌ی منافقان و حیل‌گران و دنیاپرستان سخن به میان آید. بنابراین روش علی «ع» در سخنوری بسان عقل و اندیشه‌اش، روشن و مانند وجدانش صحیح و درست است، پس شگفت نیست سخنان وی شاهراه سخنوری تلقی شود. اسلوب علی «ع» در اثر درستی بحدی رسید که حتی سخنان مسجع وی از مرحله‌ی تصنع و مشقت به بلندی گرائید. اینجا بود که سخنان مسجع او با وجود اینکه جمله‌هائی جداجدا و موزون فراوانی صفحه [۵۷] داشت، اما دورترین چیز از تصنع و نزدیک‌ترین چیز به طبع سرشار بود. هم اکنون این سخن مسجع و حد سلامت طبع را ببینید: يعلم عجيج الوحوش في الفلوات و معاصي العباد في الخلوات، و اختلاف النینان فی البحار الغامرات، و تلاطم الماء بالرياح العاصفات» یا به این قسمت از یک خطبه توجه کنید: «و کذالك السماء و الهواء، و الرياح و الماء، فانظر الى الشمس و القمر، و النبات و الشجر و الماء و الحجر، و اختلاف هذا الليل و النهار، و تفجر هذه البحار، و كثرة الجبال، و طول هذه القلال، و تفرق هذه اللغات، و الالسن المختلفات...» و اینک شما را به این قافیه که با طبع سالمی همراه است توجه میدهم: «ثم زينها بزينة الكواكب، و ضياء الثواقب، و اجري فيها سراجا مستطيرا، و قمرا منيرا، في فلک دائر، و سقف سائر...». اگر شما بخواهید در این جمله‌های شگفت‌انگیز یک کلمه‌ی قافیه‌دار به کلمه‌ی بی‌قافیه‌ای تبدیل کنید خواهید دید چگونه فروغ آن خاموش و زیبائیش محو میگردد، و سلیقه و اصالت و دقت خود را که دلیل و مقیاس ادب است، از دست میدهد. بنابراین قافیه در سخنان علی «ع» یک احتیاج هنری است که طبع آمیخته با صنعت، این احتیاج را در خود احساس میکند. طبع مزبور چنان با صنعت آمیخته است صفحه [۵۸] که گویا هر دو از یک جا سرچشمه گرفته‌اند. اینجا است که چنین طبعی

می‌تواند نثر را بصورت شعری موزون و آهنگ‌دار که معنی را به اشکال لفظی مربوط بخود می‌پیوندد جلوه دهد. در قافیه‌پردازی امام «ع» نمونه‌های جالبی بچشم می‌خورد که آهنگ را بصورت زیبایی به آهنگ دیگر باز می‌گرداند و تأثیرش بمرتبه‌ای است که هیچ گوش‌شناس موزون‌تر از آن نشنیده و از نظر ترجیع زیباترین مرحله را واجد شده است. ما آنچه تا کنون از سخنان مسجع علی «ع» نقل کرده‌ایم، برای مثال کافی است، در عین حال به این کلمات که مورد پسند سلیقه و شنوایی می‌باشد گوش فرا دهید: «انا يوم جديد، و انا عليك شهيد، فاعمل في خيرا، و قل خيرا». اگر می‌گوئیم اسلوب علی «ع» دارای صراحت معنی و بیان رسا و سلامت ذوق است، منظور این است که خواننده‌ی گرامی را به «زیبائی‌های نهج البلاغه» ارجاع دهیم تا ببیند سخنان علی «ع» چگونه از چشمه‌های عمیق و ریشه‌داری سرازیر میشود و با چه لباس هنری و زیبایی دلپسندی به جنبش درآمده و جاری میگردد. اینک شما را به این تعبیرات زیبا در سخنان علی «ع» توجه میدهیم: «آدمی زیر زبان خویش پنهان است». «بردباری قبیله‌ای است». «آنکس که چوب او نرم باشد شاخه‌هایش فراوان است». «هر ظرفی به آنچه در آن می‌گذارند پر میشود مگر ظرف دانش که فراخ میگردد». صفحه [۵۹] اگر کوهی مرا دوست داشته باشد درهم فرو خواهد ریخت. به این سخنان شگفت نیز توجه کنید: «دانش، ترا نگهبانی میکند و تو نگهبان مال هستی. بسا انسانی که بواسطه گفتار نیک دیگران درباره‌ی وی، مورد آزمایش قرار میگیرد. هرگاه دنیا به کسی روی آورد خوبی‌های دیگران را به او عاریت میدهد، و هرگاه به او پشت کند خوبی‌های خودش را هم از او سلب میکند. باید کار مردم در حق، پیش تو یکسان باشد. کار نیک انجام دهید و هیچ کار خوبی را کوچک بشمارید، زیرا کوچک آن بزرگ، و کم آن زیاد است. جمع کنندگان مال نابود شدند در حالیکه زنده هستند. هیچ ثروتمندی بهره‌مند نشد مگر به آنچه فقیر بسبب آن گرسنه گردید». هم اکنون به این تعبیر که به اوج زیبایی هنری رسیده، گوش فرا دهید. علی «ع» قدرت خود را بر تصرف شهر کوفه توصیف کرده و میگوید: «آن نیست مگر کوفه که آن را در تصرف خود میگیرم و آن را گسترش میدهم...». خواننده محترم، اصالت اندیشه و بیان را در این سخنان ملاحظه کردید. این همان اصالتی است که همیشه با ادیب راستین همراه است و تا هنگامی که شخصیت ادبی او باقی است، اصالت مزبور از وی جدا نخواهد شد. در مواردی که عاطفه‌ی گرم علی «ع» تحریک و خیالش شعله‌ور میشد و شکل‌های گرمی از تازه‌های حیات که با آنها در تماس بود صفحه [۶۰] در خیال او نقش می‌بست، در چنین مواردی روش سخنوری علی «ع» به اوج زیبایی میرسید. قلب او سرشار از بلاغت میشد و بسان جریان دریا بر زبانش جاری میگردد. اسلوب علی «ع» در چنین مواردی امتیاز خاصی داشت. زیرا علی «ع» بمنظور توضیح و تأثیر سخن، جملات را در ضمن استعمال واژه‌های مترادف تکرار می‌کرد و کلمات فصیحی که دارای انعکاس بود انتخاب می‌نمود و گاهی اقسام گوناگون تعبیرات را به دنبال یکدیگر قرار میداد: از جمله‌ی خبری به استفهامی و از استفهامی به تعجب و از تعجب بانکار انتقال می‌یافت. موارد وقف در آن نیرومند و شفا بخش جانها بود. روح هنر و معنی بلاغت، آشکارا در آن وجود داشت. برای نمونه، خطبه‌ی معروف جهاد را برای شما نقل می‌کنیم. علی «ع» این خطبه را پس از آنکه سفیان بن عوف اسدی در عراق به شهر انبار یورش برد و فرماندار آن را کشت، برای مردم ایراد کرد: «این برادر غامد است که سواران وی به شهر انبار رسیده و حسان بن حسان بکری را کشته‌اند و سواران شما را از مرزهای شهر دور کرده و مردان شایسته‌ای را از شما بخاک و خون کشیده‌اند». «به من خبر رسیده است که یکی از آنان بر یک زن مسلمان و یک زن ذمی وارد میشده و خلخال و النگو و گوشواره‌های او را میکند است. آنگاه لشکریان با غنیمت فراوانی بازگشته‌اند در حالیکه به صفحه [۶۱] هیچکدام زخمی نرسیده و خونی از آنان ریخته نشده است. راستی اگر مرد مسلمانی پس از این حادثه در اثر اندوه بمیرد نباید او را سرزنش کرد بلکه به مرگ سزاوار است». «شگفتا به خدا قسم اجتماع آنان بر باطل و تفرقه‌ی شما در حق، دل را می‌میراند و غم و اندوه بیار می‌آورد. وای بر شما، شما آماج تیر آنان قرار گرفته‌اید: به شما یورش می‌برند و شما حمله نمی‌کنید، و با شما می‌جنگند و شما نمی‌جنگید، و معصیت خدا را می‌کنند و شما خشنود هستید» قدرت امام «ع» را در این جملات کوتاه ببینید: علی «ع» بمنظور تحریک

احساسات شنوندگان خود، آهسته آهسته پیش می‌رود تا بالاخره به کمک آنان به آرزوی خود نایل می‌گردد. او در اینجا راهی را که توأم با بیان رسا و تأثیر قوی است پیموده است. زیرا مردم را از تاخت و تاز سفیان بن عوف در شهر انبار، آگاه می‌کند و این برای آنان یک ننگ و رسوائی محسوب می‌شود، آنگاه به آنان خبر می‌دهد که این ستمگر، فرماندار امیر المؤمنین «ع» را کشته و تنها به این اکتفا نکرده بلکه شمشیر خود را در گلوی بسیاری از مردان و زنان غلاف کرده است. علی «ع» در قسمت دوم خطبه، غیرت شنوندگان و قدرت و مردانگی هر عربی را در زمینه احترام زن، مورد توجه قرار می‌دهد. او میداند بین اعراب کسانی هستند که بخاطر حفظ شخصیت و احترام زن صفحه [۶۲] از جان خود می‌گذرند، از این رو آنان را سخت سرزنش می‌کند که چرا در برابر جنگجویانی که به یک زن تجاوز کرده و بسلامت بازگشته‌اند و به هیچیک زخمی نرسیده و خونی از آنان ریخته نشده، ساکت نشسته‌اند. آنگاه وحشت و حیرتی را که در اثر این کار عجیب در او بوجود آمده ابراز میدارد، زیرا دشمنان وی به باطل چنگ زده و از آن پشتیبانی میکنند و تبهکاری را پیشه خود ساخته و به شهر انبار هجوم می‌برند، در حالیکه پیروان او از حمایت حق دست برداشته و باعث ضعف و شکست آن می‌گردند.

قسمت دوم

طبیعی است امام «ع» در چنین موردی خشمناک می‌گردد و سخنان او که حاکی از خشم درونیش می‌باشد، توأم با تند و حرارت، در ضمن جملاتی مسجع و کوتاه بروز می‌کند: وای بر شما، شما آماج تیر آنان قرار گرفته‌اید به شما یورش می‌برند و شما حمله نمی‌کنید و با شما می‌جنگند و شما نمی‌جنگید و معصیت خدا را می‌کنند و شما خشنود هستید. گاهی احساسات علی «ع» تحریک می‌شود و بصورت قطعاتی که بعضی با بعض دیگر مزاحمت دارند در چهره‌ی این جملات کوتاه و پی‌درپی، بروز می‌کنند: «هرگز ناتوان نشدم، و نترسیدم، و خیانت نکردم و سستی نمودم» گاهی هم این احساسات از ناحیه یک درد درونی محرک گرم می‌شود و جمعیتی را که علی «ع» خیر خواه آنان صفحه [۶۳] است، در حالیکه خودشان بر اثر غفلت و سستی اراده خیر خواه خود نیستند، با این جمله انقلابی و توأم با خشم، مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: «چه شده است شما را می‌بینم بیدارید اما در خوابید، و حاضرید اما غائبید، و شنوا هستید اما کر می‌باشید، و سخن می‌گوئید اما لال هستید...؟» در عهد جاهلیت و اسلام بویژه در عصر پیامبر و خلفای راشدین، گویندگان زیادی وجود داشتند و از آنجا که به سخنرانیها نیاز شدیدی داشتند با روش سخنوری، بصورتهای گوناگون ادبی، کاملاً آشنا بودند. اما در عهد پیامبر، همه معتقدند که بزرگترین سخنور آن زمان، پیامبر اسلام (ص) بوده و در عصر خلفای راشدین و بطور کلی در اعصار بعدی، هیچکس در سخنوری بپایه علی بن ابیطالب «ع» نرسیده است. گفتار ساده و بیان نیرومند علی «ع» که از عناصر طبع و صنعت تشکیل می‌شد، از ارکان شخصیت او به شمار میرفت. گذشته از این، چنانکه دیدیم، خداوند وسایل کامل دیگری که از شرایط سخنوری محسوب می‌شود برای او آماده کرده بود. زیرا خداوند بسبب فطرت سالم، سلیقه رفیع و بلاغت جذاب به او امتیاز خاصی داده بود، همانطور که بواسطه‌ای ذخایر علمی که او را از همگانش جدا می‌ساخت و همچنین بخاطر برهان استوار و نیروی اقناع و نبوغ صفحه [۶۴] بیمانندش در بدیهه گوئی، او را بر دیگران برتری داده بود. علاوه بر این، من راستی نامحدود او را که در هر خطبه مؤثری ضروری می‌باشد، به اینها اضافه می‌کنم. چنانکه تجربه‌های تلخ فراوان وی را که در زمینه اخلاق و طبایع مردم و صفات اجتماع و عوامل جنبش‌های اجتماعی برای عقل نیرومندش کشف می‌شد نباید فراموش کرد. گذشته از اینها آن اعتقاد محکم و تزلزل ناپذیر، و آن درد عمیقی که با محبت و پاکدلی و سلامت وجدان و عظمت هدف آمیخته بود، از امتیازات وی بشمار میرفت. راستی صرفنظر از علی «ع» و عده محدود دیگری، مشکل است بتوانیم در میان شخصیت‌های تاریخی کسی را که جامع این شرایط باشد و به عنوان سخنگوی نمونه معرفی شده باشد پیدا کنیم. کافی است شما این شرایط را در نظر بگیرید آنگاه نظری به گویندگان معروف شرق و غرب بیافکنید تا

بدانید گفته ما صحیح است و هیچ گونه اغراقی در آن وجود ندارد. پسر ابو طالب بالای منبر، خوددار و متین بود و به گفتار درست و به خویشتن کاملاً اطمینان داشت. هوش او نیرومند و درکش بحدی سریع بود که بر افکار مردم و خواسته‌های جمعیت تسلط داشت. روح او چنان از حریت و انسانیت و فضیلت سرشار بود که وقتی زبان سحر آمیزش به آنچه در دل داشت گویا میشد، مردم بخوبی حس می‌کردند که علی «ع» فضایل خواب رفته و احساسات خاموش آنان صفحه [۶۵] را تحریک میکند. سخن سازی علی «ع» را باید اساس بلاغت عرب دانست. ابو هلال عسکری نویسنده کتاب «الصناعین» میگوید: تنها ایراد معانی مهم نیست، بلکه زیبایی، صفا و پاکی لفظ که توأم با صحت ترکیب و اسلوب باشد و از بار سنگین نظم و تألیف، خالی باشد، نیز شرط است. بعضی از این الفاظ بقدری فصیح است که گویا دامنه‌های ارغوانی را با غرور و خودخواهی میکشاند. برخی از آنها مانند سربازانی که در زمین پهناوری یورش می‌برند، غران و بعضی دیگر مانند شمشیر، دو لبه هستند. برخی دیگر مانند نقاب ضخیم، روی بعضی احساسات قرار میگیرند تا تندی آن را پوشانده و از شدتش بکاهند. بعضی دیگر مانند لبخند آسمان در شب‌های زمستانی، لبخند میزنند. بعضی چون تازیانه کار میکنند و برخی مانند چشمه زلال جاری میگردند. تمام اینها با مفردات و تعبیراتی که در خطبه‌های علی «ع» است تطبیق میکند. گذشته از این، خطبه از نظر نویسنده کتاب «الصناعین» در صورتی زیباست که به این صفات لفظی نقش پذیرد، پس آیا مانند خطبه‌های پسر ابو طالب که هیجان صفات لفظی را به هیجان و نیرو و عظمت معنی ضمیمه میکند چگونه است؟ «اینک به قسمتی کوتاه از مطالبی که در جلد سوم کتابم: «امام صفحه [۶۶] علی «ع» ندای عدالت انسانی» در زمینه بیان امام بویژه در خطبه‌هایش، نوشته‌ام توجه کنید: نهج البلاغه از اندیشه و خیال و عاطفه نشانه‌هایی دارد. تا هنگامی که انسان باقی است و از خیال و عاطفه و اندیشه برخوردار است این نشانه‌ها نیز با ذوق هنری بلندی، بستگی خواهد داشت. نهج البلاغه با نشانه‌های خود ارتباط خاصی دارد و با درک بلند و دوری که توأم با حرارت واقع و علاقه به شناخت ماورای این حقیقت است جاری میگردد. مجموعه‌ای است که میان زیبایی موضوع و زیبایی بیان جمع میکند تا تعبیر و مفهوم و به عبارت دیگر صورت و معنی مانند آتش و حرارت، و خورشید و نور، و هوا با هوا، با یکدیگر متحد گردند. آنگاه شما در برابر آن مانند کسی هستید که در مقابل سیل خروشان قرار گرفته یا با دریای موج و طوفان شدیدی روبرو شده است، یا مانند کسی هستید که در برابر یک پدیده طبیعی قرار گرفته است پدیده‌ای که بر اساس وحدت استوار است و هیچگونه پراکندگی در عناصر آن ایجاد نمیکند مگر آنکه وجود عناصر را محو کند و آن را بسوی نیستی سوق دهد بیانی است که اگر به ملامت زبان بکشاید، زبان تندبادها را تحت الشعاع قرار میدهد و اگر فساد و فسادگران را تهدید کند کوه‌های آتشفشان را توأم با سروصدا و روشناییها از هم می‌پاشد، و اگر به سخن باز شود، عقل‌ها و احساسات را مخاطب قرار داده و صفحه [۶۷] هر دری را به روی هر برهانی غیر از برهان خود میندد و اگر باندیشه فراخواند ریشه درک و اندیشه را در شما به وجود می‌آورد و شما را به آنجا که اراده دارد روانه میکند و برآستی شما را به جهان هستی می‌پیوندد و تمام نیروها را در شما بمنظور اکتشاف، یکی میسازد. بیان مزبور اگر شما را محترم بشمارد، به مهر پدر و منطق پدری پی می‌برد و وفای راستین انسانی و حرارت محبت بی‌پایان را درک خواهید کرد اما اگر از زیبایی وجود و جمال آفرینش و کمالات هستی، برای شما سخن بگوید، با ستارگان آسمان بر صفحه دل شما می‌نویسد بیانی است که از بلاغت و تنزیل بهره فراوانی گرفته است. بیانی است که با اسباب بیان عرب، در گذشته و آینده بستگی دارد. حتی بعضی درباره سخنان وی گفته‌اند: آن فروتر از کلام خدا و فراتر از کلام مخلوق است تمام خطبه‌های علی «ع» «بوسیله برهان‌های ذاتی آبیاری میشود، تا آنجا که گویا معانی و تعبیرات خطبه‌ها، پدیده‌های زمان او و عین افکار و خیالاتش میباشد پدیده‌هایی که مانند شعله‌ی آتش کوره در زیر باد شمال در قلبش شعله می‌کشد. گاه با یک درک سرشار و بیان بی‌اندازه زیبا، بدون مقدمه ایراد سخن میکند. آری، سخنان بدیهی علی «ع» چنین بود. این سخنان از نظر درستی، عمق اندیشه و هنری بودن تعبیر، از نیرومندترین سخنان صفحه [۶۸] بدیهی بشمار میرفت، تا آنجا که کلماتی که از دو لب او صادر میشد، بعنوان یک

مثل متداول تلقی میگردید. یکی از سخنان زیبای بدیهی او سخنی است که آن را به مردی که حضرت را به زبان می ستود اما در واقع وی را متهم می دانست، گفته است: «من از آنچه تو با زبان میگوئی فروتر و از آنچه در دل داری فراتر». هنگامی که تصمیم گرفته بود برای موضوع مهمی که پیروانش در آن تردید داشتند و از او پشتیبانی نکردند، به تنهائی قیام کند، عده‌ای از پیروانش نزد وی آمدند و درباره دشمن به حضرت عرضه داشتند: یا امیر المؤمنین، ما ترا از شر آنان مصون میداریم. علی «ع» فوراً در پاسخ گفت: «شما مرا از شر خود حفظ نمی کنید، چگونه از شر دیگران حفظ می کنید؟ اگر مردم پیش از من، از ستم حکمرانانشان شکایت می کردند، امروز من از ظلم رعیت خود شکایت دارم. گویا من پیرو، و آنان پیشوا هستند». روزی که پیروان معاویه، محمد بن ابی بکر را کشتند و خبر کشته شدنش به امام رسید، فرمود: «همانا اندوه ما بر او به اندازه شادی آنان برای او است، ولی آنان دشمنی کم کردند و ما دوستی از دست دادیم». از وی پرسیدند: کدام یک از دادگری یا بخشش برتر است؟ فرمود: «عدالت، چیزها را بجای خود می گذارد و بخشش، آن را از جای خود بیرون می کند. دادگری، نگهدارنده همگان است و صفحه [۶۹] بخشش، عطائی خصوصی است. بنابر این عدالت، شریف تر و برتر می باشد». در وصف مؤمن بطور بدیهی فرمود: «مؤمن، شادیش در چهره و اندوهش در دل است. سینه اش از هر چیزی گشاده تر و نفسش از هر چیزی خوارتر است. برتری و بزرگواری را خوش نمی دارد و از خودنمایی بدش می آید. اندوه وی دراز و نگرانش دور است. خاموشیش زیاد است. وقتش مشغول است. سپاسگزار و شکیا است. طبیعتش نرم و خوی او هموار است». روزی نادان خیره سری از او مشکلی پرسید. حضرت بیدرنگ در پاسخ گفت: «بمنظور فهمیدن و آموختن پرس، و از روی خیره سری چیزی سؤال مکن، زیرا نادانی که فراگیرنده دانش است به دانشمند شباهت دارد، و دانشمندی که در بیراهه قدم نهد به نادان خیره سر می ماند» خلاصه علی «ع» ادیب بزرگی بود که بر اساس تماس با حیات و کشش اسلوب سخنوری، پرورش یافته بود. ازین رو از اصالتی که در شخصیت ادیب ضروری است و همچنین از فرهنگ ویژه‌ای که موجب رشد شخصیت و تمرکز اصالت است برخوردار بود. اما درباره زبان، یعنی زبان محبوب عربی، «مرشلوس» در جلد اول کتابش «سفری به شرق» سخنی زیبا دارد. میگوید: «در میان زبانها، زبان عربی غنی ترین و فصیح ترین زبانها است و تأثیرش از همه صفحه [۷۰] بیشتر و زیباتر است. با ترکیب افعال خود، پرواز اندیشه را دنبال میکند و آن را بدقت ترسیم می نماید و با نغمه های صوتی خود، از نعره حیوانات، شرشر آبهای فراری، صدای بادهای و غرش رعد تقلید میکند». اصول و فروع این زبان، و زیبایی رنگها و سحر آمیز بودن بیان آن و بطور کلی تمام خصوصیتی که مرشلوس به برخی از آنها اشاره کرده، همه بطور کامل در ادبیات علی «ع» مشهود است آری آن ادبی بود در خدمت انسان و تمدن صفحه [۷۱]

۲ علی «ع» نمایشگر عدالت جهانی

تساوی وجودی

قسمت اول

صفحه [۷۳] علی «ع» درک کرده بود که این جهان عظیم هستی، بر اساس تعاون و اشتراک قرار گرفته است. از این رو وقتی باد بشدت میوزد شاخه ها را بطور شدید حرکت میدهد، و هنگامی که از جا می پرد درختان را کنده و ریشه های آن را به لرزه در می آورد، و آنگاه که آهسته و آرام بر سطح زمین جاری میشود صفحات آب به وزش آن مست میشوند و همه چیز در زیر آن به آرامش میگراید همچنین او درک کرده بود که نیروی صفحه [۷۴] عمومی وجود، بحکم همان قانونی که از برگ سبز و از گیاهی که بر ساقه اش ایستاده و در برابر باد به حرکت در می آید، مواظبت میکند، بحکم همان قانون از گیاه خرد شده ی خشک

نیز مراقبت می‌نماید پسر ابو طالب با سخنی که آن را از روح وجود گرفته ، نظریه سوداگران را درهم می‌کوبد . گویا او بوسیله این سخن ، در فهماندن مقصود خود ، با جهان هستی شرکت میکند نظری که انسان به جهان هستی و حالات آن می‌افکند : به ستارگان ثابت فضای وجود ، و کواکب شناور کرانه‌های ابد ، به خورشید تابان و ابرهای پدیدار و بادهای تند ، به کوههای بلند و دریاهائی که امواج خروشان آنها را می‌شکند یا شب صفحات آنها آرام میگیرد ، نظری کوتاه به اینها برای او کافی است اطمینان پیدا کند که جهان هستی و حالات آن ، قانون و اسراری دارد که هر کدام تحت قوای مدرکه‌ی انسان قرار گرفته و بر مقیاس صحیحی استوار است . نگاهی که آدمی به این طبیعت نزدیک و احوال آن میکند : به تابستان سوزان که باد در آن ساکن میشود ، به پائیز آنگاه که جنگلهای صفحه [۷۵] آن افسرده و هوايش طوفانی و اطراف آسمانش گرفته و عبوس میشود ، به زمستان گاهی که آسمان آن رعدی و به سبب برقه‌ها پریشان است و باران‌های آن سیل آسا سرازیر میشود و ابرهایش بحدی می‌پیچد که آثار آسمان و زمین را می‌پوشاند ، به بهار هنگامی که جهان را بصورت کرانه‌های مرطوب و نهرهای فراوان و زیبا و باغهای رنگارنگ می‌گسترده ، نگاهی کوتاه به اینها کافی است او را مطمئن کند که این طبیعت و حالات آن ، قانون و اسراری دارد که هر کدام تحت قوای مدرکه‌ی که انسان قرار گرفته و بر مقیاس صحیحی استوار است . آری ، نظری کوتاه و آزمایشی به طبیعت و جهان هستی ، کافی است انسان را دلالت کند بر اینکه این اسرار و قوانین ، به تمام معنی درست و پایدار و عادل هستند و منطق آنها بر اساس این صفات استوار است ، و تنها صفات مزبور است که وجود جهان عظیم هستی را تصدیق میکند پسر ابو طالب چنین نظری به جهان هستی افکند و اسرار وجود را که عبارت از درستی ، پایداری و عدالت بود بطور مستقیم درک کرد . آنگاه آنچه دیده بود و به آن پی برده بود او را تکان داد و در خون او جاری گردید و در وجودش راه یافت و از روی اندیشه و احساس بصورت ندائی رسا در آمد و لب‌هایش به این جمله حرکت کرد : « آگاه باشید ، آسمانها و زمین بر اساس حق بپا شده‌اند » . اگر شما بخواهید صفحه [۷۶] درستی و پایداری و عدالت را در یک کلمه جمع کنید ، هیچ کلمه‌ای جامع‌تر از کلمه « حقیقت » نخواهید یافت . زیرا در مفهوم این کلمه ، درستی و پایداری و عدالت نهفته است پسر ابو طالب عمیقانه درک کرد که مقایسه‌ی آسمان و زمین که بر اساس حقیقت استوار و با مفاهیم سه‌گانه‌ی درستی و پایداری و عدالت متلازم است با حکومت که ناچار صورت کوچکی از این وجود قائم بر ارکان سالم و ثابت بشمار میرود ، از حیث اصل و فرع مقایسه‌ای صحیح و بجا است . اینجاست که مقایسه مزبور که افراد دور از اندیشه و احساس از آن بی‌بهره هستند خود بخود در عقل و وجدانش زنده می‌شود ، آنگاه بیدرنگ می‌گوید : « و بزرگترین حقی که خداوند واجب نموده ، حق حاکم بر رعیت و حق رعیت بر حاکم است . دین حقی است که خداوند برای هر کدام بر دیگری واجب کرده و آن را سبب الفت و هماهنگی آنان قرار داده است . بنابراین رعیت جز به شایستگی حکمرانان ، و حکمرانان جز به استقامت رعیت شایسته نمی‌شوند . پس هرگاه رعیت حق حاکم را اداء کرد و حاکم نیز حق رعیت را اداء نمود ، حقیقت میان آنان عزیز می‌گردد و نشانه‌های عدالت برپا می‌شود و سنت‌ها در مسیر خود جاری می‌گردد و بر اثر آن روزگار اصلاح میشود و در بقای حکومت امیدی هست . و اگر رعیت بر حاکم چیره شد یا حاکم به رعیت ستم کرد ، آنگاه اختلاف کلمه بروز میکند و نشانه‌های ظلم آشکار میشود و صفحه [۷۷] راههای سنت‌ها ترک میگردد : به خواسته‌های نفسانی عمل میشود و احکام تعطیل می‌گردد و بیماریهای افراد فراوان میشود ، هیچکس برای حق عظیمی که تعطیل شده و باطل بزرگی که انجام میشود احساس نگرانی نمی‌کند [۱] . اینجاست که نیکوکاران خوار و بدکاران عزیز می‌گردند و مسئولیت‌های بندگان نسبت به خدا زیاد میشود » اینجا من توجه شما را به دقتی که بر زبان علی « ع » در روابط عمومی بزرگ ، بین عناصر حکومت به عمل آمده جلب میکنم ، آنگاه شما را به ارتباط دقیقی که میان اعمال پسندیده‌ی ثمربخش و ثبوت این عناصر بر اساس حقیقت ، حکمفرماست توجه میدهم . این همان حقیقتی است که از درستی و پایداری و عدالت تشکیل یافته و آسمانها و زمین بر اساس آن برقرار شده است . علی « ع » درک کرده بود که این جهان عظیم هستی بر اساس تعاون و اشتراک قرار گرفته است ، از این رو وقتی باد به شدت می‌وزد شاخه‌ها را بطور شدید حرکت میدهد

و هنگامی که از جا می‌پرد درختان را کنده و ریشه‌های آن را به لرزه درمی‌آورد، و آنگاه که آهسته و آرام بر سطح زمین جاری میشود صفحات آب به وزش آن مست میشوند و همه چیز در زیر آن به آرامش می‌گراید. [۱] یعنی اگر حق تعطیل شود مردم احساس نگرانی نمی‌کنند، زیرا به کارهای باطل عادت کرده و حقوق لازم را تعطیل نموده‌اند و در کارها سستی می‌کنند. صفحه [۷۸] او درک کرده بود که وقتی خورشید پرتو خود را به زمین می‌افکند، نشانه‌های زمین در برابر چشمها و اندیشه‌ها آشکار میگردد، و هنگامی که خورشید از زمین روی میگرداند پرده تاریکی بر آن می‌گسترده. او دریافته بود که گیاه رشد میکند و دارای برگ میشود و گاهی میوه میدهد. این گیاه با اینکه در شکل و هدف خود، با نور خورشید و هوا و آب و خاک تفاوت دارد، اما در عین حال، رشد و برگ دار شدنش وابسته به همین نور و همین هوا و آب و خاک میباشد. او درک کرده بود که وقتی خورشید پرتو خود را رویهم غلطان است، بر پشت باد تنیدی که نیرومند و با صدای بلند است بر نشانده شده است و بادی که « خداوند وزش آن را تند کرده و جایگاه پیدایش آن را دور گردانیده » با وجود دوری محل پیدایش، مأمور « به برهم زدن آب فراوان و برانگیختن موج دریاها است، و بسان وزش در فضا، به طوری که اول آن را به آخرش و ساکنش را به متحرکش بازگرداند، به آن می‌وزد تا آب فراوانی بالا بیاید » و این ستارگان و این کواکب و روشنائی نورافکن‌ها و چراغ نورافشان خورشید و ماه تابان، زینت زمین و موجب سرور دلهاست علی « ع » از آنسوی اینها درک کرده بود که این جهان هستی که بر اساس حقیقت استوار است بر عناصر آن یک ارتباط تعاونی حکومت میکند. چنانکه دریافته بود که نیروهای جهان هستی، از صفحه [۷۹] حقوقی که برای بعضی بر بعض دیگر لازم شده است، برخوردارند، و این نیروها بحکم وجود و استمراری که بر آنها حکومت دارد از هر جهت با یکدیگر برابرند. او عمیقانه درک کرده بود که مقایسه‌ی این عناصر متعاون و متساوی، با انسانهایی که ناچار باید بحکم وجود و استمرارشان همکار و برابر با یکدیگر باشند، مقایسه‌ی صحیح و بجا است. زیرا انسانها از موجودات این جهان هستی بشمار میروند و آنچه بر عناصر وجود که عبارت از شخصیت اشتراکی است حکومت میکند و علی « ع » آن را برای حیات انسان ضروری میداند، انسانها نیز از آن برخوردارند. اینجاست که علی « ع » جهان طبیعت و جهان انسان را به کمک تابش عقل و جهش احساس، بهم می‌پیچد تا عدالت جهانی را بر اساس وحدتی مرکب از درستی و پایداری و عدالت دریابد. او به این قانونی که بوسیله‌ی آن در فهماندن مقصود خود، با جهان هستی شرکت میکند، زبان گشوده و میگوید: « خداوند از جمله حقوق خود، حقوقی را برای بعضی از مردم بر بعض دیگر واجب کرده و آن حقوق را در حالات گوناگون برابر ساخته است. بعضی از آنها انگیزه‌ی بعض دیگر است و بعضی لازم شمرده نمی‌شود مگر بسبب بعض دیگر » سخن بزرگ دیگری که علی « ع » در زمینه دوام نعمت میگوید از همین جا سرچشمه میگیرد. او دوام هر نعمتی را مرهون انجام وظیفه صفحه [۸۰] طبیعی صاحب نعمت نسبت به برادران انسانش دانسته و ترک این وظیفه واجب را باعث زوال نعمت میداند. میگوید: « کسیکه نعمتهایش فراوان شد نیازمندیهای دیگران به او زیاد میشود. پس هر کس در نعمتها به حقوق واجب قیام کند نعمتها را در معرض بقاء و دوام قرار داده است، و کسی که در نعمتها به حقوق واجب اقدام ننماید نعمتها را دستخوش فنا و نابودی ساخته است ». این دو سخن درباره عدالت جهان هستی که انسان نیز از موجودات آن محسوب میشود نیازی به توضیح فراوان ندارد. زیرا حقوق بندگان خدا در منطق علی « ع » با هم برابر است. در حقیقت، این حقوق شباهت تامی به حق آب بر باد، و حق نبات بر آب، و حق آب بر خورشید، و حق خورشید بر قانون وجود دارد. و این سنت، سنت جهان هستی دادگر است که هیچ حقی را برای انسان لازم نمیداند مگر آنکه حقوقی که از دیگران به عهده‌ی اوست اداء کند. خواننده باید به این مطلب عمیقانه توجه کند، آنگاه نظریه‌ی خود را در آنچه دیده اعلام دارد. در این صورت بدون تردید درک میکند که قانونی که علی « ع » بوسیله‌ی آن به ریشه‌های عدالت جهانی نایل گردید، قانونی ثابت و تغییر ناپذیر است و انحرافی در آن وجود ندارد.

بنابراین عناصر این جهان هستی، به همان اندازه که میدهد به همان اندازه میگیرد، و چیزی بدست نمی‌آورد مگر در صورتیکه چیزی از دست بدهد. مثلاً اگر زمین از خورشید حرارت و نور میگیرد، صفحه [۸۱] به همان اندازه از عمر خود به موجودات می‌بخشد. و همینطور است که اگر زمین از شب، تاریکی بگیرد. یا مثلاً اگر گل از عناصر فراوان هستی، وسیله‌ی حیات و رشد و بوی خوش کسب کند، پس از اندک زمانی، نور و هوا از رنگ و عطرش به همان اندازه که به آن داده‌اند از آن میگیرند، تا وقتی آن گل به مرحله‌ی کمال و به اوج حیات خود رسید عواملی که آن را از عمرش دور می‌سازد زیاده‌تر میشود، ناگاه مرگ و زندگی بر سر آن نزاع می‌کنند و بالاخره ریشه‌ها و برگهای آن تسلیم مرگ می‌شوند و زمین هم چیزهایی را که به آن داده بود در خود می‌بلعد. در دل دریا باز نمی‌گردد مگر همان ابرهایی که دریا به آسمان داده و بارانهایی که به بیابان بخشیده است. انسان نیز در زندگی اختصاصی خود چنین است. او از لذتی برخوردار نمی‌گردد مگر آنکه خواه ناخواه از لذت دیگری محروم می‌شود، و به دنیا نمی‌آید مگر آنکه بر طبق مقرر بزودی تسلیم مرگ شود. علی «ع» می‌گوید: «مالک مرگ همان مالک حیات است». علی «ع» این توازن خردمندانه را که در قانون زمین و آسمان و ستارگان و بطور کلی در موجودات حیاتی و جامد وجود دارد، در ضمن این جمله حائز تناسب فکر و کمال توجه و سادگی است، ابراز میدارد: «انسان به هیچ نعمتی نمی‌رسد مگر آنکه نعمت دیگری را از دست میدهد» باید انسانها این سخن را بشنوند و راستی اگر با دقت به این سخن صفحه [۸۲] گوش فرا دهند تصدیق می‌کنند که این یک واقعیتی است که بصورت کلماتی شبیه به قواعد ریاضی غیر قابل اعتراض، نقش بسته است. اما در زندگی عمومی، هیچ یک از شئون انسان از این قاعده‌ای که علی «ع» آن را از ماده‌ی جهان عظیم هستی انتزاع کرده، مستثنی نیست. بنابراین حق شما بر اجتماع این است که بهره‌هایی که به اجتماع می‌رسانید از نظر نوع و مقدار ارزیابی شود و به همان اندازه از اجتماع بهره‌برداری کنید. اما اگر از پاداش خود کمتر از آنچه داده‌اید مالک شوید، نصیب شما عاید دیگری شده و دیگری از نصیب شما بهره می‌برد. در نتیجه حق شما غصب گردیده و به شما ستم شده است. همچنین اگر از پاداش خود، بیشتر از آنچه داده‌اید بگیرید در این صورت نصیب دیگری عاید شما شده و دیگری در اثر آنچه شما خورده‌اید گرسنه میماند و شما حق او را غصب کرده و به او ستم نموده‌اید، و وجود ظالم و مظلوم در میان اجتماع، موجب فساد اجتماع و بروز نقص در موازن عدالت اجتماعی است، و عدالت اجتماعی در صورتی بپا میشود که در مرز روحبخش عدالت جهانی داخل باشد. بدیهی است که باطل هیچگاه نمی‌تواند قانون باشد، بلکه قانون همان حق است و در قانون هستی و همچنین به عقیده‌ی علی «ع» «هیچ چیزی حق را باطل نمی‌کند». توجه به مظاهر نمایان و عظیم عدالت جهانی، علی «ع» را از صفحه [۸۳] توجه به مظاهر پنهان و دقیق آن باز نداشته است. او در این جهت مانند شاعران برجسته بود که از نظر آنان موجودات دقیق مادی و معنوی با موجودات بزرگ تفاوت ندارند، بدین معنی که میان بزرگ و کوچک فرقی نمی‌گذارند و موجودات را بطور کلی از نظر منشاء و دلالت، یکی میدانند. آری از نظر اینها آنچه چشمها را خیره میکند، بر آنچه ناپیدا و پنهان است برتری ندارد. چه بسا نگاه کوتاهی که در وجود آنان احساساتی بوجود می‌آورد که چشمه‌های سخن نمی‌تواند آن را ایجاد کند و بسا اشاره‌ای است که صراحتی را که در آن درک می‌کنند، بوسیله‌ی هزاران آگهی آن را نمی‌بینند، و بسا بواسطه‌ی گلی که در دامن صخره‌ای شکفته بیشتر پی به عظمت وجود برده میشود تا بواسطه‌ی یک درخت کهنسال و بلند. بلکه چه بسا کوچکی که در نظر آنان از بزرگ هم بزرگتر و کمی که از زیاد هم زیاده‌تر است بد نیست اینجا خلاصه‌ای از یک سخن طولانی را برای شما نقل کنم. من این سخن را در زمینه موقعیت کسیکه از درک عظیم و اندیشه وسیعی برخوردار است ایراد کرده‌ام اندیشه‌ی وسیعی که به جهان هستی که پنهان و آشکارش در دلالت داشتن بر عظمت وجود یکسان است، احاطه دارد: «گویا این طبیعت، زیبایی حریت را آنچنان که آرزوی شاعر است برای او مجسم میکند. زیرا باد را هر طور و بهر کجا بخواهد روانه میکند صفحه [۸۴] و برایش مهم نیست مردم بر او خشم گیرند یا از او

خشنود باشند چشمه‌ها را بدلخواه خود از تخته سنگهای بزرگ و از خاک نرم جاری میکند و بطور آرام در جلگه‌ها سرازیر می‌سازد یا از فراز کوهها آن را پرتاب میکند. درختها، صخره‌ها، قله‌ها و دره‌ها را آنطور که بخواهد آشکار می‌سازد. برای او مهم نیست زنبق‌ها در کنار خارها برویند یا خارهای نبات سمی به گلی خوشبو با شاخه‌های سبز رنگ بچسبند. به این پای بند نیست که گیاه خردشده‌ی خشک را تحقیر کند و گیاه سر سبز و بلند را بزرگ بشمارد، یا حشرات کوچک را که از سوراخ صخره‌ها سرکشی می‌کنند مسخره نماید و از وحشیگری درندگان قوی که حیوانات ضعیف را با چنگال خود میدرنند تمجید کند» [۱].

۱. علی «ع» با این نظر و احساس، با مظاهر وجود واحد در دو طبیعت: زنده و خاموش، روبرو شده بود و با بداهت و عمق خاصی درک کرده بود که نیروی عمومی وجود بحکم همان قانونی که از برگ سبز و از گیاهی که بر ساقه‌اش ایستاده و در برابر باد بحرکت در می‌آید، مواظبت میکند، بحکم همان قانون از گیاه خرد شده‌ی خشک نیز مراقبت می‌نماید، و همانطور که درخت کهنسال و بزرگ را مورد توجه قرار میدهد از درخت‌های ناچیز و کوچک نیز مواظبت میکند، و همچنین مراقبت طبیعت از چهارپایان، حشرات، ملخ‌ها و [۱] به اختصار از کتاب «فاغتروا لمرأه» اثر دیگر نویسنده. صفحه [۸۵] پرندگان کوچک، کمتر از مراقبت آن از حیوانات وحشی و کرکس فضا نیست، و بالاخره هر موجودی در صفحه‌ی گسترده وجود، موقعیت ویژه‌ای دارد و از این وجود وسیع بهره‌ای گرفته است. بدین جهت کوه بلند جلوی دید علی «ع» را نسبت به ریگها و ذرات خاک نمی‌گرفت، و توجه به طاووس او را از توجه به مورچه خاک نشین که در میان شکافها و ریگهای زمین می‌جنبد باز نمی‌داشت، چرا که آن هم در جهان هستی، موجودی بزرگ و چیزی فراوان بشمار میرود. علی «ع» چنان نبود که مفهوم وجود را در مورچه و طاووس که با آمدن روز روز پراکنده می‌شوند نسبت به خفاش که شبش روز است و روشنائی آن را در تنگی قرار میدهد، بیشتر ببیند، و برای مورچه و طاووس ارزش وجودی بیشتری نیست به خفاش قائل باشد. او حکمت‌هایی که در موجودات بزرگ میدید در خفاش نیز همان حکمتها را مشاهده میکرد. از نظر علی «ع» تنها همین که یک موجود، رمقی داشته باشد کافی است که نیروی عمومی وجود، آن را از خطر مرگ قبل از فرا رسیدن زمانش نگهداری کند و بطور اساسی از آن حمایت نماید. زیرا عدالت جهانی وجود هر موجود زنده‌ای را بر پایه‌ای قرار داده که نگهدارنده‌ی آن موجود در مدت بقای آن میباشد، و همین است آن چیزی که علی «ع» آن مرد فوق العاده دقیق، از سخن خود اراده میکند: «برای هر جاننداری قوتی هست و هر دانه‌ای خورنده‌ای دارد». در این صفحه [۸۶] صورت اگر میان میان جاندار و قوتش یا میان دانه و خورنده‌اش مانعی ایجاد شد، به موازین عدالت جهانی ستم شده و معنی وجود و ارزش حیات، مورد افتراء قرار گرفته است. علی «ع» میگوید: «بخدا قسم اگر هفت اقلیم را به من بدهند که خدا را دربارهی مورچه‌ای که پوست جوی از آن برابیم نافرمانی کنم، نخواهم کرد». کیفر تجاوز به موازین عدالت جهانی، وابسته به طبیعت عدالت عمومی است که در مرافعه با تجاوز کار، ملایمت و سنگدلی را اعمال نمی‌کند بلکه با عدالت و مجازات به مرافعه پایان میدهد. توجه ارزنده علی «ع» به مفهوم حیات واحد کم و زیاد و بزرگ و کوچکش از همین جا سرچشمه می‌گرفت. بنابراین عدالت جهانی که میان موجودات زنده ایجاد توازن کرده و آنها را با داشتن موقعیت‌های گوناگون مراعات نموده و اعمال مشترک و حقوق متقابل و واجبات یکسانی میان آنها برقرار ساخته، برای هیچیک از مظاهر حیات امتیازی قائل نشده و اجازه نمی‌دهد نیرومند بخاطر نیروئی که دارد به ضعیف تجاوز کند یا کثیر به خاطر کثرتی که دارا میباشد در حق قلیل ستم نماید. اینجاست که عدالت جهانی، ظلم بر قلیل را بخاطر مصلحت کثیر نمی‌بخشد. روی این اصل در منطق پسر ابو طالب کسی که به موجود زنده‌ای ستم کند گویا به تمام موجودات زنده ظلم نموده است، و کسی که بنا حق کسی را بکشد گویا همه مردم را کشته است، صفحه [۸۷] و کسی که جاننداری را آزار کند گویا به تمام جانداران آزار رسانده است. آری در منطق علی «ع» حیات همان است، و احترام آن، اصلی است که فروعش بر اساس آن رشد میکند. از نظر عده زیادی از متفکران و قانونگذاران و همچنین در «افکار» گروهی که خود را از رجال سیاسی معرفی می‌کنند، تجاوز به اقلیت بخاطر مصلحت اکثریت کاری شایسته

است و در منطق اینها مقیاس خوبی، تنها منحصر به سالم بودن اکثریت و رسیدن آنان به خواسته‌هاست. مثلاً اگر هزار نفر در اثر وقوع یک حادثه ستمگرانه کشته شدند از نظر اینها کاری وحشتناک محسوب میشود و اگر دو هزار نفر کشته شدند آن کار وحشتناکتر است و همینطور... اما اگر یک نفر در چنین حادثه‌ای کشته شد مسئله‌ی آسان و کار ساده‌ای است. زیرا در دفتر سوداگران ارواح، کثیر از قلم نمی‌افتد اما جدول ضرب و عملیات جمع و تقسیم را ممکن است بصورت ساده و آسانی تنظیم نمود. اما علی «ع» نظریات این سوداگران را با سخنی که آن را بطور مستقیم از وجودی گرفته که در مفهوم حیات بلکه در خود حیات برای ارقام ارزشی قائل نیست، میکوبد: «بخدا قسم اگر دست نمی‌یافتند به مسلمانان مگر به یک نفر که او را عمدا بدون آنکه مرتکب گناهی شده باشد بکشند، همانا کشتن همه‌ی آن لشگر بر من حلال بود». صفحه [۸۸]

قسمت سوم

البته روشن است که «کشتن همه‌ی لشگر» موضوع نیست بلکه منظور این است که اندیشه‌ی احترام حیات، در افکار زمامداران رسوخ کند و توجه داشته باشند که کشتن یک نفر از روی قصد، برابر با کشتن همه‌ی انسانهاست. اینجا اگر ما نظریه علی «ع» را با نظریات متفکرانی که میزان عدالت را در قوت و کثرت می‌بینند بسنجیم برای ما روشن میشود که چگونه آنان در جایی که علی «ع» اوج می‌گیرد، سرازیر می‌شوند، و در جایی که افق علی «ع» گسترش می‌یابد و ارزش‌های حیات بدست او بالا میرود، آنان سخت و خشن می‌گردند؟ آنگاه می‌بینیم در مواردی که این گروه برای آراء و نظریات «اکتشافی» خود طبل و نی می‌زنند و به نیرومند اجازه میدهند به نیروی خود ببالد و برای اکثریت روا میدانند آرزوهای خود را بر اساس این کثرت گسترش دهند در حالیکه همه اینها ستم بر قانون عادلانه‌ی حیات و اراده‌ی نیرومند و خیراندیش انسان محسوب میشود می‌بینیم در این موارد پسر ابو طالب پرده از روی آنچه مقیاس اعلای حیات و اراده انسان است بر میدارد و به سخن ساده بزرگی زبان می‌گشاید: «بسا اندکی که افزون‌تر از فراوان است» آنگاه با سخن زیباتر و مهم‌تری توضیح میدهد: «آدمی هر چند مقام و مرتبه‌اش بزرگ باشد. بالاتر از این نیست که به کمک دیگران در زمینه حقی که خدا بر او واجب نموده نیازمند نباشد، و انسان هر چند در دیده‌ها کوچک باشد و مردم او را خرد صفحه [۸۹] بشمارند، چنان نیست که نتواند دیگران را در این زمینه مساعدت کند یا دیگران به او کمک نمایند». اینجا اگر شما دقت کنید می‌بینید علی «ع» یکی از مظاهر نمایان عدالت جهانی را در این دو سخن برای مردم بیان میکند و حقیقتی را که از دیر زمانی بر افکار محدود پوشیده بوده به اثبات میرساند. علی «ع» ثابت میکند که مظاهر براق و گسترده‌ی وجود از نظر واقع وجودی، جز وجود ناچیز و بی‌ارزش چیزی نیست. اینجا ممکن است مردم نادان و سبک مغز و کسانی که برای هر زرق و برق دار پوچی کف می‌زنند، از شنیدن این سخن مبهوت گردند، لکن این فرو ریختگی، هنگامی که خورشید حقیقت طلوع کرد و پرتو عظیم آن، نور خیالی و ساختگی سبک مغزان را جاروب نمود، بیدرنک پراکنده میشود و این کاه سبک وزن با وزش بادهای وجود عادل نابود میگردد این اضطراب در سنجش که در بین افراد و اجتماعات حکمفرما است، در تاریخ و عصر حاضر شواهد فراوانی دارد. این اضطرابی است که در اثر انحراف مقیاس‌ها از موازین عدالت جهانی، آثار زیان بخشی در انسان و تمدن و حیات بار می‌آورد. مثلاً اگر شما در قرون وسطی در اروپا زندگی می‌کردید، بعضی روزها جمعیت فراوانی پشت سر هم در یکی از میدانهای این شهر یا شهرهای دیگر می‌دیدید. این جمعیت بخاطر ادای احترام و کف زدن برای شخصی که با لباس آراسته و تاج زینتی به آنجا آمده، اجتماع صفحه [۹۰] کرده‌اند. در این میان می‌بینید مردی بدون توجه به جمعیت، بی آنکه جمعیت نیز به او اعتنا کنند، با گامهای محکم و نگاه تندی تنها از پیاده‌رو عبور میکند. مردم برای شخصیت بزرگی که در واقع بزرگ نیست داد و فریاد می‌کنند، پس از زمانی کوتاه خورشید طلوع می‌کند و بر تاریکیها چیره میشود و همه چیز را در جای مخصوص بخود نشان میدهد. اینک شما چه می‌بینید؟ می‌بینید آن جمعیت که وجودشان در حکم عدم است، برای شخص پستی

بنام « لوئی چهاردهم » کف می‌زنند ، یا برای فرومایه‌ای بنام « شارل اول » یا « شارل پنجم » و امثال اینها که از بس کوچکند بدنبال نامشان ارقام زیادی در می‌آید ، داد و فریاد می‌کنند . آنگاه پس از آن به چه چیز پی می‌برید ؟ پی می‌برید که مرد پیاده‌ای که جمعیت برای او سر و صدا نمی‌کردند و کف نمی‌زدند ، شخصیت واقعی بزرگی بنام « مولیر » یا « میلتن » یا « گالیله » بوده است ، و با گذشت زمان معلوم می‌شود صاحبان اسمهایی که دارای ارقام فراوانی می‌باشند ، بکلی ناچیز و بی‌ارزش‌اند ، در حالیکه افرادی که در پیاده‌رو راه می‌رفتند و نامشان ارقامی نداشت و کسی برای آنان کف نمی‌زد به تمام معنی از شخصیت و عظمت برخوردارند . فراموشی ، این افراد بی‌ارزش را با آن کف زنده‌های ناچیز بهم می‌پیچد و آن گروه بر فراز وجود آشکار می‌گردند ، و انسانیت ، آنان را نسبت بخود بمنزله خورشید نسبت به تاریکیها تلقی می‌کند ، و عده‌ی خیلی ظاهر میشوند که به عظمت و ارزش آنان پی می‌برند و صفحه [۹۱] مانند استفاده زمین از نور خورشید نیمروز ، از آنان کسب حرارت می‌کنند و آنچه را علی « ع » درک نموده بود که : « بسا اندکی افزون‌تر از فراوان است » آنان نیز درک می‌کنند . آری این یک عدالت جهانی است که با مقیاس عظیم خود ، بدون تعارف و نیرنگ ، هر جاندار را می‌سنجد و آن را در جای مخصوص بخود قرار میدهد عدالت جهانی‌یی که هیچ ارزشی پیش آن پست نمی‌شود و هیچ ناچیزی سربلند نمی‌گردد این مطلب را نباید فراموش کرد که اگر علی « ع » از این « اندک » به اندک تعبیر میکند یا « فراوان » را فراوان می‌گوید بخاطر آن است که در نظر مردم زمان و به عقیده آنان چنین است ، و گرنه علی « ع » میدانند که مردم در این عقیده خطا رفته‌اند و آنچه را اندک می‌بینند در واقع اندک نیست و چیزی را که فراوان می‌بینند گاهی در مقیاس حقیقت ، سبک و کوچک می‌باشد . علی « ع » بخوبی ارزش حیات را درک کرده بود و به امکانات عظیم حیاتی ، در تمام موجودات زنده پی برده بود و میدانست که جهان هستی در ارزیابی حیات و احترام موجودات زنده در هر حال و هر کجا باشند اراده‌ی عادلانه‌ای دارد ، از این رو به سخنان حکیمانه‌ای که به برخی از آنها اشاره کردیم زبان می‌گشاید ، حتی هنگامی که گراف گویان ، ارزش و امکانات مزبور را برای اندک در مقابل فراوان نمی‌پذیرند ، روی به آنان کرده و می‌گوید : « حق ، بیشتر در چیزهایی صفحه [۹۲] است که شما انکار می‌کنید » آنگاه حقیقت دیگری را با این سخن بیان می‌کند : « ... و انسان هر چند در دیده‌ها کوچک باشد و مردم او را خرد بشمارند ، چنان نیست که نتواند دیگران را در این زمینه مساعدت کند یا دیگران به او کمک نمایند » این بخاطر آن است که انسان در هر موقعیتی باشد و در هر مرتبه از کوچکی قرار گرفته باشد برایش امکان دارد به اجتماع خود سود برساند و خودش نیز از اجتماع بهره‌مند شود . این نظری که علی « ع » به انسان کم بهره از موهبت‌ها افکنده ، حاکی از ایمان عمیق وی به عدالت جهانی است . عدالتی که قطره‌های آب را اقیانوس ، و ذرات ریز شن‌ها را صحرا و بیابان میکند و هر اندکی را داخل فراوان و هر کوچکی را وابسته به بزرگ میداند . این نظر کوتاه ، از طبیعت حیاتی خیر اندیش حکایت میکند که نسبت به فرزندان خود دلسوز است بطوریکه هر یک را در چهار چوب زندگی شایسته‌ای قرار میدهد و هرگز به آنها ستم نمی‌کند . این نگاه کوتاه ، نمایشگر مهر عمیقی است که علی « ع » موجودات زنده را در آن غرق می‌سازد و انسانها را شایسته آن می‌بیند که به تمام معنی از حیات برخوردار باشند و از منافع آن بهره‌مند گردند و دیگران را در این زمینه مساعدت کنند و خود نیز کمک شوند . این نظر علوی که به عدالت جهانی و ارزش حیات اطمینان دارد و به امکانات هر انسانی در زمینه‌ی ارزنده شدن وی ، معتقد است در صفحه [۹۳] ادبیات ژان ژاک روسو که بر محور اطمینان به عدالت طبیعت و ارزش حیات می‌چرخد ، نیز بچشم می‌خورد . علی « ع » آنگاه که مردم را مخاطب قرار داده و می‌گوید : « خداوند شما را بیهوده نیافریده است » یا هنگامی که با ابتکار خاصی اطمینان خود را به طبیعت خیر اندیش بشر توصیف میکند و با این عقیده ارزنده با مردم روبرو میشود : « مادامی که پراکنده نشوید توییخی بر شما نیست » یعنی شما همه مادامی که از روی قصد ، از حق منحرف نشده‌اید ، از هر جهت خیر اندیش و سودمند می‌باشید ، علی « ع » در این لحظات آنان را که در دیده‌ها کوچکند و مردم آنان را خرد می‌شمارند ، به اهمیت بیشتری اختصاص داده است . علی « ع » بمنظور تأکید در اثبات این عدالت جهانی که حاکی از برابری کاملی بین بزرگ و کوچک و کم و زیاد در

زمینه‌ی حقوق و واجبات است به این مطلب اشاره می‌کند که عموم انسانها از نظر مرکز این عدالت با یکدیگر برابرند و میان آنها فرقی نیست: صفت انسانیت آنان یکی است و در میزان وجود نیز یکی هستند و جز به عمل و سود رساندن به دیگران، بر یکدیگر امتیازی ندارند و کسیکه کار کند و برای دیگران نافع باشد، قانون وجود به او پاداش می‌دهد، اما کسیکه تنبلی و ناشکری کند و حق دیگران را برآید، همین قانون، او را چنانکه مستحق است به کیفر میرساند. علی «ع» میگوید: «کسی او را از دیگری باز نمیدارد، و صدائی او را از صدای دیگر مشغول صفحه [۹۴] نمی‌سازد، و خشم، مانع رحمت او نیست، و مهربانی، او را از کیفر باز نمی‌دارد». اینک درباره‌ی آنچه سابقاً گفتیم توضیح بیشتری می‌دهیم. قبلاً اشاره کردیم که علی «ع» پرده از روی این وجود فوق‌العاده برداشته است. این وجود، حکمران والائی از طبیعت اشیاء معین می‌کند که منع و بخشش و کیفر و پاداش به دست آن می‌باشد. از این رو موجودات به مقتضای طبیعت وجودی خود، قدرت دارند بمنظور امتثال اراده عادلانه جهان هستی، خودشان با یکدیگر مرافعه نمایند.

قسمت چهارم

علی «ع» وجود را در تمام اشیاء برابر می‌بیند، بطوریکه اگر در موردی به وجودی نقص وارد شد، در مورد دیگر جبران می‌شود. این زیادی و نقص هر دو مساوی هستند یعنی زیادی به مقدار نقص، و نقص به مقدار زیادی است. در اینجا باید بگوییم: نظریه‌ای که در زمینه موجودات جهان هستی قائل به این تساوی می‌باشد، یکی از نتایج مهمی است که فعالیت‌های فکری بشر در میدان اکتشافات اسرار هستی بدان نایل گردیده است، و این خود آغاز جنبشی بزرگ در این میدان محسوب می‌شود. آنچه در اینجا لازم به تذکر است اینکه گروهی از متفکران قدیم نتوانسته‌اند این حقیقت را دریابند و حتی بعضی آن را انکار نموده‌اند. اما آنانکه حقیقت مزبور را با تمام خصوصیات آن درک کرده و به آن صفحه [۹۵] معتقد شده و دیگران را نیز بسوی آن فرا خوانده‌اند، در کیفیت بررسی و تمثیل و قدرت بیان با یکدیگر تفاوت دارند برخی این تساوی را در بعضی از مظاهر موجودات ملاحظه کرده و در زمینه بیان حقیقت، مطالبی ایراد کرده‌اند. برخی دیگر تساوی مزبور را فقط در موجودات بی‌روح دیده‌اند و از آنجا که موجودات جامد را از موجودات زنده جدا دانسته‌اند، به نتایج محسوس آن در مجرای وجود پی نبرده‌اند. لکن بعضی این تساوی را در طبیعت جامد بررسی کرده و به نتایج محسوس آن در مجرای وجود پی برده و آن را با موجودات زنده در یک ردیف تلقی کرده و با روشن‌ترین بیان و استوارترین سخن در این زمینه سخن گفته‌اند. علی «ع» از این گروه بشمار میرود، بلکه باید گفت او پیشرو متفکران قدیم محسوب می‌شود، زیرا او توانست این نظریه را بر اساس صحیحی بدون کوچکترین اختلاف و تناقض اثبات کند، بلکه باید این اثبات و ابتکار را مخصوص او بدانیم. شاید موقعیت علی «ع» در بررسی مسئله تساوی وجود، از جهت عملی، مهمتر از موقعیت همکارانش باشد. زیرا او برای اثبات این حقیقت پافشاری می‌کرد تا به نتایج آن در حیات فردی و اجتماعی انسانها نایل گردد. این حقیقت به تمام معنی با انسان که محور اندیشه علی «ع» بشمار میرفت هماهنگی داشت. گفتیم علی «ع» وجود را در تمام اشیاء برابر می‌بیند، بطوریکه اگر در موردی به وجودی نقص وارد شد در مورد دیگر جبران می‌شود و صفحه [۹۶] این زیادی و نقص هر دو مساوی هستند یعنی زیادی به مقدار نقص، و نقص به مقدار زیادی است. علی «ع» به منظور آنکه انسان را از راه نزدیک‌ترین چیزها به او، یعنی از راه ذاتش به این حقیقت آشنا سازد، نخستین چیزی که می‌گوید این است: «هیچ روزی از عمر انسان فرا نمی‌رسد مگر آنکه روز دیگری را بخاطر آن از دست می‌دهد» راستی آیا انکار این حقیقت که تعادل وجود را به مراتب، گسترده‌تر از حالات وجود بیان می‌کند برای انسان امکان‌پذیر است؟ آیا هیچ قاعده‌ی ریاضی جبری و هندسی، نزدیک‌تر به حقایق ثابت، و دلالت‌کننده‌تر بر حقیقت مطلق، و خلاصه‌تر در توصیف ثابت و مطلق، از این نشانه‌ای که علی «ع» بواسطه‌ی آن تعادل وجود را در ضمن یک موجود زنده و ایام زندگی او مجسم می‌کند، یافت می‌شود؟ اینجا اگر کسی به من ایراد

کند که: این اندیشه برای همه‌ی مردم روشن است، شما تصور می‌کنید علی «ع» کدام حقیقت تازه‌ای را کشف کرده است؟ در پاسخ می‌گویم: در صورتیکه حقایق آشکار، ریشه‌ی حقایق پنهانی محسوب گردد، یا حقایق پنهانی را اصل حقایق آشکار بدانیم، یا بگوئیم روش عمومی اقتضا میکند تمام جزئیات اعم از پنهان و آشکار ضبط شود، در این صورت کشف حقایق پنهانی مستلزم آن نیست که حقایق آشکار به سکوت برگزار شود. زیرا علی «ع» که افکارش با عقایدش متحد بود و عقایدش در یک وحدت فکری صفحه [۹۷] شگفتی جلوه می‌کرد، زبان به این سخنانی «که برای همه مردم روشن است» نگشود مگر به منظور آنکه ساختمان مفصلی در زمینه‌ی اثبات نظریه‌ی تساوی وجود، بر این اساس مبتنی کند. از این رهگذر به سخن جالب‌تر دیگری زبان گشوده و می‌گوید: «نفس انسان، گامهای او بسوی مرگ است». آری اگر علی «ع» می‌گوید: «هیچ روزی از عمر انسان فرا نمی‌رسد مگر آنکه روز دیگری را بخاطر آن از دست می‌دهد» یا می‌گوید: «نفس انسان، گامهای او بسوی مرگ است» می‌خواهد حقیقتی را که با افکار مردم فاصله دارد و از درک آنان پنهان است لکن در ردیف این دو سخن آمده، کشف کند: «انسان به هیچ نعمتی نمی‌رسد مگر آنکه نعمت دیگری را از دست می‌دهد» لابد شما در زمینه‌ی کشف دقیق و صراحت اندیشه و وضوح بیانی که در این سخن وجود دارد توضیح بیشتری می‌خواهید: آری علی «ع» بمنظور اینکه مضمون این عبارت را بصورت‌های گوناگونی که از نظر مورد، مختلف ولی از جهت ماده و معنی یکی هستند، ضبط کند، می‌گوید: «بسا یک خوراک جلوی خوراکها را می‌گیرد». «کسیکه نزدیک‌تر او را رها کند دورتر برای او آماده می‌گردد». «بسا دوری که از نزدیک هم نزدیکتر است». «دوستی یک نوع خویشاوندی مورد بهره‌ای می‌باشد». «کسی که آنچه طاقت فرسا است بر خود تحمیل کند در میماند». «خداوند هرگز پاداش کسی را که کار نیک صفحه [۹۸] کرده از بین نمی‌برد». «تو در آنچه زیاده از روزی خود بدست آوردی برای دیگری خزانه‌دار هستی». این عبارات و دهها نمونه آن در جزئیات نظریه تساوی وجود دارای اختصار آشکاری است. عبارات مزبور با وجود اختلافی که بر موضوعات نزدیک بهم آنها حکمفرماست، در فاصله و مأخذ دورشان بر محور واحدی که عبارت از برابری وجود است دور می‌زنند. بنابراین اگر اینجا نقصی بود آنجا با زیادی جبران می‌شود و اگر آنجا نقصی وجود داشت اینجا جبران می‌گردد. پسر ابو طالب با عمق و نیروی کاملی این حقیقت وجودی را درک کرد. او زندگی خود را بر اساس حقیقت مزبور بر قرار ساخت و در هر بخشی از زندگی یا در هر سخنی از سخنان خود، آن را بطور مستقیم یا غیر مستقیم به دیگران اعلام می‌داشت. او جهتی از جهات عدالت جهانی را درک نمی‌کرد مگر آنکه به جهت دیگری به عکس آن در شکل خاصی پی می‌برد، یا بگوئید جهت مزبور خودبخود از جهت اول صادر می‌گردید، و این همان مسئله‌ی مورد بحث ما است که: طبیعت، حامل این مقیاس است، و طبیعت است که پاداش می‌دهد یا کیفر میکند. در حقیقت میان مظاهر عدالت جهانی، آشکارتر از این مظهر در زمینه‌ی اثبات عدالت عمومی نمی‌توان یافت. علی «ع» معتقد بود هیچ یک از موجودات جهان هستی بیهوده آفریده نشده، بلکه هر موجودی هدف و نتیجه‌ای دارد. او معتقد بود صفحه [۹۹] هر یک از موجودات وظیفه‌ای دارند و هر عضوی از اعضای انسان دارای وظیفه‌ای است که جهان عادل هستی، بوسیله آن بر انسان احتجاج میکند و او را مورد سؤال و حساب قرار می‌دهد. روی این اصل موجودات جهان هستی از نظر حکم وجودی با هم برابرند و بزرگ و کوچک در این میزان به یکدیگر شباهت دارند. علی «ع» می‌گوید: «خداوند، پیش از بررسی کارهای بزرگ، کارهای کوچک ترا به حساب می‌آورد». او از آن جهت که بیشتر مردم کارهای کوچک را ناچیز می‌دانند به این سخن زبان گشوده است، و برای آنکه مطمئن شود عمل تسویه بین بزرگ و کوچک، در دلها و اندیشه‌ها جایگزین شده مردم را توجه می‌دهد که کارهای کوچک در پاداش یا کیفری که دارند بر کارهای بزرگ مقدم می‌شوند. از دیدگاه علی «ع» اگر جهان هستی به کمک آنچه بر اعضای انسان لازم شمرده، بر انسان احتجاج کند و او را در کارهای بزرگ و کوچک مورد سؤال و محاسبه قرار دهد و جزای کارهای خوب و بد او را بدهد، لازم نیست عملیات: احتجاج و محاسبه و مجازات، خارج از دایره‌ی انسان باشد. این عمل واحد مرکب با وجود ترکیبی که در آن

است ، همیشه در حدود موجودات که انسان نیز از جمله آنها بشمار میرود انجام می گیرد . علی « ع » می گوید : « همانا بر شما نگهبانانی از خود شما و جاسوس‌هایی از اعضای خودتان می باشد » . این نگهبان هرگز از دیدن و ثبت کردن و کیفر یا پاداش دادن خودداری نخواهد صفحه [۱۰۰] کرد . در لحظات بيمانند درخشنده‌گی عقل و اندیشه رسا ، چنان رنگهای درخشان عدالت جهانی در برابر چشمان علی « ع » آشکار می گردد که اگر شما در برابر آن قرار گیرید از این عقل و اندیشه در شگفت می شوید . آیا پسر ابو طالب چنانکه با زبان این عدالت سخن می گوید ، با زبان دانشمندان معاصر لحظه‌ای که این حقیقت را بیان می کند سخن نمی گوید : « هر که اخلاق خود را فاسد ساخت خودش را در شکنجه قرار داده است » ؟ آیا او با این دو زبان سخن نمی گوید آنگاه که می گوید : « کسی که در شک و تردید قرار دارد ، نزدیک است بگوید دریابید مرا » یا آنگاه که می گوید : « خود را از هر گونه زبونی و پستی گرامی دار هر چند ترا به آرزوها نایل گرداند ، زیرا هرگز در برابر آنچه از خودت صرف می کنی عوض نخواهی گرفت . » امثال این سخنان خیلی زیاد است . جملات شگفت‌انگیز زیر از همین قبیل است : « مرگ انسان به گناهان ، بیشتر از مرگ او به فرارسیدن پایان زندگی است » . « دروغگو مردانگی ندارد و با حسد راحتی نیست و با انتقام برتری وجود ندارد و درستی در ترک مشورت نخواهد بود » . « هرگاه کسی خصلت خوبی داشت امثال آن را انتظار داشته باشید » . آری علی « ع » درک کرده بود که جهان هستی از وحدت و عدالت برخوردار است و در این دو حال ، ثابت و برقرار می باشد ، و جهان هستی است که نیروی حساب ، و قدرت کیفر و پاداش را صفحه [۱۰۱] در طبیعت موجودات قرار داده است . او تمام آنچه را درک کرده بود با شگفت‌ترین بیان اظهار داشت ، جز آنکه جهات دیگری نیز از جهات عدالت جهانی را بررسی ، و رنگها و اشکال آن را ضبط نموده بود . آیا این جهات چه بودند ؟ صفحه [۱۰۲]

محبت عمیق

علی « ع » درک کرده بود که منطق محبت ، بالا-تر از منطق قانون است ، و مهربانی انسان با انسان و سایر موجودات ، دلیل زندگی در برابر مرگ ، وجود در برابر عدم است موقعیت زن از نظر علی « ع » آن موقعیتی که آنان تصور می کردند نبود برخورد بادهای سوزان تابستان و ابرهای پر آب زمستان در یک زمین ، از عدالت جهان هستی و تساوی وجود محسوب می شود . نابود شدن طوفانها و گردبادهای نسیم‌های ملایم در یک حقیقت ، بر اساس این صفحه [۱۰۳] عدالت و تساوی برقرار است . تحمل طبیعت ، قانون کیفر و پاداش را در تمام مظاهر خود ، ناشی از عدالت و تساوی مزبور است . بدیهی است در این صورت باید نیروهای طبیعت نیز اعم از جماد و حیوان درهم آمیخته شوند و بطور اشتراک شروع به فعالیت کنند . از آنجا که صفات انسان و اخلاق و احساسات و امیال او از عناصر ترکیبی و اتحادی حیات که شخصیت انسان را تشکیل میدهد سرچشمه می گیرند ، صفات و حالات مزبور ، درهم آمیخته شده و بطور اشتراک شروع به کار می کنند . بررسی و سنجش عمیق و بدنبال آن قواعد علمی جدید که اکتشافات خود را بر پایه‌های ویژه‌ای استوار ساخته ، می تواند این معنی را به اثبات برساند . قبلا- دیدیم انسان از نظر علی « ع » نمونه‌ی کاملی از جهان هستی بشمار میرود . از جمله اشعاری که به او نسبت می دهند شعری است که انسان را در آن مخاطب ساخته و می گوید : گمان می کنی تو جسمی کوچک هستی ، در حالیکه جهانی بزرگ در تو پیچیده شده است . طبیعی است علی « ع » در این موقعیت ، تمام امکاناتی که وابسته به انسان است جستجو می کند و مظاهر عدالت جهانی و تساوی وجود را در این جسمی که جهانی بزرگ در آن پیچیده شده « در ضمن چهار چوبه‌ای که افکارش در آن می چرخد ، کشف می کند . علی « ع » بطور مستقیم عمیقانه درک کرد که میان موجودات ، صفحه [۱۰۴] روابطی زوال ناپذیر وجود دارد و هر چیزی که از این روابط میکاهد از مفهوم وجود نیز کم می کند و در صورتیکه انسان یکی از این موجودات محسوب شود ، ناچار باید با موجودات دیگر ارتباط وجودی داشته باشد . در این صورت ارتباط موجود به مانند خود ، سزاوارتر و مناسب‌تر است . این موجود اگر از موجودات

زنده باشد بستگی آن به موجودات زنده دیگر قویتر و ثابت‌تر خواهد بود. اما انسان که در رأس موجودات زنده قرار دارد، ارتباط او با برادر انسانش نخستین ضرورت وجودی او از نظر فردی و اجتماعی محسوب می‌گردد. علی «ع» آنگاه که جمعیت شایسته را جمعیتی معرفی می‌کند که عدالت اجتماعی با گسترده‌ترین معانی و ارزنده‌ترین اشکالش بر آن حکومت داشته باشد، در حقیقت، قانون یا چیزی را که وابسته به قانون است مورد اجرا قرار می‌دهد. این قانون از آنجا که طبعاً از روح عدالت جهانی سرچشمه می‌گیرد، در اندیشه‌ی علی «ع» آشکار شده و بصورت یک امر ضروری جلوه می‌کند. بدین جهت می‌بینیم پسر ابو طالب اصرار شدیدی دارد که ماورای قوانین را بررسی کند و بوسیله‌ی محبت انسانی که بالاتر از قانون است، قوانین را مراعات نماید. محبت جز علاقه عمیق روحی و مادی به بلندی و کمال چیزی نیست. از آنجا که محبت یک ضرورت وجودی محسوب می‌شود، یک ضرورت اخلاقی نیز بشمار می‌رود. علی «ع» در نخستین صفحه از صفحات محبت یادآوری می‌کند صفحه [۱۰۵] که مردم همگی با هم برادرند، از این رو با وجود اینکه خود، زمامدار مردم است صریحاً آنان را به «برادرانم» توصیف می‌کند و بدنبال آن به حکمرانان تذکر می‌دهد که آنان با همه مردم برادراند و این برادری ناچار مستلزم محبت خواهد بود، او به سران لشگرهایش چنین می‌گوید: «برای حکمران سزاوار است برتری و نعمتی که به او اختصاص داده شده، باعث تغییر حال او بر رعیت نشود، و نعمت‌هایی که خداوند نصیب او ساخته، او را بیشتر به بندگان خدا نزدیک کند و بیشتر به محبت به برادرانش وادارد». علی «ع» از آنکه برادری خود و فرمانروایان را با مردم در دوستی و محبت اعلام می‌دارد، با یک قضاوت صحیح با عموم انسانها روبرو شده و این برادری را بدون پراکندگی یا امتیاز به آنان اعلان می‌کند و می‌گوید: «همانا شما با هم برادرید، میان شما چیزی جز ناپاکی دلها و سوء اندیشه‌ها جدائی نیافکنده است». علی «ع» بدین وسیله ناپاکی دل و سوء اندیشه را در یک سو، و دوستی و محبت قلبی را در سوی دیگر قرار می‌دهد. از آنجا که حق وجودی هر انسانی بهره‌مند شدن از محبت دیگران است، ناچار باید طبیعت که حامل ارزش‌ها و مقیاس‌ها است به انسانی که همسایگان و نزدیکان و کسانش او را رها ساخته و لباس محبت به تنش نکرده‌اند، با مهر و محبت فراوانی از ناحیه‌ی بیگانگان پاداش دهد. روی همین اصل علی «ع» می‌گوید: «کسیکه صفحه [۱۰۶] نزدیک‌تر او را رها کند، دورتر برای او آماده می‌گردد». علی «ع» بخاطر مراعات این اخوت که بر اساس محبت انسانی برقرار است خصلت‌های ناپسند را از آنجا که با دوستی و محبت سازش اساسی ندارد نمی‌پذیرد: «اما بعد، اگر خصلت‌های ناپسند در تو نبود تو در این کار بر دیگران مقدم بودی». اگر قوانین متعارف به پسر ابو طالب اجازه می‌دهد با مخالفان خود نبرد کند، او پس از آنکه تمام جوانب محبت را در قلب خود مراعات نموده و روابط اخوت انسانی را در دل‌های جنگجویان جستجو کرده دست به جنگ می‌زند. بنابراین اگر او در پایان کار دست به شمشیر می‌برد، از روی ناچاری و توأم با گریه و اندوه است نه آنکه از روی اختیار و آمیخته با خنده و شادی باشد. در حقیقت، احساس پیروزی برای علی «ع» دردناکتر از احساس شکست برای جنگجویان بود اگر قوانین متعارف به پسر ابو طالب اجازه می‌دهد تجاوزگران را پس از مرگ خود رها و فرزندان و پیروان خود را از انتقام و نبرد با آنان باز دارد. محبت به انسان که ماورای هر قانونی است که او را وادار ساخته با این سخن بزرگ، پیروان و فرزندان خود را مخاطب قرار دهد: «پس از من با خوارج نجنگید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده، مانند کسی نیست که باطل را طلب نموده و به آن رسیده است». علی «ع» به کمک این محبت عمیق، سعادت انسان را به صفحه [۱۰۷] سعادت همسایه‌اش بلکه به سعادت تمام انسانها مربوط می‌سازد و آنچه برای انسان نسبت به همسایه‌اش روا میدارند، برای سایر مردم نیز نسبت به او روا می‌شمارد، و از سعادت انسان این است که محبت را از حد بگذرانند و فرزندان دیگران را از همان محبتی که فرزندان خود را بهره‌مند می‌سازد، برخوردار گردانند: «به آنچه فرزندان خود را تربیت می‌کنی یتیم را به آن تربیت نما» تا همگی روح عدالت اساسی را درک کنند، عدالتی که از نظر ارزش و زیبایی بر قوانین رسمی برتری یافته و حامل حرارت انسانیت است و مردم را به منطق قلب نه منطق تسلیم در برابر قانون نایل می‌گرداند: «باید خردسالان شما از بزرگسالان پیروی کنند و بزرگسالان

به خردسالان محبت ورزند». اگر درماندگی از انجام دادن کارهای نیک، نقص محسوب می‌شود، منطق محبت به زبان علی «ع» عجز از دوست‌یابی را بالاترین نقص معرفی می‌کند: «ناتوان‌ترین مردم کسی است که از دوست‌یابی عاجز باشد». علی «ع» به این درماندگی، عجز دیگری که تمایل به دشمنی و جدال است، اضافه می‌کند و می‌گوید: «از دشمنی و جدال پرهیزید» بلکه نرمی سخن بالاتر از این است. زیرا سخن نرم، ارتباط دلها را که سرچشمه محبت است محکم می‌کند: «نرمی سخن از بزرگواری است». راستی میان خواسته‌های دل هیچ چیزی مانند احساس دوست‌یابی برای انسان موجب آسایش نیست. علی «ع» هنگامیکه از صفحه [۱۰۸] بدیهای زمانش رنج می‌برد، پول و راستی و برادری را که مایه بقای انسان است در یک ردیف قرار داده و درباره مردم زمانش می‌گوید: «بزودی مردم سه چیز را از دست می‌دهند: پول حلال، زبان راست و برادری که از ناحیه او احساس آرامش کنند». اگر غربت بخاطر آنکه موجب تنهایی است بزرگترین سختی بشمار می‌رود، شدیدترین مرحله‌ی آن، ساعتی است که انسان برادران و دوستان خود را از دست می‌دهد و بدنبال آن از دل‌هائی که می‌بایست از مهر و محبت آنها بهره‌مند گردد، محروم می‌شود: «غریب کسی است که دوست نداشته باشد». «از دست دادن دوستان غربت است». ما اینجا ناچاریم موقعیت زن را از نظر علی «ع» بطور خلاصه بررسی کنیم. روشن است زن نیمی از انسان محسوب می‌شود. آیا ممکن است این نصف، از محبت به نصف دیگر خالی باشد؟ آیا نصف دیگر موظف است مقیاس‌های عدالت جهانی را که حاکم به محبت انسان بر انسان است مورد ستم قرار دهد؟ گروهی، بعضی از سخنان علی «ع» را درباره زن، نوعی لطیفه و سرگرمی تفسیر کرده و موقعیت زن را از نظری مهمل گذاشته‌اند. از این رو به سخنانی که علی «ع» در موقعیت‌های ویژه‌ای به آن زبان می‌گشوده، تکیه کرده و در موردی که زن شناخته شده‌ای با وی دشمنی داشته و علی «ع» در این زمینه فقط امر به معروف می‌کرده، پافشاری کرده‌اند و فراموش نموده‌اند که علی «ع» چنین سخنانی را که صفحه [۱۰۹] در موقعیت محدودی گفته و منظورش روشن ساختن عوامل برخورد اندیشه‌های مختلف است، درباره برخی از مردان، سخت‌تر و محکم‌تر ایراد کرده است، در حالیکه منظور علی «ع» عموم مردم در تمام موقعیت‌ها نیستند، چنانکه اگر امثال این سخنان را درباره زن می‌گوید منظورش همه زنان در تمام حالات نمی‌باشند. زیرا کسانی که باعث بروز بدبختی‌ها و انحرافات می‌باشند در معرض این گونه سخنان قرار گرفته‌اند، چه مرد باشند یا زنانی که از نیرو و نفوذ مردان برخوردارند. آری، علی «ع» اگر به اینگونه مردان و زنان در موارد مخصوصی هجوم می‌کند بخاطر آن است که آنان در این موارد از حق و عدالت و پیروان آن جلوگیری می‌کنند. اینجاست که اعتقاد به بدرفتاری علی «ع» با زنان، بکلی از بین می‌رود. من از کسانی که به این مطلب توجه دارند درخواست می‌کنم یک کلمه که علی «ع» بوسیله آن با زن بدرفتاری کرده باشد و آن کلمه راجع به شخص معینی در موقعیت خاصی نباشد، برای من بیاورند علی «ع» هنگامی به زن یا مرد حمله می‌کرد که فتنه و آشوب پیاپی می‌کردند. بنابراین او تنها با فتنه در ستیز بوده است موقعیت زن از نظر علی «ع» بعنوان یک انسان، درست مانند موقعیت مرد از نظر وی بود و کوچکترین امتیازی میان آنها وجود نداشت. آیا اندوه عمیق علی «ع» در مرگ همسرش فاطمه «ع»، دلیل آن نیست که وی زن را بعنوان انسانی درک کرده بود که از تمام صفحه [۱۱۰] حقوق انسانی برخوردار گردد و تمام واجبات، بر عهده‌ی او باشد و بر اساس این حقوق و واجبات، از محبت انسانی بهره‌مند شود و دیگران را بهره‌مند گرداند؟ آیا اعراب جاهلیت و بعد از جاهلیت، از فرزند پسر خوشحال نمی‌شدند و آن را به فال نیک نمی‌گرفتند و فرزند دختر آنان را اندوهناک نمی‌کرد و آن را به فال بد نمی‌گرفتند؟ آیا این سخن شگفت‌آوری که فرزدق پس از مرگ همسرش با اینکه او را دوست می‌داشت، درباره او گفت، نمایشگر نظریه عصر او که متصل به عصر علی «ع» است، درباره زن نمی‌باشد: برای انسان آسانترین مرده از میان دوستانش که مرگ او فرا رسیده، کسی است که نقاب داشته باشد. یعنی آسانترین مرده برای انسان از میان دوستان و آشنایانش مرده‌ای است که نقاب می‌زند و منظورش زن است. بنابراین زن از نظر فرزدق شایسته آن نیست که برای او گریه کنند و در مرگ او اندوهناک باشند. چرا؟ فقط بخاطر اینکه زن است علی «ع» با وجود اینکه از مردم همان

زمان بود لکن از نظر اندیشه و دید و احساس ، نافذترین و ارزنده‌ترین و عمیق‌ترین آنان بشمار میرفت . او در ضمن سخنانی که پیروان این اندیشه احمقانه را سرزنش کرده ، می‌گوید : « برخی از آنان پسر را دوست دارند و از دختر بدشان می‌آید . . . » در این صورت پسر و دختر از نظر علی « ع » یکی است و تنها صفت « انسان » همگی را جمع می‌کند . صفحه [۱۱۱] گذشته از این علی « ع » همان کسی که به تمام مردم بویژه به ضعیفان محبت می‌ورزد برای انسان خوش قلب واجب میدانند نسبت به زن بخاطر آنکه ضعیف شمرده شده ، اگر نگوئیم ذاتا ضعیف است ، مهربان‌تر باشد . از این رو می‌گوید : « ستم‌دیده را یاری کنید و میچ دست ستمگریکه باعث بدگمانی است بگیرید و با همسران خود نیکی کنید » . در مورد دیگری می‌گوید : « من شما را به جلوگیری از زشتیها و نیکی به همسرانتان فرمان می‌دهم » . پسر ابو طالب بمنظور آنکه نخست عموم انسانها و بدنبال آن انسانها با سایر موجودات ، خود را به گرمی محبت به پیچند ، حلقه‌های این زنجیر متصل را در دعوت خود تعقیب می‌کند و در زمینه‌ی دانش که ارزش آن از نظر علی « ع » آشکار است می‌گوید : « مهربانی ، آغاز دانش است » . اگر علی « ع » کثرت گناهان را وحشتناک می‌بیند بخاطر آن است که کثرت گناه بحکم کسب عادت ، انسان را به سنگدلی می‌کشانند و بجای آنکه در دلها محبت گرم ایجاد کند ، تنفر سردی در آنها بوجود می‌آورد . او در این زمینه می‌گوید : « خشکیدن اشکها بخطر سخت شدن دلها است ، و سخت شدن دلها در اثر کثرت گناهان است » . بنابراین اگر انسان گناهکار نباشد مهربان خواهد بود و در اثر این مهربانی ، از آنچه دارد در راه کمک به برادر انسانش دریغ نمی‌کند : « اگر نسبت به برادرت اطمینان داری مال و دست آورد خود را به او صفحه [۱۱۲] ببخش و او را کمک کن و خوبی را برای او آشکار ساز » . در پایان ، علی « ع » به مجموعه سخنانی که بر محور دعوت به فانی شدن مردم در مردم از نظر مهر و محبت ، می‌چرخد ، زبان می‌گشاید . به حق باید گفت این سخنان بالاترین میراث بزرگ اخلاقی انسان محسوب می‌شود . سخنان زیبای زیر از همین قبیل است : « با کسی که از تو جدا شده ارتباط برقرار کن و به کسی که ترا محروم کرده عطا کن . چنانکه دوست داری دیگران بتو خوبی کنند به عموم مردم نیکی کن . به آن کس که با تو بدرفتاری کرده نیکی کن . خود را به بخشش به کسیکه شما را محروم کرده عادت دهید . . . » . پسر ابو طالب بمنظور تکمیل این دعوت بزرگ ، چهارپایان ، زمین‌ها و انسانها را در این محبت مشترک ساخته و می‌گوید : « از خدا بترسید درباره‌ی بندگان و شهرهای او ، زیرا شما حتی درباره زمین‌ها و چهارپایان مورد سؤال قرار می‌گیرد » . آری مهربانی انسان با انسان و سایر موجودات ، دلیل زندگی در برابر مرگ ، بلکه یکی از خواسته‌های وجود عادل بشمار میرود صفحه [۱۱۳]

راستی حیات

قسمت اول

این راستی ، از شما و بر شما پیمانی است . زیرا آن ، روح حقیقت و زیبایی است و خواسته‌ی حیات نیرومند پیروز می‌باشد شاید در جهان جماد و حیات و بطور کلی در تمام آنچه وابسته به طبیعت وجود و خصوصیات موجودات است ، راستی خالص و کامل ، آشکارترین مظاهر عدالت جهانی محسوب شود . بنابراین ، راستی ، حور شب و روز و زمین و فلک می‌باشد . تنها در اثر راستی است که فصول چهارگانه بدنبال یکدیگر پدید می‌آیند و باران می‌بارد و خورشید می‌درخشد . بواسطه راستی است که زمین بوعده خود وفا می‌کند و بدون تقدیم و تأخیر زمانی ، نباتات را بموقع می‌رویاند . صفحه [۱۱۴] ایستادگی قوانین طبیعت و حیات به راستی می‌باشد . وزش باد ، جریان خون در رگها و تولید نسل موجودات زنده همه بحکم قانون صحیح راستی است . این راستی خالص و کامل که محور قانون بقاء است نخستین و بزرگترین چشمه‌ای است که عدالت جهانی از آنجا سرچشمه گرفته و بسوی آن باز میگردد . از آنجا که علی « ع » در زمینه‌ی راستی وجود ، بررسی کامل و واکنش شدیدی دارد ، اصلاح مردم را بحکم عقل و

احساس و دید خود، نخستین هدف خویش قرار داده است. مفهوم صحیح اصلاح، جز درک عمیق ارزش حیات و شخصیت وجود، چیزی نیست. از آنجا که این مفهوم، تنها مفهوم اصلاح بشمار میرود، راستی در هر موجود مادی و معنوی، تنها محور اصلاح خواهد بود و چنانکه دیدیم محور عدالت جهانی نیز بشمار میرود. اینجاست که بسیاری از قوانینی که بشر بدون توجه به قوانین عظیم وجود، بر آن اتفاق نموده و به خیال خودش قوانین اصلاحی است، از دایره اصلاح صحیح خارج می‌شود. چنانکه هر چیزی که با روح حقیقت و زیبایی مخالف است از اصلاح صحیح ساقط میگردد. زیرا اصلاح اگر بر اصول صحیح مبتنی نباشد چیزی جز توافق سطحی بر دروغ نخواهد بود. اصلاح صحیح از آنجا که بر اصول بعیدی استوار است از یک راستی زیبا حکایت می‌کند که آن را با انقلاب حیات صفحه [۱۱۵] پیروز، متحد می‌گرداند. بدین جهت محور اصلاح از نظر علی «ع» نگهداری انسان از دروغ یا بگوئید نگهداری انسان زنده، از سردی مرگ بود نگهداری انسان از دروغ باعث آن می‌شود که آدمی در هر حال راستی را بزرگ بشمارد و آن را به عنوان یک ضرورت حیاتی تلقی کند و دیگران را چه تنها باشند و چه در اجتماع بسوی آن سوق دهد. اینجا علی «ع» غولی که به چشم مردم نمی‌آید نشان میدهد و بسوی آنچه که مردم نمی‌دانند اشاره میکند و کاری که هم اکنون از عهده آنان ساخته نیست و می‌خواهد قدرت آن را پیدا کنند، انجام می‌دهد. می‌گوید: «از شکستن و دگرگون ساختن اخلاق پرهیزید و زبان خود را یکی کنید». علی «ع» با این جمله انسان راستگو را به خطری که از ناحیه دروغگوئی و لو یک مرتبه به او متوجه می‌شود آگاه می‌سازد. بنابراین راستگو اگر یک بار دروغ گفت، راستی او درهم می‌شکند چنانکه هر چیزی که روی زمین افتاد خواه ناخواه شکسته خواهد شد. دورویی و زبان بازی نیز دو رنگ از رنگهای دروغ محسوب میشوند. علی «ع» در این مورد می‌گوید: «مردمی راستگو باشید. در کارهای خود تظاهر نکنید. راستگوی درستکار را عزیز بدانید و دروغگوی بدکردار را خوار بشمارید. سخن راست بگوئید و امانت را رد کنید و به پیمان وفا نمائید. آنکس که بسبب باطل در جستجوی صفحه [۱۱۶] عزت باشد خداوند او را بوسیله‌ی حق به ذلت می‌کشانند. اگر راستگو باشی بتو پاداش میدهم و اگر دروغگو باشی ترا به کیفر می‌رسانیم. کسیکه در سخن گفتن راستی را از دست بدهد مصیبت گرامی‌ترین اخلاقش را دیده است. هیچ شمشیر برنده‌ای در دست شجاع، ارزنده‌تر از راستی نیست». نمونه‌های مزبور در زمینه راستی، از میان صدها نمونه‌ی دیگر که علی «ع» دستور عظیم اخلاقی خود را بر آنها مبتنی می‌کند، انتخاب شده است. و اینکه به این نشانه‌ی بزرگ که عقل مؤثر و آگاه در آن نصیب فراوانی دارد توجه کنید. می‌گوید: «دروغ انسان را بسوی گناه رهبری می‌کند». ما در اینجا در زمینه‌ی آشکار ساختن حقیقتی که در این کلمه پنهان است و بدنبال آن حقایق پایان ناپذیری وجود دارد، احتیاج به تفصیل نداریم. چنانکه در زمینه‌ی مجسم نمودن حقیقت اخلاقی راسخی که این کلمه حاکی از آن است، نیازی به اطاله سخن نیست. نمونه‌ی زیر نیز از این قبیل است: «دروغ جدی و شوخی روا نیست و برای هیچیک از شما شایسته نیست به کودک خود وعده‌ای بدهد و به وعده‌ی خود وفا نکند». قسمت اول این سخن میان فلاسفه اخلاق بویژه فلاسفه اروپا مورد بحث قرار گرفته است. حقیقت این است که فلاسفه‌ی اخلاق همه بطور اتفاق معتقدند که راستی حیات است، و دروغ مرگ. لکن صفحه [۱۱۷] در این مسئله که آیا دروغ در صورت ناچاری رواست یا نه؟ با یکدیگر اختلاف دارند. بعضی موافق و برخی مخالفند و هر کدام از این دو گروه دلایلی دارند. اما علی «ع» در برابر این موضوع، در یک موقعیت قطعی که با عقیده عظیم او در اخلاق هماهنگی دارد، قرار می‌گیرد. عقیده‌ای که مجدداً باز می‌گردیم و برای خواننده‌ی محترم یادآوری می‌کنیم که عقیده‌ی مزبور از عدالت عمومی جهانی که علی «ع» آن را درک کرده بود سرچشمه می‌گیرد. او بدون تردید می‌گوید: «نشانه‌ی ایمان آن است که راستی را جایی که بتو زیان می‌رساند بر دروغ، جایی که برای تو سودمند است برتری دهی و اینکه سخن تو زیاده‌تر از عملت نباشد» روشن است پسر ابو طالب در دروغ سودی نمی‌بیند و راستی را مایه زیان نمی‌داند، لکن بمنظور آنکه مردم سخن وی را بخوبی درک کنند از دیدگاه آنان سخن می‌گوید. از این رو در تأکید این مطلب می‌گوید: «بر تو باد که در تمام کارهای خود راست بگوئی» و نیز

می‌گوید: «از دروغ دوری کنید، زیرا راستگو مشرف به نجات و عزت است و دروغگو بر پرتگاه هلاکت قرار دارد» اما در قسمت دوم سخن که علی «ع» می‌گوید: برای هیچیک از شما شایسته نیست به کودک خود وعده‌ای بدهد و به وعده‌اش وفا نکند. «توجه عمیقی به یک حقیقت تربیتی شده است. حقیقت مزبور را مسئله‌ی حیات و اصول اخلاقی‌یی که پیشرفت انسان بر آن مبتنی صفحه [۱۱۸] است تأیید می‌کند. این اشاره کافی است برای اینکه بدانیم تربیت کودک تنها به اندرز نیست بلکه بوسیله‌ی عمل نیز کودک را میتوان تربیت کرد، و همین نظریه محور فلسفه‌ی تربیتی ژان‌ژاک روسو می‌باشد حیات اگر توأم با راستی باشد از هر گونه پیچیدگی دور است و همراه با سادگی خواهد بود. زیرا هر حقیقتی به همان اندازه که خورشید، درخشان و شب قیرگون است، ساده و بسیط می‌باشد. ما اینجا بمنظور نشان دادن این بساطت گرم از آنجا که بساطت مزبور بطور زنده خودبخود از راستی صادر می‌گردد می‌گوئیم: اگر علی «ع» از غرور بیزاری می‌جوید بخاطر آن است که غرور با طبع راست تطبیق نمی‌کند، زیرا عظمت و بزرگی راست است نه غرور بنابراین مغرور از نظر علی «ع» شخصی است که بر طبیعت خود برتری می‌جوید. علی «ع» می‌گوید: «مانند کسی نباشید که بر پسر مادرش بزرگی میکند». او در عین حال از فروتنی در صورتیکه مقصود انسان باشد بدش می‌آید. زیرا در این صورت فروتنی یک سرشت راست نیست، بلکه احساس اینکه انسان در عظمت و بزرگی با هر انسان دیگری مساوی است راست می‌باشد. بدین جهت علی «ع» کسی را که فروتنی او باعث شده خودش را پست بشمارد. مخاطب قرار داده و می‌گوید: «از فروتنی در برابر مردم بپرهیز» آنگاه این سخن را با جمله زیباتری تعقیب میکند: «هرگز با کسیکه آنچنانکه تو او را بر خودت صفحه [۱۱۹] برتری میدهی او ترا بر خودش ترجیح نمی‌دهد مسافرت مکن» من در میان اصولی که حمایتگران عظمت انسان راستین به آن معتقدند، سخنی که بر این سخن برتری داشته باشد یا از نظر ارزش با آن برابر باشد نیافته‌ام: «انسان آئینه‌ی انسان است» از جمله سخنان علی «ع» که لزوم سادگی حیات را می‌رساند سخنان زیر است: «چقدر زشت است فروتنی در وقت احتیاج و خشونت بهنگام بی‌نیازی ستودن بیشتر از استحقاق، چاپلوسی و کمتر از استحقاق، ناتوانی یا حسد است. آنچه نمی‌دانی مگو. کار نیک را برای تظاهر انجام مده و آن را از روی شرم ترک مکن. ای پسر آدم، تو در آنچه زیاده از روزی خود بدست آوردی برای دیگری خزانه‌دار هستی. کسی به سخن نیکو گوش ندهد که بوسیله‌ی آن افتخار کند، و نه سخن بگوید تا بر دیگران بزرگی نماید. کسیکه آنچه طاقت فرسا است بر خود تحمیل کند در می‌ماند. در پشتیبان پست خیری نیست». بدین ترتیب علی «ع» هیچ جنبه‌ای از امور انسان و حیات را که بوسیله‌ی اندیشه و احساس خود به آنها پی برده متعرض نمی‌شود مگر آنکه خلاصه یک دستور العمل کامل را در ضمن آن بیان می‌کند. او این کار را درست در آن لحظه که مردم را بسوی حیات ساده و راستین توجه میدهد انجام داده و این سخن گرم را ابراز داشته است: «هرگاه برادرانت شبانه بر تو وارد شدند، آنچه در خانه داری از آنان صفحه [۱۲۰] ذخیره مکن و خود را در بیرون خانه برای آنان بزرحت میانداز».

قسمت دوم

علی «ع» پس از آنکه از سخن سیار خود در پیرامون ضرورت مستقیم راستی برای حیات، فارغ می‌شود و درباره بساطتی که توأم با راستی است سخن می‌گوید، مسیر خود را در مفاهیم اصلاح که در عقیده وی متمرکز شده و گویا صورتی از موجودات جهان بشمار میرود تعقیب میکند. مفاهیم مزبور هر چند عموم جهات اخلاقی را در بر دارد لیکن راستی، نخستین مدار آن محسوب می‌شود. اینجاست که علی «ع» توصیه می‌کند که انسان از لغزش‌های دیگران صرف‌نظر کند. زیرا در این چشم‌پوشی، عطف و انسان و اصلاح بدکار بوسیله رفتار وی، بمرحله‌ی بروز میرسد و بطور مسلم رفتار انسان در اصلاح دیگران از اندرز دادن یا دشمنی نمودن مؤثرتر است. علی «ع» می‌گوید: «بهترین کارهای بزرگوار این است که از آنچه میدانند چشم‌پوشد». علی «ع» از آنجا که بردباری و تأنی را نتیجه‌ی بلند همتی و بزرگواری میدانند بدو خصلت مزبور توصیه می‌کند «بردباری و تأنی دو همزادند که بلند

همتی آن دو را میزاید. «او از غیبت چون بخشی از نفاق و بدرفتاری محسوب می‌شود بیزاری می‌جوید:» از غیبت دوری کن زیرا بدگوئی مردم نان خورش سگهای دوزخ است»، نیرنگ نیز مانند غیبت است و هر دو از خبث باطن محسوب می‌شوند، «از نیرنگ پرهیز، زیرا آن از اخلاق فرومایگان صفحه [۱۲۱] است». علی «ع» چنانکه یک دروغ را روا نمی‌داند و آن را شکننده راستی تلقی می‌کند، همچنین هر گناهی را هر چند از نظر مرتکب آن کوچک و کم اهمیت باشد سخت میدانند، بلکه گناه کوچک را در برابر عظمت انسان خطرناکتر از گناه بزرگی میدانند که مرتکب آن فوراً در صدد توبه بر می‌آید: «سخت‌ترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را کوچک بشمارد». علی «ع» انسان را از شتاب در کار و سخن نهی میکند، زیرا این شتابزدگی انگیزه‌ی سقوط انسان است و انسان پاک نباید خود را در معرض سقوط قرار دهد: «من ترا از شتاب در کار و سخن نهی میکنم». او بمنظور اصلاح اخلاق می‌خواهد انسان از گناهی که مرتکب شده پوزش طلبد، ولی با یک بررسی و بیان فوق العاده توجه میدهد که انسان هرگز از کار نیک پوزش نمی‌طلبد، بنابراین نباید کاری کند که به عذرخواهی ناچار گردد: «از آنچه ترا به عذرخواهی می‌کشاند پرهیز، زیرا از کار نیک عذرخواهی نمی‌شود». علی «ع» در زمینه‌ی عیجونی انسان از دیگران و غفلت از عیوب خود، از آنجا که این عمل را از نظر سلبی و ایجابی باعث سوء اخلاق و سوء روش میدانند، می‌گوید: «بزرگترین عیب‌ها آن است که چیزی را که در خودت هست بر دیگران عیب بگیری». «کسیکه به عیب خودش توجه کند از عیب دیگران باز میماند». و اگر با کار زشتی روبرو شدی نخست باید آن را رد کرده و نپذیری و در غیر اینصورت بر شما لازم صفحه [۱۲۲] است آن عمل را زشت بدانی و گرنه در آن کار شریک خواهی بود: «کسیکه کار زشت را نیکو بداند در آن کار شریک است». از آنجا که محبت بیکدیگر بحکم ضرورت وجودی، یک ضرورت اخلاقی محسوب می‌شود، منطق عقل و قلب انسان را وادار می‌کند که محبت او نسبت به کسیکه او را گویا ساخته و به او نیکی نموده، زیاده‌تر و وسیع‌تر باشد. علی «ع» در این زمینه می‌گوید: «تیزی زبانت را به کسیکه ترا گویا ساخته، و رسائی سخت را به کسی که ترا براه راست رهبری کرده مگردان». آنگاه می‌گوید: «کسی که مقام ترا بزرگ شمرده پاداشش آن نیست که ارزش او را کم کنی، و کسیکه ترا شاد کرده مزدش آن نیست که با وی بدرفتاری نمائی». علی «ع» حرص و غرور و حسد را که موجب انحراف اخلاقی است شدیداً مورد حمله قرار می‌دهد: «حرص و غرور و حسد باعث سقوط در گناهان هستند». اگر اخلاقیون قدیم، از بخل بخاطر آنکه ذاتاً صفت ناپسندی است مذمت می‌کردند، علی «ع» که با دقت بیشتر و اندیشه‌ی عمیق‌تری اخلاق را مورد توجه قرار داده، بخل را از این نظر که جامع تمام عیوب است و انسان را به هر گونه انحراف اخلاقی و عملی می‌کشاند، مذمت کرده است. زیرا بخیل از دورویی، تجاوز، غیبت، حسد، پستی، تقلب، حرص، نارضایتی و ستمگری برخوردار است. علی «ع» می‌گوید: «بخل، جامع هر خصلت ناپسندی است». صفحه [۱۲۳] اینجا اگر من بخواهم جزئیات عقیده پسر ابو طالب را در زمینه اخلاق و تهذیب نفس بررسی کنم سخن به درازا می‌کشد، لیکن باید بگویم: علی «ع» هیچ حرکتی از حرکات انسان را ترک نکرده مگر آنکه آن را به شکلی در آورده و بطور کامل توضیح داده است. اگر شما بگوئید چنین کاری وسیع و طولانی و طاقت فرسا است، منظور من نیز همین است. برای شما کافی است به زیبایی‌هایی که ما از ادبیات علی «ع» در این کتاب جمع‌آوری کرده‌ایم سرکشی کنید تا ببینید بررسی عقیده‌ی علی «ع» در زمینه‌ی اخلاق و تهذیب نفس، و توضیحاتی که در خور این برگزیده‌ها است، ممکن است از چندین جلد تجاوز کند، ولی کافی است بگویم: این زیبایی‌ها بهترین و گسترده‌ترین میراث انسانیت محسوب می‌شود. علاوه بر این ما اینک ناچاریم نشانه‌ی اصلاح عظیم را بطور خلاصه بررسی کنیم و آن را به عنوان درک عمیق ارزش حیات و عظمت روح و کمال وجود، مورد بحث قرار دهیم. البته عده‌ی قلیلی از اساتید فن از قبیل مسیح، بودا، بت‌هوون و امثال آنان معتقدند که در درجه‌ی اول، نشانه‌ی اصلاح میان انسان و روح خودش می‌باشد، اما اصلاح میان انسان و دیگران، ناشی از حالت اولیه است که بطور طبیعی از آن صادر میگردد. علی «ع» این حقیقت را بوسیله‌ی درک روشن و نیرومندی، خالی از هر گونه ابهام و پیچیدگی

درک کرده و از آن تعبیر جامعی نموده است. او در زمینه‌ی لزوم احترام انسان نسبت به صفحه [۱۲۴] خودش و کارهایش بدون آنکه نگرانی بر او گماشته شود، می‌گوید: «در پنهانی‌ها از گناهان پرهیزید» و نیز در همین زمینه می‌گوید: «از هر کاری که پنهانی انجام می‌گیرد و آشکارا شرم آور است پرهیز، و از هر کاری که اگر از کننده‌ی آن پرسند آن را انکار می‌کند بر حذر باش». و اینک به آنچه علی «ع» در رابطه‌ی میان پنهان و آشکار می‌گوید و ما آن را نشانه‌ی اصلاح و صدور طبیعی نام گذاشتیم توجه کنید: «هر که باطن خود را درست کند خداوند ظاهر او را اصلاح خواهد کرد». جمله‌ی زیر درباره‌ی تهذیب نفس، از سخنان زیبای «کنفوسیوس» حکیم چینی می‌باشد: «آنطور که بر سر سفره‌ی پادشاه غذا می‌خوری بر سر سفره‌ی خود غذا بخور». روشن است منظور حکیم این است که همیشه برای خودت احترام قائل باش و احترام خود را مرهون موقعیت خاصی مپندار تا رفتار تو بهنگام تنهایی مانند رفتار در برابر پادشاه باشد. علی «ع» مثل همین معنی را به شکل تازه‌ای بیان می‌کند: «هر یک از شما باید برای برادرش طوری زینت کند که برای بیگانه زینت می‌کند و دوست دارد بیگانه او را در بهترین قیافه ببیند» منظور علی «ع» این است که انسان باید در هر حال برادرش را پند دهد و او را در بهتر ساختن اخلاق و رفتار و سلیقه‌اش کمک کند. البته اصلاح صحیح این نیست که بطور آشکار او را اندرز دهد و بدین سبب به او صفحه [۱۲۵] آزار یا اهانت کند، بلکه روح اصلاح اصل بر انسان واجب میداند که ملایم و مهربان باشد و دیگران را در پنهانی نصیحت کند. علی «ع» می‌گوید: «کسیکه برادرش را در پنهانی موعظه کند او را زینت داده و اگر آشکارا به او پند دهد او را رسوا کرده است». در هر صورت شما باید با خودتان و با مردم و حیات راست باشید. زیرا بوسیله‌ی این راستی می‌توانید زندگی کنید و در غیر اینصورت نابودی بر شما حکمفرما است. بوسیله‌ی همین راستی است که سلامت جسم و روح و قلب شما محفوظ میماند و در غیر اینصورت همه چیز را از دست خواهید داد. در اثر راستی است که به دیگران محبت می‌ورزید و دیگران با شما مهربانی می‌کنند و به شما اطمینان دارند، و گرنه تنفر و بیزاری و بطور کلی همه‌ی بدیها را بطرف خود جلب خواهید کرد و مردم با نظر حقارت به شما خواهند نگرست. این راستی از شما و بر شما پیمانی است، زیرا آن خواسته‌ی حیات نیرومند پیروز می‌باشد. خواسته‌ای است که بر شما حتم می‌کند هر روز به پیمان خود نظر بیافکنید. علی «ع» می‌گوید: «بر هر کسی لازم است هر روز به پیمان خودش نظر کند». صفحه [۱۲۶]

خیر وجود و انقلاب حیات

قسمت اول

می‌بینیم انقلاب حیات را به تمام معنی نمایشگر خیر وجود، و خیر وجود را نمایانگر انقلاب حیات میداند انقلاب می‌گوید: من ویران کننده و بنا کننده هستم طبیعت وجود عادل باید بخشنده و نیکوکار باشد. وجود عادل هیچیک از چیزهایی که بخشیده پس نمی‌گیرد مگر آنکه بجای آن، چیز تازه دیگری می‌بخشد. خیر وجود، ذاتی و طبیعی آن می‌باشد و پیمان علی «ع» درباره‌ی وجود، همین پیمان است و اگر او خیر وجود را احساس می‌کند در حقیقت عدالت وجود را بدون کم و زیاد درک می‌نماید. صفحه [۱۲۷] علی «ع» درباره‌ی این خیر، فراوان سخن گفته است. ما بسیاری از سخنان وی را در زمینه‌ی خیر وجود سابقا نقل کردیم، و اینک شاید بتوانیم آن سخنان زیبا و راستین را در ضمن جمله‌ای که حاکی از عقیده‌ی او به خیر وجود است خلاصه کنیم: «خداوند نسبت به آنچه از او درخواست شده، بخشنده‌تر از آنچه از او سؤال نشده نیست». اگر ما دانستیم کلمه «خدا» از نظر قائلین به اصالت اندیشه و روح مرکز وجود و روابط جهانی است، آنگاه به هر خیر کلی و عمومی پی خواهیم برد و خواهیم دانست که خیر وجود در این است که خواسته‌ی انسان را در ضمن شرایطی تأمین می‌کند و بالاتر آنکه از خواسته‌ی او بیشتر به او می‌بخشد از آنجا که این انسان کوچک، نمایشگر این جهان بزرگ می‌باشد، ناچار باید چهره‌ای از عدالت و خیر وجود نیز

محسوب گردد. بنابراین اگر وجود، بیش از آنچه شما از آن درخواست خیر می‌کنید به شما خوبی می‌رساند، بخاطر آن است که طبیعت خود را نیکوکار معرفی کند، و شما هم که نمونه‌ای از وجود محسوب می‌شوید باید به نیکوکاری نیازمندتر باشید از کسی که به نیکی شما احتیاج دارد، و این همان مطلبی است که علی «ع» در ضمن این سخن تأکید می‌کند: «نیکوکاران به نیکوکاری نیازمندترند از حاجتمندان» و نیز در ضمن جمله‌ی زیر و بطور کلی در هر زمانی که سخن از نیکوکاری مردم به میان می‌آورد این مطلب را تأکید می‌کند: «برتری و صفحه [۱۲۸] فضیلت برای کسی است که در ابتدا نیکی کرده است». اگر ما درباره‌ی خیر و معنای آن از نظر روابط اجتماعی دقتی بعمل بیاوریم می‌توانیم عقاید پسر ابو طالب را در جهات زیر خلاصه کنیم: ۱. نیکوئی در این است که مردم با یکدیگر مساعدت و همکاری کنند و هر یک از آنان برای خودش و برای دیگران بطور مساوی کار کند و این کار از ناحیه‌ی یکی تظاهر و از ناحیه‌ی دیگری اجبار نباشد. در حقیقت چنانکه علی «ع» می‌گوید «کار از روی تمایل و رغبت انجام گیرد نه از روی ترس و اجبار». آنگاه بمنظور ایجاد آسایش بیشتر و اطمینان مردم نسبت به یکدیگر، از هیچ گونه فداکاری دریغ نکنند و این فداکاری با زور و اجبار و بعد از درخواست نباشد، بلکه همه در این فداکاری بر یکدیگر سبقت بگیرند. بطور کلی هر چیزی که نافع و مفید می‌باشد چه مادی باشد یا روحی خیر خواهد بود. ۲. علی «ع» معتقد است که نیکی، نخست در چهره عمل و سپس بصورت گفتار انجام می‌گیرد. زیرا انسان مانند وجود واحد، یکی محسوب می‌شود و بر طبق این قانون باید بعضی از او با بعض دیگر همکاری کند و در گفتار و کردار یکی باشد. یکی از سخنان زیبای علی «ع» جمله‌ای است که آن را درباره‌ی کسیکه عملش مطابق با امیدش نیست گفته است: «به گمان خود ادعا می‌کند به خدا امیدوار است قسم به خدای بزرگ دروغ می‌گوید چه شده است که امید وی در صفحه [۱۲۹] عملش نمودار نیست؟ پس هر که امیدوار است امیدش از کردارش پیداست» بنابراین اگر شما کار نیکی انجام دادید بر شما لازم است سخن خوب بگوئید: «سخن خوب بگو و کار نیک کن». ۳. علی «ع» در برابر نیروهای خیر، فرصت وسیعی که از مرز بعیدی برخوردار است در اختیار انسان می‌گذارد و پذیرش توبه‌ی از گناه را در ضمن یک قانون عملی شده، اعلام میدارد. بنابراین اگر کسی با دیگران بدرفتاری کرد می‌تواند از در توبه مجدداً به سوی جهان نیکی رهسپار شود. علی «ع» می‌گوید: «عذر کسی را که از تو پوزش می‌طلبد بپذیر. و تا میتوانی بدی را به تأخیر انداز». تاریخ از بدرفتاریهای ابو موسی اشعری نسبت به علی «ع» آگاه است و می‌داند که علی «ع» در مشکلات و بطور کلی در هیچ موقعیتی از عقیده‌ی خود دست بر نمی‌دارد، لذا می‌بینیم کسی را به سوی ابو موسی می‌فرستد و می‌گوید: «راستی تو مردی هستی که خواهش‌های بیجا ترا گمراه نموده و ترا غرور فرا گرفته است، پس از خدا درخواست گذشت کن تا از لغزش صرفنظر کند، زیرا کسیکه از خدا درخواست گذشت کند خداوند از او می‌گذرد» ۴. علی «ع» معتقد است که نیروهای خیر در انسان وابسته به یکدیگرند و بستگی شدیدی بر آنها حکومت می‌کند. بنابراین اگر در انسانی یک جهت خوب وجود داشت ناچار باید به جهات خوب دیگر مربوط باشد و بدیهی است که این جهات در مناسبت‌های ویژه بروز صفحه [۱۳۰] می‌کنند. این بررسی کوتاه بطور اشاره می‌رساند که وجود چه وجود عمومی بزرگ باشد یا مانند انسان وجود خصوصی کوچک در هر صورت یکی است و از برابری و عدالت و خیر اندیشی برخوردار است: «هرگاه کسی خصلت خوبی داشت امثال آن را انتظار داشته باشید». ۵. سرایتی که میان خصلت‌های پسندیده وجود دارد، درست مشابه آن در سرایت خوبی و بدی بین مردم احساس می‌شود: «با نیکوکاران معاشرت کن تا از آنان باشی». «نیکی و نیکوکاران را جستجو کنید». ۶. علی «ع» ایمان دارد که انسان هر که باشد می‌تواند در راه خیر قدم نهد و این مسیر را تعقیب کند و در این راه هیچکس از دیگری شایسته‌تر نیست: «هیچیک از شما نباید بگوید فلانی در انجام دادن کار خوب، بهتر از من است». ۷. انسان نباید کار نیکی که انجام داده زیاد بشمارد، بلکه باید کار خیر را هر چند زیاد باشد کم بداند، زیرا اگر به اندازه‌ی معینی اکتفا کند خیر وجود عظیم را انکار نموده و توانائی انسان را که جهانی بزرگ در او نهفته شده نپذیرفته است. علی «ع» درباره‌ی نیکوکاران می‌گوید: «آنان از کردار اندک خود خشنود نمی‌شوند و زیاد را زیاد

نمی‌شمرند و خود را متهم می‌دانند و از اعمال خویش صفحه [۱۳۱] ترسانند [۱]. « ۸ اینجا باید بطور اشاره نظر عمیقی را که علی «ع» به مفاهیم تمایل انسانی افکنده و بدین وسیله عموم مردم را به آسایش فرا خوانده مورد بررسی قرار دهیم. اگر ما به نوشته‌های متفکرین بزرگ که توجه خود را فقط به شئون مردم معطوف ساخته‌اند مراجعه کنیم می‌بینیم کلمه‌ی «خوشبختی» در این نوشته‌ها زیاد به چشم می‌خورد و متفکرین بطور کلی این کلمه را محور بحث خود قرار داده و روی آن سخن گفته‌اند. لیکن علی «ع» این کلمه را به کلمه دیگری که وسیع‌تر و از نظر معنی عمیق‌تر است و اتصاف طبیعت به آن مناسبت‌تر می‌باشد تبدیل نموده است. علی «ع» کلمه‌ی خوشبختی را به کلمه‌ی «خیر» تبدیل نموده و دلها را بسوی این کلمه توجه داده است. زیرا خوشبختی بر خلاف خیر، در دایره‌ی فرد می‌باشد. بنابراین خیر، بزرگ‌تر است. بعلاوه خیر شامل خوشبختی می‌باشد، در حالیکه خوشبختی ممکن است منهای خیر تحقق یابد. گذشته از این برخی از مردم گاهی در اثر موقعیتی که اصلاً برای انسان ایجاد شرافت نمی‌کند بلکه گاهی باعث آزار دیگران می‌شود خوشبخت می‌شوند و حتی گاهی با وجود اینکه در مرحله‌ی پستی قرار گرفته‌اند گمان می‌کنند خوشبخت هستند، لیکن خیر چنین [۱] یعنی از کوتاهی در اعمال خود می‌ترسند. صفحه [۱۳۲] نیست، زیرا معدن خوشبختی، معدن خیر است. بنابراین خیر سعادت است که وابسته به سعادت عموم مردم است و با جسم و جان و عقل ارتباط دارد از این رو علی «ع» هنگامیکه انسان را به عوامل ترقی دعوت می‌کند در دعوت گرم خود از این کلمه کمک می‌گیرد. من در آثار علی «ع» کلمه‌ی «خوشبختی» را جز یکبار ندیدم، در عین حال معنی کلمه مزبور در این مورد نیز از مفهوم وسیع خیر بیرون نیست. جمله‌ای که کلمه‌ی «خوشبختی» در آن بکار رفته این است: «خوشبختی مرد در آن است که همسرش شایسته و فرزندانش نیکو کار و برادرانش بزرگوار و همسایگانش شایسته باشند و روزی او در شهر خودش باشد». ببینید علی «ع» چگونه خوشبختی انسان را وابسته به خوشبختی افراد خانواده و برادران و همسایگانش دانسته و سپس سعادت همین انسان را به سعادت شهرهای خودش مربوط ساخته و به این تکیه کرده است که این شهرها بوجود آورنده‌ی خوراک فرزندان خود که او هم یکی از آنها محسوب می‌شود می‌باشد ۹ خیر وجود و خیر انسان ناچار اطمینان به وجدان انسان را بدنبال دارند: اطمینانی که وجدان را بعنوان آخرین داور در زمینه‌ی سود و زیان اشیاء معرفی می‌کند. ما درباره این موضوع عقیده‌ای داریم که بطور تفصیل ذیلاً شرح می‌دهیم: سخنان زیبای علی «ع» از سه قسم بیرون نیست، بعضی از آنها صفحه [۱۳۳] فقط عقل را مخاطب قرار می‌دهد و برخی تنها وجدان انسان را بدنبال دارند: اطمینانی که وجدان را بعنوان آخرین داور در زمینه‌ی سود و زیان اشیاء معرفی میکند، ما درباره‌ی این موضوع عقیده‌ای داریم که بطور تفصیل ذیلاً شرح می‌دهیم: سخنان زیبای علی «ع» از سه قسم بیرون نیست، بعضی از آنها فقط عقل را مخاطب قرار می‌دهد و برخی تنها وجدان را مورد خطاب قرار داده و بیشتر آنها عقل و وجدان را با هم مخاطب ساخته است. اما درباره‌ی سخنانی که تنها عقل را مخاطب قرار داده باید گفت: این سخنان، هدف اصلی و نتیجه‌ی قطعی فعالیت‌های عقل بشمار می‌رود. عقلی که با بررسی و دقت خود، خوبی و بدی زمان را درک نموده و در اثر تجربه‌های فراوان، تمام حقایقی که برای او کشف می‌شود شناخته است. بدین جهت سخنان مزبور از آنجا که ارتباط محکمی با حقایق دارد، درست بر طبق قواعد هندسی، دارای حدود و ابعاد ویژه‌ی القاء می‌گردد، از آنسو چون بستگی کاملی نیز با زیبایی بیان دارد در میان اصول ادبی کلاسیکی عرب، در زیباترین چهارچوب هنری از نظر ماده و صورت، جلوه می‌کند.

قسمت دوم

در این نوع حکمت‌هایی که به عقل متوجه شده می‌بینیم علی «ع» اختیار را بدست مردم داده تا خودشان در آنچه می‌بینند قضاوت کنند و به اختیار خودشان آن را گرفته یا ترک کنند، و لذا در این نوع حکمت‌ها صیغه‌ی طلب بچشم نمی‌خورد، تنها چیزی که می‌بینیم صفحه [۱۳۴] حکمت‌هایی است که در قالب خبری خالص، بدون امر و نهی، ترتیب یافته است: حکمت‌هایی که در آن

طبیعت دوست و دشمن، نیکوکار و بدکار، عاقل و نادان، بخشنده و بخیل، راستگو و منافق، ستمگر و ستم‌دیده، پرخور و تهی دست، پیرو حق و پیرو باطل، اخلاق سالم و اخلاق بیمار، موقعیت دانا و نادان، سخنگو و ساکت، تندخو و بردبار، طمعکار و قانع، سختی و آسانی و دگرگونیهای زمان و اثرات آن در اخلاق انسانها و سایر اموری که آن را در یک فصل یا یک باب نمی‌توان بشمار آورد، آشکار میگردد. اما در زمینه‌ی سخنانی که وجدان یا عقل و وجدان را با هم مخاطب قرار داده شما را به مطالب زیر توجه می‌دهیم: روشن است کسانی که سلامت انسان و رضایت اجتماع را تنها در قانونگذاری‌ها و تنظیم برنامه‌ها می‌دانند، خطای بزرگی نموده‌اند. زیرا این برنامه‌ها و قوانین که حاکی از حقوق انسان و جانبداری از آنهاست انسان را درست به نتیجه نمی‌رساند، بلکه باید عقل سالم و روح پاک و وجدان والا، حقوق مزبور را کشف و ابتکار کند. زیرا تمام آنچه در دنیای مردم است به همان اندازه که با وجدان جمعیتی که میدان را برای برنامه‌ها و قوانین آماده نموده و وجود آنها را تصدیق می‌کنند، بستگی دارد، طبعا در ضمن حدود معینی با اخلاق سرپرستان این برنامه‌ها و با مرزهای خیر که در آنان توسعه و تضییق می‌یابد نیز بستگی خواهد داشت. این را نیز نباید فراموش کرد که برنامه‌های جدید صفحه [۱۳۵] اجتماعی، بحکم طبیعت و به نسبت امکانات اجرایی اصول آنها، در اینکه نسبت به سرپرستان خود اجازه‌ی موافقت یا اعتراض می‌دهند با یکدیگر تفاوت دارند. اما برنامه‌ها و قوانین قدیم در برابر اخلاق سرپرستان خود که بر اقامه‌ی حدود اقتضائی قوانین مسلط بودند عکس العمل بیشتری داشت، و این خود عللی دارد که فعلا-مورد بحث ما نیست. علیرغم اینکه برنامه‌ها و قوانین مناسب می‌تواند رهبری مردم را عهده‌دار شود و آنان را به جلب منافع ملزم سازد، لیکن در صورتیکه این رهبری و الزام، با عمل ناشی از وجدان، موافقت نداشته باشد از حدود ارزش انسانیت بیرون خواهد بود. بعقیده‌ی ما هر عملی که انسان انجام می‌دهد اگر حامل تابش وجدان و فشارهای روحی و بخشش از روی میل، نباشد بطور مسلم فاقد حرارت انسانیت که بزرگترین و گرانبهاترین چیز در عمل محسوب می‌شود، خواهد بود. برنامه‌ها و قوانین هنگامی می‌توانند در تحکیم روابط انسانی به پیروزی نائل گردند که با عقل و وجدان ارتباط داشته و آنها را بسوی خیر بکشانند و هماهنگی جالبی میان آمادگی فرصت برای عمل نافع و اراده‌ی فاعل که ارتقاء به تمدن را برای فرد و اجتماع ضمانت می‌کند، ایجاد نمایند. آنچه در این زمینه در چهار چوب فرد و اجتماع صدق می‌کند، در تاریخ متفکران، قانونگذاران، دانشمندان مکتشفین و امثال آن نیز صفحه [۱۳۶] صادق است. از این رو اگر تاریخ خدمتگزاران انسان و تمدن را از نظر بگذرانید می‌بینید تنها عقل، آنان را در هر میدانی به راه صحیح رهبری نکرده است، زیرا عقل به تنهایی سرد و خشک می‌باشد و جز با ارقام و اقسام و جهات محدودی با چیز دیگر سر و کار ندارد و لذا فقط راه را به شما نشان می‌دهد، اما شما را در راه پیمائی کمک نمی‌کند و در پستی و بلندی آن شما را پیش نمی‌برد، پس آنچه می‌تواند شما را به جلو سوق دهد وجدان سالم و عاطفه‌ی گرم می‌باشد. راستی آیا غیر از وجدان و عاطفه، چیز دیگری «مارکونی» را بر آن گوشه‌نشینی و تنهایی وحشتناک واداشت؟ آری وجدان بود که کناره‌گیری از زیباییهای حیات و تحمل تنهایی را بخاطر تمدن و انسان، در نظر او زیبا جلوه داد، و عاطفه‌ی او بود که این وجدان سالم را آنچنان غرق حرارت نمود که هرگز سستی در آن راه نیافت. آنچه درباره‌ی مارکونی گفتیم، درباره‌ی پاستور، گالیه، گاندی، بتهوون، بودا، افلاطون، گوته و انسانهای تکامل یافته‌ی دیگر نیز باید بگوئیم. برای توضیح بیشتر، بدنبال دلیل ایجابی این حقیقت، دلیل سلبی آن را نیز نباید فراموش کرد. برای نمونه میتوان ادولف هیتلر، چنگیزخان، هلاکوخان، حجاج بن یوسف ثقفی و قیصر بورگیا قهرمان شوم کتاب «شهریار» اثر ماکیاولی [۱] را نام برد، چنانکه [۱] ماکیاولی نابغه ایتالیائی در عصر «رافائیل» نقاش بزرگ زندگی می‌کرد و صفحه [۱۳۷] بعضی از اتم شناسان معاصر نیز که عملیات خود را روی انسانها آزمایش می‌کنند از این دسته محسوب می‌شوند. راستی آیا این گروه جز بخاطر عقل وسیع و درک سریع خود که درک دیگران در برابر آن ناچیز است، امتیاز یافته‌اند؟ در عین حال می‌بینیم کارشان جز آدم کشی، تجاوز به مقدسات تمدن و بقایای کوشش‌های انسانی و ستم به ارزش حیات و زندگان و خیر وجود، چیزی نبوده است. این بدان جهت

است که عقل آنان همراه با وجدان سالم و عواطف پاک نبوده، و آنجا که وجدان و عاطفه نیست از عقل بهره‌ای نمی‌توان برد بلکه باید گفت چنین عقلی به زیان نزدیکتر است. همکار و دوست وی بود. عقل بیماند و اخلاق پاکش او را بر آن داشت که ظلم بربریت زمامداران تاریخ را مورد انتقاد قرار دهد، از این رو کتاب معروف خود «شهریار» را نوشت. او در این کتاب پس از آنکه بیوگرافی یک زمامدار خالی از سلیقه و عقل و وجدان را که بمنظور حفظ موقعیتش به قتل و ارباب و تبعید و سایر اعمال ننگین پناهنده می‌شود. به خواننده ارائه می‌دهد، گستاخی زمامداران مزبور و موقعیت‌های پست آنان را بطور غیر مستقیم توصیف می‌کند و گوشزد کرده که حکومت‌های تاریخ، و عصری که آنها در آن زندگی میکردند، بر اساس این رفتار که زشت استوار گردیده است. ماکیاولی در کتاب خود، صفات «زمامدار» را از شخصیت قیصر بورگیا پسر اسکندر بورگیا ستمگر معروف گرفته بود. پناهنده شدن به این اسلوب بمنظور رسیدن به حکومت و تثبیت آن، اصلی است که آن را به مناسبت نام نویسنده‌ی کتاب، ماکیاولی می‌گویند. صفحه [۱۳۸] من اینجا در صدد توضیح عاطفه و عقل و وجدان و سایر نیروهای انسانی نیستم. زیرا نیروهای مزبور بدون تردید از واکنش و همکاری خاصی برخوردارند. منظور من از عقل، نیروئی است که مطالب را در سطح ویژه‌ای که سبب را به نتیجه مربوط می‌سازد و میان علت و معلول حکم می‌کند، درک می‌نماید و در چهار چوب ارقام و حدودی که ذاتا در اثر موقعیت خصوصی و عمومی انسان تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند، گردش می‌کند. من روی این اصل توضیح مزبور را یادآور شدم. بنابراین کسی که دارای چنین عقلی هست ناچار باید از وجدان و عاطفه‌ای که او را بسوی خیر سوق می‌دهد برخوردار باشد، و آنچه درباره‌ی قانونگذار می‌گوئیم باید درباره‌ی افرادی که قانون برای آنان وضع شده نیز بگوئیم. بنابراین افرادی که از آنان انتظار می‌رود بر طبق این روش پسندیده گام بردارند باید علاوه بر ایمان عقلی مجرد، از اعتقاد وجدانی نیز بهره‌مند باشند تا بمنظور ایجاد یک اجتماع شایسته، در راه تهذیب والای انسانی گام نهند. باید با فضائل اخلاقی که قوانین و برنامه‌ها را در دژهای بلند و محکمی احاطه می‌کند آشنا و پیوسته خیر اندیش باشند علی «ع» روی همین اصل چنانکه قبلا دیدیم عواطف پاک را در انسان‌ها تحریک می‌کرد و وجدانهای سالم آنان را که رنگ دیگری بخود گرفته بود بیدار می‌ساخت و برای رشد آن کوشش صفحه [۱۳۹] می‌کرد و مردم را به رعایت آن اندرز می‌داد. علی «ع» در خطبه‌ها، سفارش‌ها، عهدها و بطور کلی در تمام سخنانش به وجدان‌ها توجه داشت. زیرا می‌دانست تهذیب اخلاق، در مراعات نظام عادلانه و ایجاد حرارت در رفتار مردم، اثر بسزائی دارد. او می‌دانست این تهذیب همانطور که برای پشتیبانی از عدالت و سنن اجتماعی در زمینه‌ی نگهداری بیگانگان و رهبری دیگران، امری لازم بشمار می‌رود، ذاتا نیز یکی از ارزش‌های انسانی محسوب می‌شود. گذشته از این علی «ع» از نیروی فوق‌العاده‌ی دیگری برخوردار بود که بوسیله‌ی آن در اعماق انسانها نفوذ می‌کرد و خواسته‌های آنان را درک می‌نمود و به سرشت و اخلاق آنان پی می‌برد، آنگاه بد و خوب آنها را تصور و مقایسه می‌کرد و در پرتو اطمینان عمیق به وجدان انسان، زبان به امر و نهی می‌گشود. اطمینان پسر ابو طالب به وجدان انسان مانند اطمینان شخصیت‌های بزرگی بود که از عقلی تابناک و قلبی سرشار از حرارت انسانیت و توأم با محبت عمیق برخوردار بودند. اطمینان او به این وجدان مانند اطمینان بودا، بتهوون، روسو، گاندی و امثال آنان بود که به نور دل که هر نوری در برابر آن خاموش می‌گردد رهبری یافته بودند. پسر ابو طالب سخنان حکمت آمیز خود را بر اساس همین اطمینان استوار ساخته بود. بر اساس چنین اطمینانی است که اندیشه‌ها و رهبریهای که وجدان انسان را مخاطب قرار می‌دهد، با یکدیگر صفحه [۱۴۰] ارتباط پیدا می‌کنند.

قسمت سوم

اگر علی «ع» با وجود مصائب و حادثه‌های ناگواری که از ناحیه‌ی مردم تحمل کرد، این چنین به جهات خیر در آنان اطمینان دارد بخاطر آنست که تخم این اطمینان را در دل‌هایشان بیافشاند. او می‌داند که «حق و باطل و راست و دروغ در اختیار مردم قرار

دارد» لیکن برای انسان سزاوار است چشم و قلب خود را بسوی جهات خیر باز کند، زیرا این جهات بر خلاف جهات شر، رشد می‌کند و افزایش می‌یابد و شاید آموختن بواسطه‌ی تاریخ و حکمت، مهمتر و نافعتر باشد. علی «ع» بطور مکرر در زمینه‌ی لزوم اطمینان به وجدان انسان، توصیه می‌کرد. از جمله می‌گفت: «کسی که بتو گمان نیک برد گمانش را تصدیق کن». در مورد دیگری می‌گوید: «هرگز به سخنی که از دهان کسی خارج شده و تو احتمال نیکی در آن می‌دهی گمان بد مبر». «از دادگری نیست که بر شخص مورد اعتماد با بدگمانی قضاوت شود». «هرگاه نیکوکاری، روزگار و مردم آن را فرا گرفت، سپس کسی نسبت به انسانی که بدنامی او آشکار نشده بد گمان شود همانا به او ستم نموده است». «بدحال‌ترین مردم کسی است که به خاطر بدگمانی خود به هیچکس اطمینان ندارد و دیگران نیز بخاطر بد رفتاری او به وی اعتماد ندارند». گروهی از کسانی که شخصیت علی «ع» را مورد بررسی قرار داده‌اند دچار اشتباه شده‌اند، زیرا تصور کرده‌اند علی «ع» نسبت به صفحه [۱۴۱] مردم بدبین و از آنان بکلی بیزار بوده است. این گروه برای اثبات نظریه‌ی خود، به سخنان خشن علی «ع» که مردم زمانش را بوسیله‌ی آن مورد حمله قرار میداده احتجاج کرده‌اند. لیکن ما موضوع را بعکس می‌دانیم. ما معتقدیم که علی «ع» هر چند در موقعیت‌های خاصی اطمینان خود را از بعضی مردم سلب می‌کرده، ولی باید گفت او حتی برای یک لحظه اطمینان خود را نسبت به انسان از دست نداده است. راستی اگر کسی تحمل علی «ع» را در برابر ناراحتی‌هایی که از مردم به او می‌رسید، از نظر بگذراند، و به بردباری عجیب او در مقابل سختی‌های وحشت‌زا که ناشی از خیانت و نیرنگ دشمنان و یارانش بود پی ببرد، و از آنسو روش علی «ع» را با آنان در نظر بگیرد که چگونه تا حد امکان با آنها مهربانی و محبت می‌کرد، من معتقدم اگر کسی اینها را بداند بطور مسلم درک خواهد کرد که علی «ع» به حقیقت و فطرت انسان که متأسفانه اجتماع در بعضی موارد آن را گمراه می‌کند خوش بین بوده و در این جهت با «روسو» اختلافی ندارد. آری اگر علی «ع» خیانتگران و ستمگران و نیرنگ‌بازان را توبیخ می‌کند، در عین حال معترف است که انسان هر چند زمانی طولانی بر او گذشته باشد باز قابل اصلاح خواهد بود. زیرا همین کسی که به انسان خوشبین است، چنانکه از نیکوکار تمجید می‌کند، بدکار را به امید آنکه در اخلاق و رفتارش تغییری ایجاد کند سرزنش صفحه [۱۴۲] می‌نماید. راستی اگر پسر ابو طالب چنین امیدی نداشت نمی‌توانست سختی‌های روزگار را که از ناحیه دشمنان به او می‌رسید تحمل کند و در برابر حوادث ناگوار صبر نماید اگر علی «ع» درباره‌ی دنیا و دنیا پرستان می‌گوید: «دنیا پرستان، سگهای فریاد کننده و درندگان وحشی هستند، بعضی بر سر بعضی فریاد می‌کشند، نیرومند آنها ناتوانشان را می‌خورد و بزرگشان بر کوچکشان پیروز می‌شود» بخاطر آن است که از مکر نیرنگ‌بازان و گناه معصیت کاران رنج می‌کشد، از این رو آنان را سخت سرزنش می‌کند تا کسی را که گناهکار و مکار و سگ زوزه کش و درنده وحشی نیست ترجیح دهد آری علی «ع» این سخن را می‌گوید آنگاه با درنده‌ی وحشی و نیرومند ستمگر و بزرگ ظالم مبارزه می‌کند همانطور که پزشک بمنظور سلامت روح و بدن، بلکه بمنظور ترجیح حیات بر مرگ و بخاطر خوش بین بودن به خوبی نجات، با ریشه بیماریها مبارزه می‌کند بنابراین علی «ع» همان کسیکه به حیات، بزرگترین مخلوق خدا احترام می‌گذارد و برای انسان زنده که زیباترین نمونه‌ی حیات است احترام قائل است، اطمینان عظیمی به خیر انسان دارد و به او خوش بین است و می‌خواهد او چنانکه باید آزاد باشد اگر علی «ع» از این اطمینان و خوش بینی برخوردار نبود با مردم چنین رفتار نمی‌کرد و نمی‌گفت: «هرگز به سخنی که از دهان کسی صفحه [۱۴۳] خارج شده و تو احتمال نیکی در آن می‌دهی گمان بد مبر» و بوسیله‌ی وصایای خود که حائز درک عمیق و حرارت عاطفه و عظمت هدف است، به وجدان فردی و اجتماعی توجه نمی‌یافت: وصایائی که قلعه‌ی محکمی برای اخلاق عمومی و عاطفه‌ی انسانی بشمار میرفت و عمل نافع را بر اساس‌های ایجابی در عقل و وجدان استوار می‌ساخت. علی «ع» به استناد همین اطمینان و بمنظور برقراری عمل پسندیده، دیده‌بان‌هایی از خود انسانها و جاسوس‌هایی از اعضایشان بر آنان معین می‌کند و به آنان چنین خطاب می‌کند: «بدانید بر شما دیده‌بانانی از خودتان و جاسوس‌هایی از اعضایتان و نگهبانان راستگوئی که اعمال شما و شماره‌ی نفس‌هایتان را

حفظ میکنند گماشته شده است» علی «ع» به استناد اطمینان به عدالت و خیر وجود و اعتماد به عظمت حیات و جانداران، مردم زمانش را با سخنانی بیدار کننده مخاطب قرار داده و به آنان هشدار میدهد که حیات، توأم با آزادی و بقای آن ابدی است و با هیچگونه قیدی سازگار نخواهد بود. تنها آنچه واسطه در بقای حیات است و قاعده‌ای از قواعد آن یا پاره‌ای از نور آن بشمار میرود می‌تواند از قیود حیات باشد. پس انسان نمی‌تواند در صدد مقید ساختن حیات برآید و گرنه حیات به نابودی خواهد گرائید. بنابراین حیات نیز مانند وجود، زیبا و آزاد و خیر اندیش است و خود را بوسیله‌ی قوانین ثابت خود حفظ می‌کند و برای قوانینی که صفحه [۱۴۴] بدینان برای او خواسته‌اند ارزشی قائل نیست. این حیات پیوسته به تجدد و تکامل گرایش دارد تا آنجا که هیچ چیز جایگزین آن دو نخواهد شد. این تجدد و تکامل، اسلوبی است که حیات در فتوحات خود که عبارت از خیر بیشتر و بقای اصلح است آن را دنبال میکند. بررسی عمیق پسر ابو طالب در زمینه‌ی حیات و نوامیس آن که بزرگترین موجود در جهان خیراندیش هستی محسوب می‌شود، او را معتقد ساخته است که حیات، موجودی انقلابی است که پیوسته به جلو مینگردد و همیشه در مسیر خیر بیشتر، در حرکت است. انقلابی بودن حیات، ریشه‌ی تحرک حیات و باعث تکامل آن می‌باشد بدین جهت حیات مقید به چیزی جز به شرایط وجودش نمی‌باشد. انقلابی بودن حیات، ریشه‌ی جنبش‌های اجتماعی و باعث تکامل اجتماع است و اگر این خصوصیت وجود نداشت حیات جز مرگ و جانداران جز جماد چیزی نبودند. علی «ع» به انقلاب حیات ایمان راسخی داشت. ایمان وی به انقلاب حیات به معرفت شبیه‌تر بود، بلکه این ایمان خود معرفت بود. علی «ع» بر اساس این ایمان عظیم معتقد بود که افراد زنده قدرت دارند خود را اصلاح کنند و این اصلاح وابسته به این است که با قوانین حیات سیر کنند، و قدرت دارند بر سرنوشت خود حاکم باشند به اینکه در برابر عظمت حیات تسلیم گردند. ماقبالا- در ضمن بحثی گفتیم که انقلاب حیات، نزدیکترین صفحه [۱۴۵] مزایای حیات و عظیم‌ترین آنها از نظر دلالت بر امکانات عظیم حیاتی بشمار میرود. بر کسانی که به انقلاب حیات ایمان دارند لازم است عملیات خود را بر اساس اطمینان کلی به تکامل حتمی استوار کنند، به علاوه اندیشه‌ها را بسوی تکامل مزبور متوجه سازند و افرادی را که به گمان خود می‌توانند در برابر حیات انقلابی و توأم با تکامل، ایستادگی کنند، با دلیل و برهان از هر گونه رفتار احمقانه‌ای باز دارند. پسر ابو طالب انسان را به همین ایمان و اطمینان مخاطب قرار داده و می‌گوید: «تو در آغاز آفرینش خود، نادان بودی آنگاه دیگران بتو آموختند، و چه بسیار چیزهایی که نمی‌دانی و اندیشه‌ی تو در آن سرگردان و چشم‌ت در آن گمراه است سپس به آن بینا میشوی» در این سخن اعتراف است به اینکه حیات دارای تکامل است، و بهره‌برداری از حیاتی که در سینه‌ی زندگان مخزون است همان آموختن مجهولات است. سخن مزبور می‌رساند که انسان برای پیشرفت یا بگوئید برای خویها، آمادگی و قابلیت عظیمی دارد. دعوت گرم علی «ع» بسوی معرفتی که هر روز تازه‌ای را کشف و جدیدی را بنا می‌کند، بهترین دلیل ایمان وی به انقلاب حیات و امکانات زندگان بشمار میرود. بنابراین معرفت از نظر او یک پیروزی و اکتشاف آرامش‌ناپذیر خواهد بود. علی «ع» مردم زمانش را به همین اطمینان و ایمان مخاطب قرار داده و می‌گوید: «فرزندانتان را به اخلاق خود مجبور نسازید زیرا آنها صفحه [۱۴۶] برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده‌اند». آری اگر خوش بینی علی «ع» به زیبایی حیات و قابلیت مردم برای تکامل نبود هرگز علی «ع» این سخن را ایراد نمی‌کرد، سخنی که حاکی از علم او به انقلاب حیات است و خوش‌بینی او را نسبت به امکانات انسان تکامل یافته، خلاصه می‌کند، سخنی که روح تربیت صحیح را بطور خلاصه اعلان می‌کند و هر نسلی را از قیود عرفی و عادی نسل سابق رهائی می‌بخشد. پسر ابو طالب در این زمینه سخنان فراوانی دارد. نمونه‌های زنده‌ی زیر که عمل انسان را بعنوان یک حقیقت و انقلاب و خیر توصیف می‌کند، از این قبیل است: «کسی که عملش او را کند گرداند خویشاوندیش او را تند نخواهد ساخت». «ارزش هر کسی به خوبی‌های او است». «بدانید مردم فرزندان کارهای شایسته‌ی خویش می‌باشند». «سود کار هر کس ویژه‌ی خود اوست». علی «ع» در ضمن بعضی از سخنانش انسان را وادار می‌کند که در عمل، خواهان پیشرفت باشد و اگر از کم یا زیاد محروم گردید دست از کوشش برندارد، زیرا وجود

خیراندیش هرگز فرزندان خود را از آنچه استحقاق دارند محروم نمی‌کند و اگر محروم کند، محرومیت جزئی است نه کلی. علاوه بر این گاهی آن محرومیت در دومین بار عمل جبران می‌شود. علی «ع» می‌گوید: «کسیکه در جستجوی چیزی بر آمد، به آن چیز یا به بعض آن خواهد رسید». من تصور می‌کنم خواننده‌ی محترم روح این عبارت درخشان را درک کرده صفحه [۱۴۷] است. گویا این جمله از سخن معروف مسیح سرچشمه گرفته است: «بگویند بگویند تا برای شما باز شود». شاید زیباترین چیزی که در این زمینه در عقیده‌ی علی «ع» بچشم می‌خورد، اتحادی است که علی «ع» میان انقلاب حیات و خیر وجود از نظر ماده و معنی مجسم می‌کند. می‌بینیم علی «ع» مفهوم تکامل، یا انقلاب حیات را با مفهوم خیر وجود طوری متحد می‌گرداند که خیر وجود، جزئی از انقلاب حیات یا انقلاب حیات، جزئی از خیر وجود محسوب نمی‌شود بلکه انقلاب حیات به تمام معنی نمایشگر خیر وجود است و خیر وجود نیز نمایانگر انقلاب حیات می‌باشد. سخنان علی «ع» در این زمینه بهترین دلیل درستی گفتار ما می‌باشد. اینک به نمونه‌هایی از آن توجه کنید: «خرمند کسی است که امروزش بهتر از روز گذشته‌اش باشد». «کسی که فردایش بدتر از امروزش باشد محروم است». «آنکس که دو روزش برابر باشد فریب خورده است». در پایان به این سخن زیبا که شامل بحث کنونی ما است و از حرارت محبت عمیق، و زیبایی هنر اصیل برخوردار است، و روزها را با احساسات بشر شریک میداند توجه کنید: «هیچ روزی بر پسر آدم نمی‌گذرد مگر آنکه به او می‌گوید: من روز جدیدی هستم و بر تو گواه می‌باشم، در من سخن نیک بگو و کار شایسته کن، زیرا دیگر مرا برای همیشه نخواهی دید» صفحه [۱۴۸] ما اکنون سخنان زیبای پسر ابو طالب را در این کتاب نقل می‌کنیم. این سخنان در زمینه‌ی اخلاق پاک و خودسازی والای انسانی که از انقلاب حیات و خیر وجود سرچشمه می‌گیرد، شاهراهی بزرگ تشکیل میدهد. این سخنان زیبا تا روزی که انسان خیراندیش باقی است، جاوید خواهد بود بیروت جرج جرداق صفحه [۱۴۹]

۳ علی «ع» در آغاز سخن

صفحه [۱۵۱] آیا از خودم به این قانع باشم که به من زمامدار مؤمنان بگویند در حالیکه با مردم در سختی‌های روزگار شریک نباشم؟ از احتکار جلوگیری کن. هرگز آنچه را تمام مردم در آن یکسانند بخود اختصاص مده. آگاه باشید، من با دو کس می‌جنگم: کسی که چیزی را که ندارد ادعا کند و کسیکه چیزی را که به عهده‌ی او است دریغ نماید. هیچ فقری گرسنه نشد مگر به آنچه ثروتمند از آن بهره‌مند گردید. نعمتی را فراوان ندیدم مگر آنکه در کنار آن حقی ضایع شده است. همیشه ویرانی زمین بخاطر تنگدستی اهل آن است، راستی مردم صفحه [۱۵۲] در اثر توجه حکمرانان به جمع آوری مال، پایشان می‌شوند باید فکر تو در آبادانی زمین، از فکر گرفتن مالیات بیشتر باشد. هیچ شهری از شهر دیگر برای تو سزاوارتر نیست، بهترین شهرها شهری است که ترا بدوش گیرد. تنگدستی در وطن غربت است. اگر فقر برای من بصورت انسانی مجسم شود او را خواهم کشت. روز رستاخیز آدمی را از مالش سؤال می‌کنند که از کجا بدست آورده است. چگونه آشامیدنی و غذا را بر خود گوارا میداری در حالیکه میدانی حرام می‌خوری و حرام می‌آشامی؟ زشت‌ترین ستمها ستم بر ناتوان است. ستم به شمشیر می‌کشاند. نوید گردید آنکس که ستمی بدوش گرفت. روز ستم‌دیده بر ستمگر سخت‌تر از روز ستمگر بر ستم‌دیده است. ستمگر و کمک‌دهنده‌ی او و کسی که به ستم راضی است هر سه با یکدیگر شریکند. هرگز حق برادران را بخاطر اعتماد به آنچه میان تو و او می‌باشد ضایع مکن، زیرا کسیکه حقش را تباه گردانی برادر تو نیست. اگر در نویسندگان تو نقصی باشد و تو از آن غافل باشی آن را به گردن تو می‌گذارند. صفحه [۱۵۳] بدترین وزیران تو وزیری است که پیش از تو وزیر اشرار و با آنان در گناهان شریک بوده است. در امور کارگردانان خود اندیشه کن و بر اساس تجربه آنان را استخدام نما و از روی طرفداری بیجا و به میل خود، آنان را به کاری نصب مکن، زیرا دلبخواهی و حمایت بیجا از فروع ستم و خیانت محسوب می‌شوند. از هر کاری که

پنهانی انجام می‌گیرد و آشکارا شرم آور است بپرهیز. خداوند بر پیشوایان عادل مقرر کرده است که خود را با مردم ناتوان مقایسه کنند. دل‌های رعیت خزانه‌ی فرمانروای آنها است، همان عدالت یا ستمی که در آن سپرده است خواهد یافت. دوستی و اندرز رعیت هنگامی آشکار میگردد که حکومت‌های خود را سنگین‌نشانند. هنگامی که زمامدار تغییر یافت زمان دگرگون می‌شود. خشم خصوصی در برابر رضایت عمومی قابل اغماض است. هرگاه خداوند بر ملتی خشم گرفت نرخهای آنان بالا-میرود و تبهکاران بر آنان چیره می‌شوند. ولی من تأسف میخورم از اینکه کار این ملت را بیخردان و تبهکارانشان بعهده می‌گیرند و مال خدا را دست بدست گردانده و صفحه [۱۵۴] بندگانش را برده می‌کنند. دانشمندان، فرمانروای پادشاهانند و ستم پایان زمامداری آنان است. دانش دینی است که بسبب آن پاداش داده می‌شود. پست‌ترین مردم کسی است که نزد زمامدار ستمگر از انسان ناتوان بدگویی کند. این ساعتی است از شب که هر بنده‌ای در آن دعا کند دعایش مستجاب می‌شود مگر آنکه باجگیر یا جاسوس یا شرطی باشد. سه کس مال را برتری می‌دهند: بازرگان دریا و همنشین سلطان و کسیکه در قضاوت رشوه می‌گیرد. اگر گرگ چوپان باشد چه کسی گوسفندان را نگاهداری میکند؟ خدا لعنت کند کسانی را که به معروف امر می‌کنند و خودشان آن را انجام نمی‌دهند، و کسانی را که از منکر جلوگیری می‌کنند و خود مرتکب آن می‌شوند. بدانید شما در زمانی هستید که گوینده‌ی حق در آن کم است و زبان از راستگویی کند و پیرو حقیقت خوار است. ذلیل، نزد من عزیز است تا آنکه حق او را بستانم، و نیرومند، نزد من ناتوان است تا آنکه حق را از او بگیرم. روزگاری برای مردم خواهد آمد که در آن مقرب نیست مگر سخن‌چین، و زیرک خوانده نمی‌شود مگر تبهکار، و ناتوان شمرده نمی‌شود مگر شخص با انصاف. صفحه [۱۵۵]

۴ پاره‌ای از نامه‌ها، خطبه‌ها، عهد‌ها و وصایای علی «ع»

پرستش آزادگان

صفحه [۱۵۷] سخن زیبای علی «ع» در معنی عبادت: گروهی خدا را بر اساس آرزو و پرستش می‌کنند و این عبادت بازرگانان است و گروهی خدا را از روی ترس عبادت می‌نمایند و این عبادت بردگان است. و گروهی خدا را از روی سپاسگزاری بندگی می‌کنند و این پرستش آزادگان است ای مردم... قسمتی از خطبه‌ای است که علی «ع» در مدینه ایراد کرده است: احتکار مرکب رنج، و حرص انگیزه‌ی سقوط در گناهان و جامع هر خصلت ناپسندی است. صفحه [۱۵۸] ای مردم، هیچ گنجی سودمندتر از دانش و هیچ عزتی والاتر از بردباری و هیچ کار زشتی بدتر از دروغ و هیچ غایبی نزدیک‌تر از مرگ نیست ای مردم، کسیکه در عیب خویش بنگرد از عیب دیگران باز میماند، و کسیکه شمشیر ستم در کشد به همان شمشیر کشته خواهد شد، و کسیکه چاهی حفر کند در آن خواهد افتاد، و کسی که لغزش خویش را فراموش کند اشتباهات دیگران را بزرگ می‌شمارد، و کسی که رأی خود را پسندید گمراه میگردد، و کسیکه به عقل خود بی‌نیازی جست میلغزد، و کسیکه به مردم بزرگی فروخت خوار گردید. در دگرگونیهای حالات، حقیقت افراد دانسته می‌شود. روزها اسرار پنهان را آشکار می‌سازند. آنچه از دیگران ناپسند میدانی برای تربیت تو کافی است. کسیکه به راههای اندیشه‌ها روی آورد موارد اشتباه را می‌شناسد. دوستی یک نوع خویشاوندی مورد بهره‌ای می‌باشد. همان حقوقی که تو بر برادرت داری برادرت نیز بتو دارد. به هیچ نعمتی نمی‌رسید مگر آنکه نعمت دیگری را از دست می‌دهید. هر جاننداری قوتی و هر دانه‌ای خورنده‌ای دارد و توقوت مرگ هستی. ای مردم از نیرنگ بپرهیزید، زیرا آن از اخلاق فرومایگان است. اخلاص در عمل مشکلتر و اندیشه را از فساد رهائی دادن از درازی جهاد سخت‌تر است. هیئات اگر پرهیزکاری نبود من زیرک‌ترین مردم عرب بدم صفحه [۱۵۹] در حال خشنودی و خشم، سخن حق بگوئید و در حال بی‌نیازی و فقر اعتدال را از دست ندهید و با دوست و دشمن دادگری کنید و در آسایش و سختی خشنود باشید. کسیکه خواسته‌های نفسانی را ترک

کند آزاده است . خود پسندی دلیل سستی عقل انسان است . ستم بر بندگان خدا برای آخرت بد توشه‌ای است

سخنی با ابوذر

سخنی است که امام «ع» به ابوذر غفاری صحابی بزرگ ، هنگامی که خلیفه سوم او را به «ربذه» تبعید کرد فرموده است . ربذه سرزمین بی آب و علفی در نزدیکی مدینه بود . خلیفه سوم هنگام تبعید ابوذر کسی را فرستاد تا به مردم اعلان کند که : «هیچکس حق ندارد با ابوذر سخن بگوید و او را مشایعت نماید» روی این اصل مردم از وی دوری جستند اما علی بن ابیطالب «ع» و برادرش عقیل و دو فرزندش حسن و حسین «ع» و عمار او را مشایعت نمودند : صفحه [۱۶۰] ای ابوذر ، تو برای خدا بخشم آمدی پس به آن کسی که برای او خشمگین شدی امیدوار باش . این مردم بر دنیای خود از تو ترسیدند و تو بر دین خود از آنان ترسیدی ، پس آنچه را که بخاطر آن از تو می ترسیدند به دستشان بسپار و برای آنچه بخاطر آن از آنان می ترسیدی فرار کن . راستی چقدر آنان به آنچه تو منعشان کردی نیازمندند و چقدر تو از آنچه آنان ترا منع کردند بی نیازی اگر آسمانها و زمین به روی بنده‌ای بسته شود و آن بنده از خدا بترسد خداوند برای او راه خلاصی قرار میدهد البته جز حق چیزی با تو انس نمی گیرد و جز باطل چیزی از تو وحشت ندارد . اگر دنیای آنان را می پذیرفتی البته ترا دوست داشتند و اگر چیزی از دنیا برای خود جدا می کردی ترا در امان می گذاشتند .

اطمینان به دنیا

قسمتی از نامه‌ای است که علی «ع» پیش از خلافتش به سلمان فارسی نوشته است : هرگاه به دنیا بیشتر انس گرفتی از آن بیشتر بر حذر باش ، زیرا دنیاپرست اگر در دنیا به شادی اطمینان یابد ، دنیا او را از آن شادی بسوی اندوه می کشاند . صفحه [۱۶۱]

درود بر تو ای پیامبر خدا

سخنی است که علی «ع» هنگام دفن همسرش فاطمه «ع» فرموده است : ای پیامبر خدا ، از من و از دختری که در جوار تو فرود آمده و بزودی بتو پیوست بر تو درود باد . ای پیامبر خدا از برگزیده تو صبر من کم گردید و طاقت و توانائی من از دست برفت ، جز آنکه برای من در فراق بزرگ و مصیبت ناگوارت شکیبائی جا دارد . اما اندوه من تمام نشدنی و شبم به بیداری خواهد گذشت تا آنکه خداوند ، سرائی که تو در آن اقامت کرده‌ای برای من برگزیند .

بهترین و بدترین مردم

قسمتی از سخنانی است که علی «ع» هنگامی آن را ایراد کرد که مردم نزد وی اجتماع نمودند و از اعمال ناپسند عثمان شکایت کردند و از او خواستند با خلیفه سوم گفتگو کند و از وی بخواهد رضایت آنان را فراهم نماید . امام «ع» نزد عثمان رفت و فرمود : مردم پشت سر من هستند و مرا میان تو و خودشان واسطه قرار داده‌اند . صفحه [۱۶۲] بخدا قسم نمی دانم بتو چه بگویم چیزی نمی دانم که تو آن را ندانی و ترا به چیزی که آن را شناسی راهنمایی نمی کنم ، آنچه ما می دانیم تو نیز می دانی و در چیزی بر تو سبقت نگرفتیم تا ترا از آن آگاه سازیم و با چیزی خلوت نکردیم تا آن را به تو ابلاغ کنیم . آنچه ما دیده و شنیده‌ایم تو نیز دیده و شنیده‌ای . پس درباره خود از خدا بترس ، از خدا بترس ، زیرا بخدا قسم تو از کوری بینا نمی شوی و راهها آشکار است . بدان که بهترین بندگان نزد خداوند پیشوای دادگری است که هدایت شده و راهنما باشد و بدترین مردم نزد خدا پیشوای ستمگری است که گمراه شده و دیگران بوسیله‌ی او ضلالت یافته‌اند . من از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «روز قیامت پیشوای ستمگر را می آورند

در حالیکه مددکار و عذرخواهی ندارد ، او را در آتش دوزخ میاندازند و چنانکه آسیا می‌چرخد در آتش گردش می‌کند آنگاه در قعر دوزخ بازداشت می‌شود « من ترا بخدا سوگند می‌دهم که مبدا پیشوای مقتول این امت باشی ، زیرا قبلا گفته میشد : در این امت ، پیشوائی کشته می‌شود که جنگ و خونریزی را تا روز قیامت بر آنان می‌گشاید و کاسه را بر آنان مشتبه می‌سازد و تبهاریها را میان آنان گسترش میدهد ، در نتیجه حق را از باطل تشخیص نمی‌دهند ، در فتنه‌ها دست از حق برمی‌دارند و آشفته و نگران می‌شوند . پس تو بعد از زیادی سن و سپری شدن عمر ، برای مروان [۱] مانند چارپائی که دشمن آن را [۱] مروان پسر حکم ، معروف است ، او نویسنده و ریزن عثمان بود و در عواملی که صفحه [۱۶۳] به تندی میراند مباش که ترا به هر کجا خواست براند

استبداد و خودکامی عثمان

سخنی است که علی «ع» درباره کشتن عثمان فرموده است : اگر به کشتن عثمان فرمان داده بودم خودم کشته‌ای او بودم ، و اگر جلوگیری کرده بودم پشتیبانش بودم [۱] لیکن کسیکه او را یاری کرده نمی‌تواند بگوید : من بهترم از کسی که او را رها کرده و کسی که او را رها کرده نمی‌تواند بگوید : کسی که او را یاری کرده بهتر از من است [۲] . من اکنون سبب قتل او را برای شما می‌گویم : عثمان باعث شد مردم بر ضد خلیفه سوم شورش کنند شرکت داشت . [۱] منظور علی «ع» این است که به کشتن عثمان فرمان نداده بود و گرنه خودش کشته او بود ، در حالیکه می‌دانیم علی «ع» در این باره بی‌تقصیر بوده ، و از طرفی با شمشیر خود از او دفاع نکرده و گرنه یاور او بود . جلوگیری علی «ع» از کشتن عثمان قابل تردید نیست ، زیرا او بود که فرزندان خود حسن و حسین «ع» را فرستاد تا مردم را از وی دور سازند . [۲] یعنی کسانی که او را یاری کردند از کسانی که دست از وی کشیدند بهتر نیستند . بنابراین پشتیبان او نمی‌تواند بگوید : من بهترم از کسی که او را رها کرده ، و کسیکه دست از او کشیده ، نمی‌تواند بگوید : پشتیبان او از من بهتر است . منظور امام «ع» این است که عقیده‌ها بر این اتفاق دارند که پشتیبانان عثمان دارای فضیلتی نبودند که بر دست کشندگان برتری داشته باشند . صفحه [۱۶۴] با خودکامی ، خلافت را بخود اختصاص داد و بد کرد که چنین کاری نمود و شما هم بی‌صبری کردید و در این بی‌صبری بد کردید ، و خداوند درباره خودسر و بی‌طاقت حکم ثابتی دارد .

من یکی از افراد شما هستم

سخن زیبایی است که امام «ع» پس از کشته شدن عثمان ، هنگامی که مردم با وی بیعت می‌کردند ، ایراد کرده است : دست از من بدارید و دیگری را طلب کنید ، زیرا ما با کاری روبرو هستیم که راهها و رنگهای گوناگونی دارد . کاری که دلها در برابر آن ایستادگی نمی‌کنند و خردها توانائی تحمل آن را ندارند . راستی کرانه‌ها را ابر فرا گرفته و راه تغییر یافته است [۱] بدانید اگر من دعوت [۱] در عهد خلیفه سوم در اثر بخشش‌هایی که به گروهی اختصاص یافته بود حس طمع در عده زیادی زنده شده بود . طبعاً این گروه که اغلب از رؤسا و سرشناسان بودند ، برابری با دیگران را برای خود سخت می‌پنداشتند و اگر عدالت بر آنها حکومت می‌کرد از این قید فرار کرده و بخاطر رسیدن به تمایلات خود آشوب می‌کردند . بنابراین اگر امام «ع» آنان را به همان امتیاز باقی بدارد ستم کرده در حالیکه او با ستمگری مخالف است . از طرفی شورشیان بر عثمان از علی «ع» درخواست عدالت می‌کنند اگر به عدالت نائل نشوند آماده انقلاب هستند روی این اصل کدام راه می‌تواند برای رسیدن به حق از صفحه [۱۶۵] شما را بپذیرم شما را بر آنچه میدانم سوار خواهم کرد و به سرزنش نکوهش کننده و حرف کسی گوش نمی‌دهم ، و اگر مرا رها کنید من مانند یکی از افراد شما هستم و شاید من در برابر کسیکه وی را زمامدار کار خود قرار می‌دهید از شما شنونده‌تر و فرمانبردارتر باشم ، و من وزیر شما باشم برای شما بهتر است از اینکه زمامدار باشم

حق باطل شدنی نیست

خطبه زیبایی است که علی «ع» آن را در مدینه در دومین روز بیعتش برای مردم مدینه ایراد کرده است. این خطبه درباره‌ی بازگرداندن زمینها و اموالی که عثمان از مال عموم بخشیده بود سخن میگوید: ای مردم، من مردی از شما هستم، آنچه به سود و زیان شما است به سود و زیان من نیز خواهد بود. آگاه باشید هر قطعه زمینی که عثمان تیول کرده و هر مالی از اموال خدا را بخشیده به بیت المال باز می‌گردد، زیرا شورش و انقلاب سالم باشد؟ بالاخره همان مسائلی که پیش از بیعت انتظار آن میرفت بعد از بیعت اتفاق افتاد. صفحه [۱۶۶] هیچ چیز حق نخست را باطل نمی‌کند و اگر بخشیده‌ی عثمان را بیابم آن را به صاحبش باز می‌گردانم هر چند در شهرها پراکنده شده باشد یا زنان بوسیله‌ی آن ازدواج کرده باشند و یا کنیزانی خریده شده باشند، زیرا در عدالت گشایش است و بر کسیکه عدالت تنگ گردد ستم تنگتر خواهد بود. [۱] ای مردم، آگاه باشید اگر من افرادی از شما را که دنیا آنان را در خود فرو برده و املاک را متصرف شده‌اند و نهرها را جاری و بر اسبها سوار گردیده و کنیزان نازک اندام را برای خود گرفته‌اند، از آنچه در آن غرق شده‌اند جلوگیری کنم و آنان را بسوی حقوقشان که می‌دانند باز گردانم، می‌گویند: پسر ابو طالب ما را از حقوقمان محروم ساخت آگاه باشید هر مردی از یاران پیامبر از مهاجران و انصار معتقد باشد که به سبب مصاحبت با پیامبر بر دیگری امتیاز دارد، فردای قیامت برتری نزد خدا است. شما همه بندگان خدا هستید و مال مال خداست که میان شما بطور مساوی تقسیم می‌شود، و در این زمینه هیچکس بر دیگری برتری ندارد [۱] یعنی کسی که از تدبیر کار خود بواسطه عدالت ناتوان باشد بواسطه ستم ناتوان تر است. صفحه [۱۶۷]

پست‌ترین شما بمقام والاترین شما باز می‌گردد

قسمتی از خطبه‌ای است که علی «ع» پس از آنکه مردم مدینه با وی بیعت کردند، آن را ایراد کرده است: آگاه باشید، بدبختی شما بصورت بدبختی روزی که خداوند پیامبر شما را برانگیخت، بازگشته است [۱]. قسم به آن کسی که پیامبر را بحق مبعوث کرد شما غربال می‌شوید و مانند آنچه در دیگ است درهم آمیخته خواهید شد تا پست‌ترین شما به مقام والاترین شما، و بلندترین شما به مرتبه‌ی پست‌ترین شما باز گردد و کسانی که در اسلام بر دیگران سبقت داشتند اما از موقعیت معنوی برخوردار نبودند سبقت می‌گیرند، و آنانکه در اسلام تقدم بیشتری داشتند باز می‌مانند. به خدا قسم هیچ سخنی را پنهان نساختم و یکبار هم دروغ نگفتم آگاه باشید گناهان، اسبهای سرکش و لجام گسیخته‌ای هستند که صاحبانشان بر آنها سوار شده و آنها سواران خود را در آتش می‌اندازند بدانید پرهیزکاری مرکوب رامی است که صاحبش بر پشت آن سوار شده و مهارش [۱] بدبختی‌هایی که هنگام بعثت پیامبر گریبانگیر عرب شده بود اختلاف، تعصب، ظلم قوی بر ضعیف و تسلط ثروتمند بر فقیر بود. درست همین وضع خطرناک پس از کشته شدن عثمان برای مردم پیش آمد. صفحه [۱۶۸] بدست او است و صاحبش را وارد بهشت می‌کند. آری این دو حق و باطلند و هر کدام بستگانی دارند کسیکه بنا حق ادعا کرد هلاک گردید و هر که بهتان بست ناامید شد و کسیکه چهره خود را در برابر حق آشکار ساخت نابود گردید [۱]. از نادانی مرد همین بس که ارزش خود را نداند. در خانه‌های خود پنهان شوید و آشتی را میان خود حکومت دهید و توبه پشت سر شما است. هیچ سپاسگزاری جز پروردگار خود را سپاس نکند و هیچ سرزنشگری جز خویش را ملامت ننماید

خدا گذشته‌ها را می‌بخشد

قسمتی از خطبه‌ای است که امام «ع» پس از کشته شدن عثمان در آغاز خلافت خود ایراد کرده است: ای مردم، راستی دنیا امید

دارنده و اعتماد کننده بخود را فریب می‌دهد و به کسیکه شیفته آن شده بخل نمی‌ورزد و به کسی که بر آن پیروز شده غلبه خواهد یافت. بخدا قسم هرگز نعمتی از ملتی که در طراوت زندگی بوده‌اند سلب نشده مگر بخاطر گناهایی که مرتکب شده‌اند، زیرا خداوند به بندگانش ستم نمی‌کند. و اگر مردم هنگامیکه سختی‌ها [۱] یعنی کسیکه حق را با دشمنی ابراز کند و صریحا با آن عداوت نماید. صفحه [۱۶۹] به آنان روی می‌آورد و نعمتها از ایشان سلب می‌شود با نیت‌های راست و دل‌های شیفته به پروردگارشان پناه ببرند هر گمشده‌ای را به آنان باز می‌گرداند و هر فساد را برای آنان اصلاح می‌نماید. راستی من می‌ترسم شما در ضعف و سستی واقع شوید. کارهایی بود که گذشت و شما نسبت به آن تمایل داشتید و در این امور مورد پسند من نبودید. اینک اگر کارتان به شما باز گردد از سعادتمندان خواهید بود. من جز کوشش وظیفه‌ای ندارم، اگر می‌خواستم بگویم می‌گفتم. خدا گذشته‌ها را ببخشد

رشوه

نامه‌ای است که علی «ع» پس از رسیدن به خلافت به سرلشگران نوشته است: پس از سپاس و درود، هلاکت پیشینیان شما بدان جهت بود که مردم را از حق بازداشتند، پس مردم. آن را خریدند [۸] از آنسو آنان را بباطل وادار ساختند آنها هم از باطل پیروی کردند [۹]. [۸] یعنی مردم را از حق خود باز داشتند و مردم ناچار شدند بواسطه رشوه حق را از آنان بخرند. [۹] یعنی مردم را به انجام باطل واداشتند تا آنجا که باطل سرمشق فرزندان بعد از پدران گردید. صفحه [۱۷۰]

اگر پایدار نباشید

قسمتی از نامه‌ای است که علی «ع» به فرماندهان مرزی خود نوشته است: پس از سپاس و درود، برای حکمران سزاوار است برتری و نعمتی که به او اختصاص داده شده، باعث تغییر حال او بر رعیت نشود و نعمت‌هایی که خداوند نصیبش ساخته او را بیشتر به بندگان خدا نزدیک کند و بیشتر به محبت نسبت به برادرانش وادارد. آگاه باشید حق شما بر من این است که هیچ حقی را از مورد خود برای شما جلوگیری نکنم و شما در حق نزد من برابر باشید، پس هرگاه من چنین کردم بر خدا لازم است نعمت را بر شما تمام کند و شما اطاعت مرا نمائید و از دعوت من کناره‌گیری نکنید و در صلاح خود کوتاهی ننمائید و در راه حق در سختی‌ها فرو روید. اگر شما در این امور پایدار نباشید هیچکس از شما در نظر من پست‌تر از کسی که انحراف یافته نخواهد بود، آنگاه کیفر او را بزرگ می‌شمارم و او از این کیفر نزد من رهائی نخواهد یافت

با مردم از روی انصاف رفتار کنید

قسمتی از نامه‌ای است که علی «ع» به مأمورین مالیات نوشته است: صفحه [۱۷۱] با مردم از روی انصاف رفتار کنید و در برابر خواسته‌هایشان بردبار باشید، زیرا شما خزانه‌داران رعیت [۱۰] و نمایندگان ملت هستید. هرگز هنگام گرفتن مالیات، لباس زمستانی و تابستانی مردم و چهارپائی را که با آن کار می‌کنند نفروشید [۱۱] و به هیچکس بخاطر درهمی تازیانه نزنید و به مال هیچیک از نمازگزاران و هم پیمانها دست دراز نکنید [۱۲].

آیا پیروزی را در سایه ظلم جستجو کنیم؟

هنگامی که امام «ع» را بخاطر برابری در بخشش سرزنش کردند فرمود: آیا به من فرمان می‌دهید در حق کسی که بر او زمامدار شده‌ام، پیروزی را در سایه‌ی ظلم جستجو کنم؟ بخدا قسم تا هنگامیکه روزگار باقی است و ستاره‌ای در آسمان ستاره دیگر را

قصد می‌کند ، به این کار [۱۰] منظور این است که حکمرانان باید اموال رعیت را در بیت المال جمع‌آوری کنند و در مصالح و نیازمندیهای مردم مصرف نمایند . [۱۱] علی « ع » می‌گوید : مردم را ناچار نکنید برای پرداخت مالیات لباس و چهارپای خود را که در کشاورزی و باربری به آن نیازمندند بفروشند . [۱۲] منظور از هم‌پیمان اهل کتاب هستند . صفحه [۱۷۲] فرمان نمی‌دهم و نزدیک آن نمی‌شوم . اگر مال من بود آن را بطور مساوی میان مسلمانان تقسیم می‌کردم ، پس چگونه است و حال آنکه مال خداست آگاه باشید بخشیدن مال در غیر مورد حق ، زیاده‌روی و اتلاف است .

مردم در حقوق با یکدیگر برابرند

سخنی است که امام « ع » با طلحه و زبیر پس از بیعت آنان بخلاف ، در حالیکه آن حضرت را بر مشورت نکردن و کمک نگرفتن از آنان در کارها ، نکوهش می‌کردند ، ایراد فرموده است : راستی شما برای چیز اندک خشم نمودید و فراوان را به تأخیر انداختید . بگوئید بینم شما در چه چیزی حق داشته‌اید که من شما را از آن بازداشته‌ام یا کدام بهره‌ای را بخود اختصاص داده و شما را از آن محروم ساخته‌ام یا از کدام حقی که مسلمانی نزد من آورده ناتوان مانده‌ام یا نسبت به آن نادان بوده یا درباره آن اشتباه کرده‌ام ؟ بخدا قسم من هرگز خواهان خلافت و در جستجوی حکومت نبوده‌ام . این شما بودید که مرا به آن دعوت نمودید . هنگامیکه خلافت به من رسید به کتاب خدا نظر نمودم و لذا در این زمینه به رأی شما و رأی دیگران نیازمند نشدم ، و حکمی پیش نیامد که نسبت به آن نادان باشم صفحه [۱۷۳] تا با شما و برادران مسلمانم مشورت نمایم ، اگر چنین بود از شما و دیگران روی گردان نبودم . اما مسئله برابری که یادآوری کردید ، مسئله‌ای است که من به رأی خود و از روی هوس درباره آن حکم نکردم ، بلکه من و شما آنچه را پیامبر خدا « ص » آورده و از آن فارغ شده بدست آوردیم . بنابراین من در آنچه خداوند از تقسیم آن فارغ گردیده به شما نیازمند نبودم . خداوند دلهای ما و شما را بسوی حق گرایش دهد و به ما و شما صبر عطا فرماید . خدا رحمت کند مردی را که حقی ببیند و به آن کمک نماید یا ستمی ببیند و از آن جلوگیری کند و به زیان ستمگر مددکار ستم‌دیده باشد

بسوی اصحاب جمل

نامه‌ای است که علی « ع » پیش از واقعه جمل به طلحه و زبیر و عایشه نوشته است : این نامه‌ای است از بنده خدا علی پیشوای مؤمنان به طلحه و زبیر و عایشه ، سلام بر شما . پس از سپاس و درود ، ای طلحه و زبیر شما خود می‌دانید که من قصد بیعت نکردم تا آنکه به آن مجبور شدم و شما از افرادی بودید که بیعت مرا پذیرفتید ، پس اگر از روی اطاعت بیعت کرده‌اید ، بسوی خدا توبه نموده و از تصمیمی که دارید منصرف شوید و اگر با اکراه بیعت صفحه [۱۷۴] نموده‌اید با آشکار ساختن اطاعت و پنهان نمودن گناه ، برای من به زیان خود راه گشوده‌اید . ای طلحه تو بزرگ مهاجران هستی و ای زبیر تو قهرمان قریش می‌باشی . نرفتن شما زیر بار بیعت پیش از آنکه داخل آن شوید ، از خارج شدن شما از آن پس از پذیرفتن برای شما آسان‌تر بود . ای عایشه تو برای طلب کردن کاری که از عهده تو بیرون بود ، خدا و پیامبرش را معصیت کردی و از خانه‌ات خارج شدی و گمان می‌کنی می‌خواهی میان مردم را اصلاح دهی به من بگو زنان را با فرماندهی سپاه و نمایان شدن در برابر مردان چه کار ؟ به خیال خودت خون عثمان را می‌طلبی در حالیکه عثمان از بنی امیه و تو از قبیله تمیم هستی . تو دیروز در برابر گروهی از اصحاب پیامبر خدا می‌گفتی : این پیرمرد احمق را که کافر شده بکشید خدا او را بکشد » و امروز خون او را می‌طلبی ؟ از خدا بترس و به خانه‌ات بازگرد و پوشش خود را بپوش ، و السلام .

از لانه‌ات بیرون بیا

قسمتی از نامه‌ای است که علی «ع» آن را به ابو موسی اشعری فرماندار خود در کوفه، نوشته است. علی «ع» پس از آنکه مردم را برای جنگ با اصحاب جمل صفحه [۱۷۵] دعوت کرد به او خبر رسید که ابو موسی مردم را از آمدن بسوی او جلوگیری کرده است، امام «ع» به او نوشت: از بنده خدا علی پیشوای مؤمنان به عبد الله بن قیس. پس از سپاس و درود، سخنی از تو به من رسیده که هم به سود تو و هم به زیان تست. هرگاه فرستاده من بر تو وارد شد دامن خود را بالا بزن و کمر بندت را محکم کن و از لانه‌ات بیرون بیا و کسانی را که با تو هستند دعوت کن [۱۳]. عقلت را مقید نما و زمام کارت را در دست گیر و بهره و نصیب را دریاب. اگر از این پیشنهاد کراهت داری بجای تنگی که رهائی در آن نیست دور شو بخدا قسم این جنگ، بر حق و بدست کسی است که بر حق است و من از آنچه کافران کرده‌اند باک ندارم

اتمام حجت

سخنی است که امام «ع» با مردی بنام «کلیب جرمی» در میان گذاشته، پس از [۱۳] بالا-زدن دامن و محکم کردن کمر بند، کنایه از آمادگی برای جهاد است و مقصود از لانه، جایگاه است. صفحه [۱۷۶] آنکه گروهی از مردم بصره وی را نزد حضرت فرستادند تا حقیقت حال او را با اصحاب جمل معلوم نماید و شبه آنان بر طرف شود. امام «ع» رفتار خود را با آنان طوری توضیح داد که از آن پس مرد دانست وی بر حق است، پس امام «ع» به او فرمود: بیعت کن آن مرد گفت: من فرستاده گروهی هستم و از پیش خود کاری نمی‌کنم تا بسوی آنان باز گردم. امام «ع» این سخن زیبا را بیان فرمود: بگو ببینم اگر کسانی که از طرف آنها بسوی من آمده‌ای، ترا بعنوان راهنما بفرستند که برای آنان زمینی که در آن باران آمده پیدا کنی و تو بسوی آنان باز گردی و به آنها از گیاه و آب خبر دهی و آنها با تو مخالفت کنند و در زمینهای بی آب و گیاه فرود آیند، تو در این صورت چه می‌کنی؟ آن مرد گفت: من آنان را رها کرده و با آنان مخالفت می‌کنم و در جائیکه آب و گیاه وجود دارد فرود می‌آیم. امام «ع» فرمود: پس اکنون دستت را دراز کن آن مرد گفت: بخدا قسم هنگامی که حجت بر من تمام گردید نتوانستم از بیعت امتناع کنم ازین رو با امام «ع» بیعت نمودم صفحه [۱۷۷] وقتی از امام «ع» پرسیدند: به چه چیز بر همگنان پیروز شدی؟ فرمود: به هیچکس روبرو نشدم مگر آنکه بر زیان خودش مرا یاری کرد

او خواست مغالطه کند

سخنی است منطقی که امام «ع» درباره طلحه و موقعیت او پیش از کشته شدن عثمان و بعد از آن، ایراد کرده است: من تا بحال به جنگ تهدید نمی‌شدم و کسی مرا از ضرب شمشیر نمی‌ترسانید. بخدا قسم او با برهنگی [۱] برای خونخواهی عثمان شتاب نکرده مگر بخاطر آنکه می‌ترسد از او خونخواهی کنند، زیرا وی مورد گمان قتل است و میان مردم کسی حریص تر از او در ریختن خون عثمان نبوده، ازینرو خواسته بوسیله جمع آوری لشکر مغالطه کند تا امر اشتباه شود و تردید صورت گیرد بخدا قسم او درباره عثمان هیچیک از سه کار را انجام نداد: اگر پسر عفان چنانکه او گمان می‌کرد ستمگر بود می‌بایست از قاتلان او پشتیبانی کند و با یارانش مخالفت نماید، و اگر مظلوم بود سزاوار بود از کسانی باشد که از قاتلانش جلوگیری می‌کردند و برای [۱] مانند شمشیری که از نیام بیرون کشیده شده است. صفحه [۱۷۸] او عذرخواهی می‌نمودند، و اگر در این دو خصلت شک و تردید داشت می‌بایست از او کناره‌گیری کند و در گوشه‌ای قرار گیرد و مردم را با او بگذارد و او هیچیک از سه کار را انجام نداد و کاری کرد که راهش شناخته نشده و عذرهای او صحیح نبوده است

من همراه آنان خواهم بود

عبد الله بن عباس می‌گوید: در ذی‌قار [۱] بر امیر المؤمنین وارد شدم در حالیکه کفش خود را میدوخت، به من گفت: قیمت این کفش چند است؟ گفتم: ارزشی ندارد. فرمود: بخدا قسم این کفش در نظر من از حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر آنکه حق بیایم یا از باطلی جلوگیری نمایم. آنگاه بیرون آمد و برای مردم خطبه‌ای ایراد کرد و این هنگامی بود که برای جنگ با مردم بصره خارج شده بود فرمود: من هرگز ناتوان نشدم و ترس بخود راه ندادم. رفتن من به این [۱] ذی‌قار محلی است در نزدیکی بصره که بین واسط و کوفه واقع شده است. صفحه [۱۷۹] جنگ مانند رفتن به جنگ‌های دیگر است [۱] همانا باطل را می‌شکافم تا حق از پهلوی آن خارج گردد [۲] مرا با قریش چه کار؟ بخدا قسم وقتی کافر بودند با آنان جنگیدم و اکنون هم که در گمراهی قرار گرفته‌اند با آنان نبرد خواهم کرد. من همانطور که دیروز با آنان همراه بودم امروز نیز همراه خواهم بود

با چه چیز پاسخ داده می‌شود؟

علی «ع» درباره اصحاب جمل سخن می‌گوید: آگاه باشید شیطان حزب خود را تحریک کرده و سپاهش را گرد آورده تا ستم به جایگاههای خود باز گردد و باطل به ریشه‌اش برسد [۳]. بخدا [۱] یعنی چنانکه در گذشته در جنگهای اسلامی بر ضد مشرکان قیام می‌کردم امروز نیز همچنان در راه حق جهاد می‌کنم. [۲] اصولاً باطل بسوی بینش انسان شتاب می‌کند و آن را از رسیدن بحق باز میدارد، گویا باطل حق را فرا گرفته و آن را پوشانده است. راستی علی «ع» در زمینه موقعیت باطل در برابر حق، و موقعیت خودش در آشکار ساختن حق و باطل، زیبا سخن گفته است. [۳] این سخن صریحاً می‌رساند که گروهی که منظور علی «ع» بودند می‌خواستند حکومت را بر طبق حکومت خلیفه سوم، در سایه خودبینی و ظلم و به چنگ آوردن غنائم اداره کنند و این برای آنان ممکن نبود مگر آنکه مردم را بر ضد خلیفه جدید یعنی علی صفحه [۱۸۰] قسم هیچ کار زشتی را بر من انکار نکردند و میان من و خودشان از روی عدالت حکم ننمودند. این گروه حقی را که خود ترک کردند و خونی را که خود ریختند از من می‌طلبند. اگر من در این خون شریک آنان بودم آنها نیز از آن بهره‌ای داشتند و اگر بدون من عهده‌دار بودند مسئولیت بر خودشان هست و بزرگترین دلیلشان بر زیان خودشان می‌باشد ای نومیدی که دعوت کننده هستی چه کسی دعوت کرده؟ و با چه چیز پاسخ داده می‌شود؟ [۱] من به حجت خدا بر آنان و علم او درباره آنها راضی هستم. اگر امتناع کردند آنها را از تیزی شمشیر برخوردار خواهم ساخت و شمشیر برای درمان باطل و یاری حق کافی خواهد بود شگفت این است که برای من پیام آورده‌اند که برای نیزه زدن بیرون بیایم و در شمشیر کشیدن بردبار باشم مادر به عزایشان بنشیند [۲] من تا بحال به جنگ تهدید نمی‌شدم و کسی مرا از ضرب «ع» گرد آوردند، زیرا در زمان خلافت او امید آن آزادی را که قبلاً در تصرف اموال و اوضاع و احوال مردم داشتند، نخواهند داشت. [۱] منظور امام «ع» از دعوت کننده، یکی از سرلشگران دشمن در واقعه جمل است. او از امام «ع» درخواست کرد که برای نیزه زدن آماده گردد، گویا امام «ع» را نسبت به جنگ و نتایج آن تهدید می‌کرد. امام «ع» با جمله: «چه کسی دعوت کرده؟» دعوت و دعوت کننده را تحقیر می‌کند. [۲] این جمله نفرین بر آنها است، زیرا آنها ارزش خود را نشانختند... آیا پسر صفحه [۱۸۱] شمشیر نمی‌ترسانید. من به پروردگار خود یقین دارم و در دینم شبه‌ای نخواهم داشت.

در میان امواج کوه پیکر دریا

علی «ع» پس از واقعه جمل مردم بصره را سرزنش می‌کند: شما سپاه آن زن و پیرو حیوان بودید [۱]: صدای شتر را پاسخ می‌دادید و هنگامیکه او را پی کردند فرار نمودید. اخلاق شما پست و پیمان شما ناسازگاری و دین شما نفاق و آب شما شور است. کسیکه در میان شما اقامت گزیند به گناه خویش کیفر می‌شود و هر کس از میان شما بیرون رود رحمت پروردگارش را درک خواهد کرد. بخدا قسم شهر شما غرق خواهد شد، گویا من مسجد آن را می‌بینم بسان سینه مرغ در میان امواج کوه پیکر دریا قرار

گرفته است .

آنان را با نیرنگ کشتند

قسمتی از خطبه‌ای است که علی «ع» درباره اصحاب جمل ایراد کرده است : ابو طالب به جنگ تهدید می‌شود ؟ [۱] منظور از حیوان شتر عایشه است . صفحه [۱۸۲] آنها بیرون آمدند و همسر پیامبر خدا را بسوی بصره می‌کشیدند : زنان خود را در خانه‌ها نگاه داشته بودند و نگاهداشته‌ی پیامبر خدا را در برابر خود و دیگران در میان لشگر نمایان ساختند . لشگری که از آنان مردی نبود مگر آنکه اطاعت مرا به گردن گرفته و بدون اکراه ، از روی میل با من بیعت کرده بودند . آنان به فرماندار من در بصره و خزانه‌داران بیت المال مسلمین و مردم بصره وارد شده و گروهی را از روی نیرنگ کشته و عده‌ای را آنقدر زدند که مردند بخدا قسم اگر دست نمی‌یافتند به مسلمانان مگر به یک نفر که او را عمدا بدون آنکه مرتکب گناهی شده باشد بکشند همانا کشتن همه‌ی آن لشگر بر من حلال بود

کسانی که با من جنگیدند

علی «ع» درباره‌ی خصوصیات جنگ جمل سخن می‌گوید : من در جنگ جمل دچار شجاع‌ترین و ثروتمندترین و بخشنده‌ترین مردم گردیدم . با افرادی روبرو شدم که در میان مردم از همه بیشتر فرمانبردار داشتند و از نظر جمعیت و نیرنگ بازی کامل‌ترین مردم بودند : دچار زبیر گردیدم که هرگز روی گردان نبود . گرفتار یعلی بن منیه شدم که اموال را بر شتران فراوانی حمل می‌کرد و به هر نفری یک اسب و سی دینار می‌داد تا با من بجنگد . دچار عایشه شدم که هرگز چیزی را با دست اشاره نکرد مگر آنکه مردم از او پیروی صفحه [۱۸۳] کردند . گرفتار طلحه شدم که باطنش درک نشدنی و نیرنگش پایان‌ناپذیر بود

سخن می‌گوئید اما لال هستید

قسمتی از خطبه‌ای است که علی «ع» در ضمن آن پیروان خود را در کوفه سرزنش می‌کند : اگر خداوند به ستمگر مهلت دهد کیفر او از بین نمی‌رود و خداوند بر گذرگاه راهش در کمین است . آگاه باشید ، قسم به آن کسیکه جانم در دست او است این گروه بر شما چیره خواهند شد ، این بدان جهت نیست که آنان از شما بحق سزاوارترند بلکه بخاطر این است که آنها بسوی باطل زمامدار خود شتاب می‌کنند و شما در حق من کندی می‌کنید . همیشه ملتها از ظلم حکمرانان خود می‌ترسیدند و اینک من از ستم افراد ملت‌م هراس دارم من شما را برای جهاد روانه کردم شما نرفتید ، به شما گوشزد کردم نشنیدید ، آشکارا و پنهانی از شما دعوت نمودم اجابت نکردید ، به شما اندرز دادم نپذیرفتید . راستی آیا شما حاضرید و مانند غائبان هستید و بنده‌اید و همچون اربابان می‌باشید ؟ حکمت‌ها را برای شما می‌خوانم از آن فرار می‌کنید ، با موعظه به شما پند میدهم از آن دوری می‌جوئید و شما را به جهاد با ستمگران تحریک می‌کنم هنوز سخنم تمام نشده می‌بینم مانند جمعیت سبا پراکنده صفحه [۱۸۴] شده‌اید و به مجالس خود باز می‌گردید و یکدیگر را به پندهای خود فریب می‌دهید . ای کسانی که بدنهایشان حاضر و عقلهایشان ناپیدا و خواسته‌هایشان گوناگون است و زمامدارانشان به سبب آنان گرفتار شده‌اند ، زمامدار شما اطاعت خدا میکند در حالیکه شما نافرمانی او می‌کنید ، و زمامدار مردم شام معصیت خدا میکند در حالیکه مردم از او اطاعت می‌کنند بخدا قسم دوست داشتم معاویه همانطور که دینار را با درهم مبادله می‌کند شما را مبادله می‌کرد و ده نفر از شما را از من میگرفت و یک نفر از خودشان به من تحویل میداد . ای مردم کوفه ، من از ناحیه‌ی شما به سه مصیبت و دو مصیبت گرفتار آمدم : گوش دارید اما کر هستید و سخن می‌گوئید اما لال هستید و چشم دارید اما نابینا هستید ، نه هنگام ملاقات ، آزادگانی راستین هستید و نه موقع گرفتاری ، برادرانی مورد اطمینان

هرگز از دشمن انتقام نگیرید

قسمتی از نامه‌ای است که علی «ع» به عبد الله بن عباس فرماندار خود در بصره نوشته است. قبیله‌ی بنی تمیم چون در حادثه جمل با طلحه و زبیر بودند عبد الله بن عباس بر آنان سخت گرفت و صفحه [۱۸۵] بسیاری از آنان را از خود دور کرد. این عمل برای علی «ع» که قلب عظیمش از انتقام بیزار بود بزرگ تلقی شد، از این رو به عبد الله بن عباس نامه‌ای نوشت و او را سرزنش نمود و از این عمل جلوگیری کرد و حقیقتی را که ما امروز نسبت به آن تجاهل میکنیم بیان فرمود، آن حقیقت اینکه: رئیس حکومت نیز نسبت به کارهای مأمورین خود که بر مردم گماشته شده‌اند مسئولیت دارد. فرمود: مردم بصره را با احسان و نیکوئی شادگردان و گره ترس را از دل‌هایشان باز کن به من خبر رسیده است که با بنی تمیم بداخلاقی و خشونت می‌کنی، ای ابو العباس خدا ترا رحمت کند در نیکی و بدی که بر دست و زبانت جاری می‌شود مدارا کن [۱] زیرا ما هر دو در این جهت با هم شریک هستیم و چنان کن که گمان نیکوی من بتو باشد و اندیشه من درباره تو سست نگردد [۱] امام «ع» می‌خواهد به او دستور دهد که در تمام گفته‌ها و کارهای خوب و بد تحقیق کند و هرگز شتاب ننماید، زیرا وی فرماندار و نماینده او است و باید در کارها با یکدیگر شریک باشند. صفحه [۱۸۶]

زنان

قسمتی از خطبه‌ای است که امام «ع» پس از جنگ جمل در نکوهش زنان ایراد فرموده است: از زنان بد پرهیز کنید و از خوبان آن بر حذر باشید و در کارهای شایسته اطاعت آنان را مکیند تا در کارهای زشت طمع نکنند

زمانداران ننگین

قسمتی از خطبه‌ای است که امام «ع» در ضمن آن مردم را از بنی امیه بر حذر می‌دارد: آگاه باشید، بنظر من ترسناک‌ترین فتنه‌ها بر شما، فتنه بنی امیه است. زیرا آن فتنه تاریک و کور کورانه‌ای است. بخدا قسم بعد از من بنی امیه برای شما زمانداران بدی خواهند بود. آنها مانند شتر پیر بدخو هستند که با دهان گاز می‌گیرند و با دست میکوبند و با پا لگد می‌زنند و از دوشیدن شیر جلوگیری می‌کنند. پیوسته بر شما تسلط دارند تا از شما کسی را جز آنکه بحالشان نافع است، باقی نمی‌گذارند و همواره بلای آنان برقرار است تا آنکه انتقام شما از آنان مانند انتقام بنده از صفحه [۱۸۷] مولا و انتقام تابع از متبوعش می‌باشد [۱]. فتنه آنان بصورتی زشت و هولناک و بر طبق روش جاهلیت بر شما وارد می‌گردد

خانه و خیمه‌ای باقی نمی‌ماند

علی «ع» درباره بنی امیه سخن می‌گوید: بخدا سوگند بنی امیه پیوسته ستم می‌کنند تا محرمات خدا را حلال گردانند و پیمانها را بشکنند، در آن هنگام خانه و خیمه‌ای باقی نمی‌ماند مگر آنکه ظلم آنها در آن داخل می‌گردد، و مردم دو دسته می‌شوند و هر دو دسته گریه می‌کنند: یکی برای دینش می‌گرید و دیگری برای دنیایش گریان است. آن روز یاری شما برای آنان مانند یاری بنده نسبت به مولایش می‌باشد که اگر حاضر شد از او اطاعت می‌کند و اگر غائب گردید از او بدگوئی می‌نمایند

کشاده گلو

علی «ع» با اصحاب خود سخن می‌گوید: آگاه باشید بزودی بعد از من مردی گشاده گلو و شکم برآمده بر شما چیره می‌شود،

آنچه پیدا کند می‌خورد و آنچه نیابد جستجو می‌کند [۱] یعنی انتقام ذلت‌باری است که نام آن را انتقام نمی‌توان گذاشت . صفحه [۱۸۸] آگاه باشید بزودی او شما را به ناسزاگوئی و بیزاری از من فرمان می‌دهد ، اما درباره ناسزاگوئی پس مرا دشنام دهید زیرا آن باعث پاکی من و موجب نجات شما است و اما درباره بیزاری جستن پس هرگز از من بیزاری مجوئید ، زیرا من بر فطرت اسلام تولد یافته‌ام و بسوی ایمان و هجرت سبقت گرفته‌ام

حرص توانگران

نامه‌ای است که امام «ع» به معاویه نوشته است . در این نامه نظریه صحیح وی را درباره توانگرانی که زیادی مال ، آنان را حریص تر می‌سازد ، می‌خوانیم : پس از سپاس و درود ، راستی دنیا آدمی را از غیر خودش باز میدارد دنیا پرست به چیزی از دنیا نمی‌رسد مگر آنکه دنیا در حرص و ولع بیشتری بسوی او می‌گشاید ، و هرگز به سبب آنچه در دنیا به آن رسیده از آنچه به آن نرسیده بی‌نیاز نمی‌گردد ، و به دنبال این جمع‌آوری و استوار سازی ، جدائی و شکست خواهد بود . تو اگر از گذشته عبرت بگیری بقیه را نگاهداری خواهی کرد . و السلام .

بسوی حق

معاویه نامه‌ای به علی «ع» نوشت و از وی صفحه [۱۸۹] درخواست کرد که شام را به او واگذار نماید . امام «ع» در پاسخ او نامه‌ای نوشت که متضمن جملات زیر بود : اما اینکه شام را از من خواسته‌ای ، من چنین نبودم که چیزی را که دیروز از تو منع کردم امروز آن را به تو ببخشم . و اما اینکه می‌گوئی : « جنگ ، عرب را بجز نیمه جانهای که باقی مانده‌اند خورده است » آگاه باش هر که را حق خورده بسوی بهشت رهسپار شده ، و هر که را باطل خورده بسوی دوزخ روانه می‌شود . و اما برابری ما از نظر سپاه و جنگ ، پس تو در شک و تردید ، قوی‌تر از من در یقین نیستی

خرما به « هجر » بردن

نامه دیگری است که امام «ع» در پاسخ معاویه نوشته است : پس از سپاس و درود ، نامه‌ی تو به من رسید . در نامه‌ی خود یادآور شده بودی که خداوند محمد «ص» را برای دین خود برگزید و او را بواسطه‌ای اصحابش کمک کرد . راستی روزگار مسئله شگفت‌انگیزی را از تو بر ما پنهان داشته بود زیرا تو شروع کرده‌ای ما را از امتحان خدا و نعمت او بر ما درباره پیامبر ، آگاه می‌سازی تو در اینکار مانند کسی هستی که خرما به « هجر » [۱] بار کند ، یا مانند کسی که معلم خود را به [۱] هجر شهری است در بحرین که درخت خرما در آن فراوان است . صفحه [۱۹۰] مسابقه تیراندازی دعوت نماید . آنگاه مسئله مربوط به من و عثمان را یادآور شدی ، تو باید بخاطر خویشاوندی با عثمان خودت از این سخن پاسخ دهی [۱] . راستی آیا کدامیک از ما با او دشمن‌تر و به راههای کشته شدنش آشناتر بودیم : آیا کسیکه او را یاری کرد و او درخواست خودداری از پشتیبانی و یآوری نمود ، یا کسیکه عثمان از او درخواست یاری کرد و او از یاریش دریغ نمود و مرگ را بسوی او روانه ساخت تا به سرنوشت خود رسید ؟ [۲] من تاکنون در عیب‌جوئی از عثمان بخاطر بدعت‌هایی که می‌گذاشت عذرخواهی نکرده‌ام ، اگر گناه من این است که او را ارشاد و راهنمایی کرده‌ام پس چه بسا سرزنش شده‌ای است که گناهی ندارد .

از خدا بترس

قسمتی از نامه‌ای است که امام «ع» به معاویه نوشته است : درباره‌ی آنچه نزد تو است از خدا بترس ، و در حقی که خدا بر تو دارد

[۱] یعنی بخاطر نسبتی که با او داری میتوان با تو درباره‌ی او بحث کرد . [۲] منظور از کسی که عثمانرا یاری کرد خود امام است ، و کسی که درخواست خودداری نمود و عثمان بود ، و کسیکه از یاری عثمان دریغ کرد معاویه و امثال وی از بنی‌امیه بودند . صفحه [۱۹۱] نظر کن ، و بسوی شناخت چیزهائی که به نادانی آن معذور نیستی باز گرد . نفس تو ترا در بدیها داخل کرده و در گمراهی افکنده و در تبهکاریها وارد ساخته و راهها را بر تو سخت و ناهموار نموده است .

گروهی را هلاک ساختی

قسمتی از نامه‌ای است که امام «ع» به معاویه نوشته است : و گروه زیادی از مردم را هلاک ساختی : آنان را به گمراهی خود فریب دادی و در موج دریای خود افکندی آن چنانکه تیره گیها آنان را فرا گرفته و اشتباهات بر آنها می‌خروشد ، ازین رو از مقصد خود دور شدند [۱] و به عقب برگشته و پشت کردند و به شرافت نیاکان خود اعتماد نمودند [۲] . تنها کسانی که بینش داشتند (بسوی حق) بازگشتند .

فریب دادن کودک

قسمتی از نامه‌ای است که علی «ع» [۱] یعنی اراده رسیدن بحق داشتند لیکن بسوی باطل منحرف شدند . [۲] یعنی بشفارت قبایل خود تکیه کرده و تعصب جاهلیت را پیشه ساختند و دست از یاری حق برداشتند . صفحه [۱۹۲] در پاسخ معاویه نوشته است : یاد آور شده‌ای که من طلحه و زبیر را کشته‌ام و عایشه را دور کرده و کارش را بر هم زده‌ام و در بصره و کوفه فرود آمده‌ام البته این کاری است که تو از آن برکنار بودی ، بنابراین زیانی بر تو نیست و عذرخواهی آن بتو مربوط نخواهد بود . درباره قاتلان عثمان زیاد سخن گفتم ، تو نیز در آنچه مردم داخل شده‌اند داخل شو ، آنگاه قضاوت را بعهده من بگذاری تا تو و مردم را بر کتاب خدای تعالی وادار کنم ، و اما آنچه تو می‌خواهی [۱] فریب دادن کودک برای نخوردن شیر است .

شگفتا

نامه‌ای است که امام «ع» به معاویه نوشته است : سبحان الله چقدر با تباه ساختن حقایق ، هواپرستی و خواهش‌های تازه را بر خود لازم می‌دانی اما اینکه درباره عثمان و قاتلان وی زیاد احتجاج می‌کنی ، تو عثمان را هنگامی که به نفع خودت بود یاری کردی اما وقتی به سود او بود دست از یاریش برداشتی [۲] و السلام . [۱] منظور حکومت شام است زیرا امام «ع» با ادامه حکومت معاویه بر شام مخالف بود . [۲] یعنی هنگامی که یاری کردن عثمان برای تو سودمند بود او را وسیله‌ی صفحه [۱۹۳]

گناه و نیرنگ

علی «ع» درباره‌ی روش خود و معاویه سخن می‌گوید : بخدا قسم معاویه از من زیرک‌تر نیست ، ولی او نیرنگ و گناه می‌کند ، و اگر مکر و حيله زشت نبود من زیرکترین مردم بودم

بهای بیعت

قسمتی از خطبه‌ای است که علی «ع» ایراد کرده است : او (عمرو بن عاص) بیعت نکرد تا آنکه شرط کرد معاویه بهائی در مقابل بیعت او بدهد هرگز دست فروشنده کامیاب نگردد ، و امانت خریدار به رسوائی گراید . پس شما آماده جنگ شوید و وسایل آن را فراهم سازید

رشوه‌خواران

علی «ع» نامه‌ای نیز به همین مضمون برای گروهی از اصحابش فرستاده است: جمع‌آوری مردم قرار دادی، اما وقتی که می‌بایست او را یاری کنی دست از او برداشتی و درباره‌ی او سستی کردی. صفحه [۱۹۴] همانا شما با رشوه‌خواران و دنیاپرستان و بدعت‌گزاران می‌جنگید. به من خبر داده‌اند که فرزند ستمگر (عمرو بن عاص) با معاویه بیعت نکرده تا آنکه شرط نموده معاویه رشوه‌ای که بزرگتر از حکومت اوست به او بدهد. دست این فروشنده که دینش را به دنیا فروخت تهی شد، و دست این خریدار که پیروزی یک مرد جنایتکار گمراه را به اموال مردم خرید، محتاج گردید

دنیا و آخرت خود را به باد دادی

روزی که عمرو عاص به معاویه پیوست علی «ع» به او چنین نوشت: تو دین خود را تابع دنیای مردی ننگین قرار دادی که گمراهی او آشکار است. در مجلس خود از شخص بزرگ عیجی می‌کند و در معاشرت خود، بردبار را احمق می‌داند. تو بدنال او رفتی و مانند پیروی سگ از شیر که به چنگال‌های او پناه می‌برد و انتظار دارد از باقیمانده شکارش بسویش بیافکند بخشش او را طلب کردی و دنیا و آخرت خود را به باد دادی اگر حق را می‌گرفتی، به آنچه می‌خواستی می‌رسیدی. اگر خدا مرا بر تو و پسر ابو سفیان مسلط ساخت شما را بخاطر کارهای گذشته کیفر خواهم کرد. صفحه [۱۹۵]

بر تو سخت خواهم گرفت

امام «ع» به زیاد بن ابیه که بر حکومت بصره گماشته شده بود چنین می‌نویسد: من براستی بخدا قسم می‌خورم که اگر به من برسد که تو به بیت المال مسلمین، کم یا زیاد خیانت کرده‌ای چنان بر تو سخت خواهم گرفت که مال تو اندک و پشت تو سنگین و کار تو ناچیز گردد، و السلام.

در خوشگذرانی غلطانی

نامه‌ی دیگری است که علی «ع» به زیاد بن ابیه نوشته است: آیا آرزو داری خداوند پاداش فروتنان را بتو بدهد در حالیکه تو نزد او از گردنکشان هستی؟ و طمع داری پاداش صدقه دهندگان را برای تو لازم گرداند و حال آنکه تو در خوشگذرانی غلطانی و ناتوان و بیهوش را از نعمت‌ها محروم می‌کنی؟ البته انسان به کارهای گذشته خود پاداش داده می‌شود و بر آنچه پیش فرستاده وارد می‌گردد.

از معاویه بر حذر باش

هنگامی که به علی «ع» خبر رسید که معاویه به زیاد بن ابیه نامه نوشته و صفحه [۱۹۶] می‌خواهد او را با ملحق ساختن به خود فریب دهد، به زیاد چنین نوشت: آگاه شدم که معاویه نامه‌ای بتو نوشته و می‌خواهد عقلت را بلغزند و تیزی ترا کند نماید، پس از او بر حذر باش، زیرا او شیطانی است که از پس و پیش و چپ و راست انسان می‌آید تا ناگهان در غفلت او وارد گردد و عقل ساده‌اش را برباید.

مردم نزد ما برابرند

علی «ع» درباره گروهی از مردم مدینه که به معاویه پیوستند، به سهل بن حنیف انصاری، فرماندار خود در مدینه چنین نوشته است: پس از سپاس و درود، به من خبر رسیده که گروهی از نزد تو بطور پنهانی بسوی معاویه می‌شتابند. تو بخاطر از دست رفتن آنان و محروم شدن از کمکشان افسرده مباش. همین بس که آنها گمراه باشند و تو از ناحیه آنان درمان شوی [۱]. این گروه، عدالت را شناختند و آن را [۱] منظور امام «ع» این است که فرار این گروه، در دلالت داشتن بر گمراهی آنان کافی است، و ضلالت در ساختمان اجتماع درد شدیدی محسوب می‌شود و فرار کردن این جمعیت گمراه، باعث درمان اجتماع از این درد می‌باشد. صفحه [۱۹۷] دیدند و شنیدند و بخاطر سپردند و دانستند که مردم نزد ما در حق برابند، در عین حال بسوی خودپرستی گریختند، خدا آنان را از رحمتش دور گرداند سوگند بخدا آنها از ستم فرار نکردند و به عدل و داد نپیوستند

ای مرد ماندها...

خطبه‌ای است که امام «ع» پس از یورش سفیان بن عوف به شهر انبار، ایراد کرده است. شهر انبار در ساحل شرقی فرات قرار دارد. معاویه بمنظور آنکه مردم عراق را بترساند سفیان بن عوف را به آن سامان روانه ساخت. علی «ع» به مردم چنین خطاب می‌کند: این برادر غامد است که سوارانش به شهر انبار رسیده و حسان بن حسان بکری را کشته‌اند و سواران شما را از مرزهای شهر دور کرده و مردان شایسته‌ای را از شما به خاک و خون کشیده‌اند. به من خبر رسیده که یکی از آنان بر یک زن مسلمان و یک زن ذمی وارد می‌شده و خلخال، النگو، گردن‌بند و گوشواره‌های او را می‌کنده و آن زن جز با گریه و زاری و درخواست بخشش، نمی‌توانسته از او جلوگیری کند. صفحه [۱۹۸] آنگاه لشکریان با غنیمت فراوانی باز گشته‌اند در حالیکه به هیچکدام زخمی نرسیده و خونی از آنان ریخته نشده است. راستی اگر مرد مسلمانی پس از این حادثه در اثر اندوه بمیرد نباید او را سرزنش کرد بلکه به مرگ سزاوار است. شگفتا بخدا قسم اجتماع آنان بر باطل و تفرقه شما در حق، دل را می‌میراند و غم و اندوه بیار می‌آورد. وای بر شما، دل‌هایتان از غم و اندوه پر باد. شما آماج تیر آنان قرار گرفته‌اید: به شما یورش می‌برند و شما حمله نمی‌کنید، با شما می‌جنگند و شما نمی‌جنگید و معصیت خدا را می‌کنند و شما خشنود هستید. اگر در تابستان شما را به جنگ با آنان فرمان دهم می‌گوئید اینک شدت گرما است به ما مهلت ده تا از شدت گرما کاسته شود، و اگر در زمستان شما را به نبرد با آنان دستور دهم می‌گوئید اکنون شدت سرما است به ما فرصت ده تا سرما برطرف گردد، همه‌ی اینها برای فرار از سرما و گرما است، بخدا قسم شما از شمشیر زودتر فرار خواهید کرد. ای مرد ماندهائی که مرد نیستید و عقلهای شما مانند عقل کودکان و پرده‌نشینان است، ای کاش شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم شناختنی که بخدا قسم پشیمانی و تأسف و اندوه بدنبال دارد خدا شما را بکشد که سینه‌ی مرا از خشم پر کردید و با نافرمانی و بی‌اعتنائی به من، رأی و اندیشه‌ام را تباه ساختید تا آنکه قریش گفتند: پسر ابو طالب صفحه [۱۹۹] مرد دلیری است ولی علم جنگ ندارد خدا پدرشان را بیامرزد آیا کدامیک از آنان نیرومندتر و سابقه‌دارتر از من در جنگ بودند؟ هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بودم که آماده‌ی جنگ شدم و اکنون زیاده از شصت سال از عمرم می‌گذرد، و لیکن کسی که فرمانش را نمی‌برند رأی و تدبیر ندارد

اگر با این شمشیرم بینی مؤمن را بزنم

سخنی از علی «ع»: اگر با این شمشیرم بینی مؤمن را بزنم که با من دشمن شود دشمنی نخواهد کرد، و اگر دنیا را دربست بر منافق سرازیر کنم تا مرا دوست داشته باشد، مرا دوست نخواهد داشت

آیا ندانسته سخن می‌گوئید

قسمتی از خطبه‌ای است که علی «ع» در ضمن آن اصحاب سهل انگار خود را سرزنش می‌کند: ای مردمی که بدنهایتان جمع و خواسته‌هایتان گوناگون است، سخن شما سنگهای سخت و محکم را نرم می‌کند و کار شما دشمنان را صفحه [۲۰۰] درباره‌ی شما به طمع می‌اندازد [۱]. دعوت کسیکه شما را خواند پذیرفته نشد و دل کسی که در حق شما رنج کشید آسایش نیافت آیا شما کدام خانه را بعد از خانه‌ی خود باز می‌دارید و به همراه کدام پیشوائی بعد از من به جنگ می‌روید؟ قسم بخدا، فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده‌اید. کسیکه به کمک شما رستگار شود با تیر بی‌نصیب‌تری به رستگاری نائل گردیده است بخدا سوگند صبح کردم در حالیکه سخن شما را تصدیق نمی‌کنم و در یاری شما طمع ندارم و دشمن را به سبب شما تهدید نمی‌کنم شما را چه می‌شود؟ در شما چیست؟ به چه چیز درمان می‌شوید؟ گروه دشمن مردمی مانند شما هستند آیا ندانسته سخن می‌گوئید و بدون پرهیزکاری در غفلتید و در غیر حق طمع دارید؟

شما را با فاسد ساختن خود اصلاح نمی‌کنم

علی «ع» در ضمن سخن دیگری نیز اصحاب سهل انگار خود را سرزنش می‌کند: [۱] یعنی سخن گفتن شما چنان است که سنگ را با آن سختی و استحکام می‌شکافد لیکن در اثر ضعف و سستی که در کار شما هست دشمن در شما طمع می‌کند. صفحه [۲۰۱] چقدر با شما مدارا کنم، مانند مدارا کردن با لباس کهنه و پاره‌ای که هرگاه یک طرف آن را بدوزند از طرف دیگر پاره می‌شود؟ آیا اگر دسته‌ای از لشکر شام به شما نزدیک شوند، هر یک از شما در خانه‌ی خود را بسته و مانند پنهان شدن سوسمار و کفتار در لانه‌های خود پنهان می‌شوید؟ بخدا سوگند ذلیل کسی است که شما او را یاری کنید بخدا قسم شما در میان خانه‌ها زیاد، اما زیر پرچم‌ها کم هستید. من به آنچه شما را اصلاح می‌کند و انحراف شما را به راستی مبدل مینماید دانا هستم، لیکن اصلاح شما را با فاسد ساختن خود روا نمی‌دانم

بنظر من باید صبر کرد

علی «ع» پس از آنکه جریر بن عبد الله بجلی را برای گرفتن بیعت بسوی معاویه فرستاد، اصحاب به آن حضرت پیشنهاد کردند که آماده‌ی نبرد گردد، حضرت فرمود: اگر من برای جنگ با مردم شام با اینکه جریر نزد آنان است آماده شوم، در حقیقت درب را بروی آنان بسته‌ام و آنان را از خوبی اگر آن را اراده کرده باشند باز داشته‌ام. بنظر من باید صبر کرد. صفحه [۲۰۲] من بینی و چشم این کار را زده‌ام [۱] و ظاهر و باطن آن را زیرورو کرده‌ام و چاره‌ای برای خود ندیدم جز آنکه بجنگم یا کافر گردم. [۲] او (عثمان) بر مردم حکومت می‌کرد و بدعت‌هایی پدید آورد و باعث گفتگو بین مردم شد، مردم هم حرف‌ها زدند آنگاه خشم کرده و او را دگرگون ساختند.

از سرزنش شما خسته شدم

قسمتی از خطبه‌ای است که امام «ع» آن را در زمینه وادار کردن اصحاب خود به جنگ با مردم شام، ایراد نموده است: اف بر شما، راستی من از سرزنش شما خسته شدم وقتی شما را به جنگ دشمن دعوت می‌کنم چشم‌هایتان دور می‌زنند، گویا در سختی مرگ و مستی غفلت قرار گرفته‌اید شما درست مانند شترانی هستید که ساربان‌هایشان آواره شده‌اند، هرگاه از طرفی جمع می‌شوند از سوی دیگر پراکنده می‌گردند با شما حيله می‌کنند و شما حيله [۱] این جمله مثل معروفی است که عرب در زمینه کنجکاوی در بحث و اندیشه بکار می‌برد. [۲] منظور از کفر در اینجا گناه است زیرا ترک جنگ، بی‌اعتنائی به نهی از منکر است و این خود گناه محسوب می‌شود. صفحه [۲۰۳] نمی‌کنید. شهرهای شما را تصرف می‌کنند و شما خشمگین نمی‌شوید. دشمن به خواب

نمی‌رود و شما در غفلت و فراموشی هستید . بخدا قسم کسانی که دست از یاری یکدیگر بردارند شکست خورده‌اند سوگند بخدا گمان می‌کنم اگر جنگ شدت یابد و آتش مرگ شعله‌ور گردد شما مانند جدا شدن سر از بدن ، از پسر ابو طالب جدا خواهید شد . بخدا قسم کسی که دشمن را بر خودش مسلط کند تا گوشتش را از استخوان جدا کند و استخوانش را درهم بشکند و پوستش را بشکافد ، چنین کسی ناتوان و قلبش ضعیف است . ای شنونده اگر می‌خواهی تو نیز چنین باش [۱] . اما من بخدا قسم پیش از آنکه این موقعیت را به دشمن بدهم چنان با شمشیرهای مشرفی به او می‌زنم که ریزه استخوانهای سرش پیرد ، آنگاه خدا هر چه خواست انجام می‌دهد

بقای حکومت

قسمتی از خطبه‌ای است که امام «ع» آن را در صفین ایراد کرده است : [۱] ممکن است این جمله خطاب به هر کسی باشد که دشمن را بر خود مسلط می‌کند . بعضی می‌گویند طرف خطاب ، اشعث بن قیس است ، او هنگامی که به علی «ع» گفت : « چرا کار عثمان را نکردی » امام «ع» با این جمله به او پاسخ گفت . صفحه [۲۰۴] پس از سپاس و درود ، خداوند به سبب حکومت من بر شما ، حقی برای من بر شما قرار داده است ، و چنانکه من بر شما حق دارم شما نیز بر من حق دارید . حق بهنگام توصیف ، گسترده‌ترین چیز و موقع انصاف ، تنگ‌ترین چیز است . برای هیچکس حقی بر دیگری نیست جز آنکه دیگری بر او حقی دارد ، و بر کسی حقی نیست مگر آنکه برای او حقی می‌باشد . آنگاه خداوند از جمله حقوق خود ، حقوقی را برای بعضی مردم بر بعض دیگر واجب کرده و آن حقوق را در حالات گوناگون برابر ساخته است . بعضی از آنها انگیزه بعضی دیگر است و بعضی لازم شمرده نمی‌شود مگر به سبب بعض دیگر . و بزرگترین حقی که خداوند واجب کرده ، حق حاکم بر رعیت و حق رعیت بر حاکم است . بنابراین رعیت جز به شایستگی حکمرانان شایسته نمی‌شود و حکمرانان جز به استقامت رعیت شایسته نمی‌گردند ، پس هرگاه رعیت حق حاکم را ادا کرد و حاکم نیز حق رعیت را ادا نمود ، حقیقت میان آنان عزیز می‌گردد و نشانه‌های عدالت برپا می‌شود و بر اثر آن روزگار اصلاح می‌شود و در بقای حکومت امید می‌رود و طمع دشمنان به نابودی می‌گراید . و اگر رعیت بر حاکم چیره شد یا حاکم به رعیت ستم کرد آنگاه اختلاف کلمه بروز می‌کند و نشانه‌های ظلم آشکار می‌گردد ، به خواسته‌های نفسانی عمل می‌شود و احکام تعطیل می‌گردد و بیماریهای افراد فراوان می‌شود ، هیچکس برای حق عظیمی که تعطیل صفحه [۲۰۵] شده و باطل بزرگی که انجام می‌شود احساس نگرانی نمی‌کند اینجا است که نیکوکاران خوار و بدکاران عزیز می‌گردند . آدمی هر چند مقام و مرتبه‌اش بزرگ باشد بالاتر از این نیست که در حقی که خدا بر او واجب نموده به کمک دیگران نیازمند نباشد ، و انسان هر چند در دیده‌ها کوچک باشد و مردم او را خرد بشمارند چنان نیست که نتواند دیگران را در این زمینه مساعدت کند یا دیگران به او کمک نمایند . در اینجا یکی از اصحاب امام «ع» در ضمن سخنانی طولانی آن حضرت را بسیار ستایش نمود و پیروی و فرمانبرداری خود را اعلام کرد . بدنبال آن ، حضرت به این سخنان زیبا زبان گشود : پست‌ترین حالات زمامداران از نظر مردم شایسته ، این است که گمان خودستایی به آنان برده شود و کارشان بر تکبر و غرور حمل گردد . راستی من دوست ندارم در خیال شما راه یابد که من ستودن و شنیدن ستایش را دوست دارم . شکر خدای را که چنین نیستم ، بنابراین سخنانی که با گردنکشان می‌گویند با من مگوئید و آنچه را از مردم خشمگین خودداری کرده و پنهان میدارند از من پنهان مدارید و با مدارات و تملق با من معاشرت مکنید و تصور نکنید اگر درباره حقی با من گفتگو شود بر من سنگین است ، زیرا کسیکه سخن حق یا صفحه [۲۰۶] پیشنهاد عدالت برای او دشوار باشد ، عمل بحق و عدالت برای او مشکل‌تر خواهد بود . پس هرگز از حقگوئی یا مشورت عادلانه خودداری مکنید ، زیرا من پیش خودم بالاتر نیستم از اینکه خطا کنم .

صلح بهتر است

هنگامی که اصحاب علی «ع» در وقعه‌ی صفین تأخیر اجازه حضرت را به جنگ ، مورد اعتراض قرار دادند ، علی «ع» این سخن را ایراد فرمود : اما اینکه می‌گوئید : آیا درنگ کردن من به خاطر ترس از کشته شدن است ؟ بخدا قسم باکی ندارم بسوی مرگ رهسپار شوم یا مرگ بسوی من بیاید و اما اینکه می‌گوئید درباره مردم شام تردید دارم به خدا سوگند هرگز یک روز جنگ را به تأخیر نیانداختم مگر آنکه می‌خواهم گروهی به من ملحق شده و بوسیله من هدایت گردند و به نور من راه یابند . و این نزد من بهتر است از اینکه آن گروه را در حال گمراهی بکشم هر چند آنان با گناهان خویش باز می‌گردند .

یک سفارش ارزنده

علی «ع» در حادثه صفین پیش از ملاقات با دشمن ، لشکرش را چنین سفارش می‌کند : صفحه [۲۰۷] با آنها نجنگید تا جنگ را آغاز کنند ، زیرا شکر خدای را شما دارای حجت هستید ، اگر آنان را رها کنید تا آنها جنگ را شروع کنند شما حجت دیگری به زیان آنان خواهید داشت . اگر بخواست خدا شکست روی داد ، گریخته را نکشید و به درمانده کاری نداشته باشید و زخمی را از پای در نیاورید و زنان را اگر چه به ناموس شما دشنام دهند و فرماندهان شما را ناسزا گویند با اذیت و آزار تحریک نکنید

خدایا پیروزی یافته را از ستمگری دور گردان

هنگامی که تصمیم گرفت با مردم شام در صفین روبرو شود چنین فرمود : بارخدایا ، ای پروردگار این زمینی که آن را اقامتگاه مردم و محل رفت و آمد حشرات و چهارپایان و حیواناتی که بشمار نمی‌آیند از آنها که دیده می‌شوند و آنها که دیده نمی‌شوند قرار دادی ای پروردگار کوههای استواری که آنها را میخهای زمین و تکیه‌گاه مخلوقات گردانیدی [۱] اگر ما را بر دشمن پیروز ساختی ستمگری را از ما دور [۱] یعنی کوهها را پناهگاه مردم قرار دادی که هنگام پیش آمدن غارتها در بیابان به آن پناهنده می‌شوند ، و همانطور که کوههای محکم پناهگاه انسان است پناهگاه حیوانات نیز می‌باشد . صفحه [۲۰۸] گردان و ما را بر حق و حقیقت استوار کن ، و اگر آنان را بر ما چیره کردی شهادت را روزی ما کن و ما را از تبهکاری محفوظ دار

خدایا میان ما و آنان را اصلاح کن

چون مردم شام در وقعه صفین به علی «ع» دشنام میدادند ، گروهی از اصحاب علی «ع» نیز به منظور پاسخ ، به آنها ناسزا می‌گفتند ، علی «ع» به اصحاب خود فرمود : من دوست ندارم شما دشنام دهید ، شما اگر اعمال آنان را توصیف کنید و حالشان را بخاطر بیاورید سخن بهتری گفته‌اید و عذر رساتری دارید ، بجای اینکه به آنان دشنام دهید بگوئید : خدایا خونهای ما و خونهای آنان را از ریختن حفظ کن و میان ما و آنان را اصلاح نما و آنان را از گمراهی رهبری کن تا آنکه به حق نادان است آن را بشناسد و آنکه شیفته گمراهی و دشمنی است دست از آن بردارد و باز گردد .

با زبانهای آنان سخن گفت

علی «ع» در یکی از خطبه‌هایش چنین می‌گوید : صفحه [۲۰۹] آنها در کار خود به شیطان اعتماد کردند و شیطان آنان را در دام خود قرار داد و در سینه‌هایشان تخم کرد و جوجه گذاشت و در دامنشان تربیت یافت ، از این رو با چشمهای آنان نگاه کرد و با زبانهایشان سخن گفت . پس آنان را بر مرکب گمراهی سوار کرد و زشت‌ترین گناهان را در نظرشان زینت داد . کارهای آنان

مانند کار کسی بود که شیطان او را در قدرت خود شریک ساخته و به زبان وی سخن باطل میگوید .

آنان را بر مردم حکومت دادند

شخصی از امام «ع» از احادیث ساختگی و خبرهای مختلفی که در دسترس مردم است سؤال کرد . امام «ع» در پاسخ وی سخنانی ایراد کرد ، در ضمن فرمود : البته حق و باطل و راست و دروغ در دسترس مردم می باشد . خداوند از منافقان بتو خبر داده و آنان را برای تو توصیف کرده است . منافقان بعد از پیامبر «ص» باقی ماندند و به پیشوایان ضلالت و به آنانکه مردم را به وسیله دروغ و بهتان بسوی آتش می خواندند نزدیک شدند و کارها را بدست آنان سپردند و آنها را بر مردم حکومت دادند و بوسیله آنان دنیا را خوردند . البته مردم با زمامداران همراهند مگر آنان را که خدا نگاه داشته است صفحه [۲۱۰]

دو دسته

علی «ع» درباره دوستان و دشمنان خود می گوید : بزودی دو دسته درباره من هلاک خواهند شد : یکی دوستی که در اثر افراط در محبت به باطل میگراید ، و دیگر دشمنی که به سبب تجاوز از عداوت به باطل رهسپار می گردد . بهترین مردم درباره من کسانی هستند که میانه‌رو می باشند ، پس با آنان همراه باشید و از اکثریت پیروی ننمائید زیرا دست خدا با جماعت است در مورد دیگری درباره این گروه می گوید : دو کس درباره من هلاک شدند : دوستی که در محبت خود افراط کند و دشمنی که در عداوتش زیاده‌روی نماید . سهل بن حنیف انصاری از بزرگترین یاران امام «ع» بشمار میرفت . او پس از آنکه به همراه حضرت از جنگ صفین بازگشت در کوفه وفات کرد . علی «ع» پس از مرگ وی فرمود : اگر کوهی مرا دوست داشته باشد درهم فرو خواهد ریخت صفحه [۲۱۱]

پیشوایان دادگر

علاء بن زیاد حارثی از اصحاب علی «ع» به شمار میرفت . هنگامی که علی «ع» در بصره به عیادت او آمد و وسعت خانه‌اش را دید به او فرمود : تو با این خانه وسیع در دنیا چه کردی ؟ در حالی که به چنین خانه‌ای در آخرت نیازمندتری ؟ آری اگر بخواهی بوسیله این خانه به آخرت نائل گردی به اینکه در آن از مهمان پذیرائی کنی و با خویشاوندان در آن ارتباط داشته باشی و حقوق را آنچنان که لازم است از آن آشکار سازی ، در این صورت بوسیله آن به آخرت رسیده‌ای علاء به آن حضرت عرض کرد : یا امیر المؤمنین ، از برادرم عاصم بن زیاد بتو شکایت می کنم . امام «ع» فرمود : چرا ؟ گفت : عبائی پوشیده و از دنیا دست کشیده است . حضرت فرمود : او را نزد من بیاورید ، وقتی آمد حضرت فرمود : ای دشمنک خود ، پلید ناپاک ترا سرگردان کرده ، آیا به زن و فرزندان رحم نکردی ؟ آیا فکر می کنی خدا چیزهای پاک را برای تو حلال کرده و دوست ندارد تو از آنها استفاده کنی تو در برابر خدا از این صفحه [۲۱۲] پست تری [۱] . عاصم گفت : یا امیر المؤمنین ، این تو هستی که لباس خشن و خوراکی سخت است امام «ع» فرمود : وای بر تو ، من مانند تو نیستم . خداوند بر پیشوایان دادگر لازم دانسته که خود را با مردم ناتوان تطبیق دهند تا فقیر را رنج فقر نگران نسازد .

اگر هفت اقلیم را به من بدهند...

هنگامی که عقیل برادر علی «ع» تهی دست گردید و از آن حضرت درخواست بخشش نمود ، علی «ع» در زمینه‌ی نگهداری اموال عموم ، در ضمن سخن زیبایی ، خود را چنین توصیف کرد : بخدا قسم اگر شب را به بیداری روی خار سعدان سپری کنم و

مرا در غلها بسته و به زمین بکشند نزد من بهتر است از اینکه خدا و پیامبرش را روز قیامت ملاقات کنم در حالیکه به بعضی از بندگان ستم نموده و چیزی از مال دنیا را غصب کرده باشم. [۱] این سخن میرساند که خوبیهای دنیا مادامیکه از آنها سوء استفاده نشود طبعاً انسان را از خدا دور نمی کند. صفحه [۲۱۳] سوگند بخدا، اگر هفت اقلیم را با هر چه زیر آسمانهای آنها است به من بدهند که خدا را درباره مورچه‌ای که پوست جوی از آن برابیم نافرمانی کنم، نخواهم کرد. راستی دنیای شما نزد من پست‌تر از برگی است که در دهان ملخی قرار گرفته و آن را می جود علی را با نعمت فناپذیر و لذت تمام شدنی چکار؟ از خواب عقل، و زشتی لغزش‌ها بخدا پناه میبریم و از او کمک می‌خواهیم.

بادهای تند آن را نمی‌جنابند

سخنی از علی «ع» که در حکم خطبه است: من مانند کوه بودم که بادهای شکننده و تند آن را نمی‌جنابند و از جا نمی‌کند: هیچکس از من عیب و نقصی نگرفته است. ذلیل نزد من عزیز است تا آنگاه که حق او را بستانم و نیرومند نزد من ناتوان است تا وقتی که حق را از او بگیرم

پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده

به قسمتی از خطبه معروف شقشقیه توجه کنید: صفحه [۲۱۴] تا آنکه سومین نفر از آن گروه (یعنی عثمان) در حالیکه پهلویهای خود را باد کرده بود پیا خاست و فرزندان پدرش با او همدست شدند و مانند شتری که گیاه بهار را می‌خورد، مال خدا را می‌خورند، تا بالاخره رفتارش کار او را ساخت و پرخوریش او را برو در انداخت. آنگاه چیزی مرا به وحشت نیانداخت مگر اینکه مردم از هر طرف بسوی من هجوم آوردند بطوریکه حسن و حسین پایمال گردیدند و دو طرف جامه‌ام پاره شد و سرانجام مانند گله گوسفندی که در جایگاه خود قرار گرفته است دور من اجتماع کردند. هنگامی که من به کار خلافت مشغول شدم، گروهی بیعت مرا شکستند و جمعی از دین خارج شدند و برخی انحراف یافتند [۱] گویا سخن خدا را نشنیده‌اند که می‌گوید: «این سرای آخرت را برای کسانی که در زمین سرکشی و فساد می‌خواهند قرار می‌دهیم و عاقبت برای پرهیزکاران است. ۲ آری بخدا قسم آن را شنیده و بخاطر سپرده‌اند لیکن دنیا در نظر آنان زینت یافته و زیورش آنان را بخود جلب نموده است. آگاه باشید، قسم به آن کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر گروه (بیعت کنندگان) حاضر نمی‌شدند و به وجود [۱] کسانی که نقض بیعت نمودند اصحاب جمل، و گروهی که از دین خارج شدند خوارج نهروان، و انحراف یافتگان، اصحاب صفین بودند. (۲) سوره قصص آیه ۸۳. صفحه [۲۱۵] پشتیبان، حجت برقرار نمی‌شد و خدا با دانشمندان عهد نمی‌کرد که به پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده راضی نگردند، ریسمان خلافت را بر پشتش میانداختم و آخر آن را به کاسه‌ی اولش سیراب می‌کردم، آنگاه در می‌یافتید که این دنیای شما نزد من ناچیزتر از عطسه‌ی بز ماده است.

نیرنگ بازان

علی «ع» درباره مکر و حيله سخن می‌گوید: وفا با راستی همراه است و من هیچ سپری را نگهدارنده‌تر از آن نمی‌دانم. کسیکه میدانند باز گشتش چگونه است مکر نمی‌کند. ما در زمانی واقع شده‌ایم که بیشتر مردم آن، نیرنگ را زیرکی تلقی کرده‌اند و افراد نادان، آنان را به حسن اندیشه نسبت می‌دهند. راستی نیرنگ بازان چه سودی می‌برند؟ خدا آنان را بکشد بسا شخص زیرک و کاردان راه حيله را می‌داند لیکن امر و نهی خدا مانع او می‌شود و با وجود اینکه نیرنگ را دیده و توانائی آنرا دارد آنرا ترک می‌کند، اما کسی که در دین باکی ندارد از این فرصت استفاده می‌کند [۱]. [۱] علی «ع» می‌گوید: مردم این زمان نیرنگ را

از زیرکی و حسن اندیشه می‌دانند و این گمانی بیجا است ، اما شخص زیرک و کارداران گاهی در رسیدن به هدف راه حيله صفحه [۲۱۶]

تو و برادر انسانیت

قسمتی از وصایای امام «ع» که پس از مراجعت از صفین به فرزندش حسن «ع» نوشته است : ای پسرک من ، خویشان را در آنچه میان تو و دیگران است میزان قرار ده ، پس آنچه را برای خود دوست می‌داری برای دیگران دوست بدار ، و آنچه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگران می‌پسند ، و چنانکه دوست نداری بتو ستم شود تو نیز ستم مکن ، و همانطور که می‌خواهی بتو خوبی شود تو نیز نیکی کن ، و آنچه را از دیگران زشت می‌دانی از خود زشت بشمار و به آنچه از جانب خود برای مردم خشنود می‌شوی به همان چیز از مردم راضی باش ، و آنچه نمی‌دانی مگو هر چند دانستی‌های تو کم باشد ، و به آنچه دوست نداری درباره تو گفته شود زبان مگشای . ای پسرک من ، بر حذر باش از اینکه به دل‌بستگی و اعتماد دنیاپرستان و حمله بردن آنان بر سر دنیا ، فریب بخوری ، زیرا خداوند ترا از آن خبر داده است ، و دنیا خود را برای تو وصف کرده و بدیهایش را برای تو آشکار ساخته است . دنیاپرستان سگهای فریاد کننده و را میداند ولی امر و نهی خدا او را از بکار بدن حيله باز می‌دارد ، ازین رو با اینکه توانائی نیرنگ را دارد از ترس خدا و بازداشت در برابر او آن را ترک می‌کند صفحه [۲۱۷] درندگان وحشی هستند ، بعضی بر سر بعضی فریاد می‌کشند ، نیرومند آنها ناتوانشان را می‌خورد و بزرگشان بر کوچکشان پیروز می‌شود . بدان ای پسرک من ، هر کس مرکوبش شب و روز باشد ، هر چند ایستاده باشد او را می‌برند و اگر چه در استراحت و آرامش باشد راه می‌پیماید . خویشان را از هر پستی و فرومایگی گرامی دار هر چند ترا به آرزوهای نائل گرداند ، زیرا تو هرگز در برابر آنچه از خود صرف می‌کنی عوض نخواهی یافت ، و بنده دیگری مباش در حالیکه خدا ترا آزاد قرار داده است . آیا خیری که از راه شر میرسد و گشایشی که بسختی حاصل می‌گردد چه خوبی دارد ؟ [۱] با نیکوکاران هم‌نشین باش تا از آنان باشی و بدکاران را رها کن تا از آنها جدا باشی . حرام ، بد خوراکی است و ستم بر ناتوان زشت‌ترین ستم است . اگر برادرت از تو قطع کرد تو خود را بر پیوستگی با او وادار کن و اگر از تو اعراض کرد با او دوستی و مهربانی نما و اگر نسبت بتو بخل ورزید به او بخشش کن و اگر از تو دوری کرد به او نزدیک شو و اگر با تو سختی کرد با او نرم باش و اگر درباره‌ی تو گناهی مرتکب شد [۱] یعنی چیزی را که مردم نیکو می‌دانند و از طریق شر به آن نائل می‌شوند چه خوبی دارد ، زیرا اگر راه آن شر است چگونه میتوان آنرا خیر نامید ؟ صفحه [۲۱۸] معذورش دار آنچنانکه گویا او بتو بخشش کرده است . با کسیکه بتو درشتی کرده نرم باش زیرا بزودی نسبت بتو نرمی میکند ، و دشمن خود را با نیکی و احسان مجازات کن ، و اگر خواستی از برادرت قطع کنی مقداری از ارتباط خود را باقی بگذار تا اگر روزی از روزها خواست به آن باز گردد بتواند . و هر کس بتو گمان نیک برد گمانش را تصدیق کن . و هرگز بخاطر اعتماد به آنچه میان تو و برادرت می‌باشد حق برادرت را ضایع مکن ، زیرا کسی که حق او را تباہ ساخته‌ای برادر تو نیست . و نباید برادرت در بریدن از تو و بدی کردن ، نیرومندتر از تو در حفظ ارتباط و احسان باشد [۱] و پاداش کسی که ترا شادمان ساخته آن نیست که با او بدرفتاری کنی . چه زشت است فروتنی بهنگام نیازمندی ، و ستم بهنگام بی‌نیازی اگر نسبت به آنچه از دست رفته نگران هستی پس نسبت به آنچه بتو نرسیده نگران باش . و به آنچه بوده بر آنچه نبوده استدلال کن زیرا امور مانند یکدیگرند . و از کسانی مباش که موعظه به آنان سود نمی‌رساند ، مگر هنگامی که در آزدن آنان بکوشی . [۱] یعنی اگر برادرت اسباب قطع رابطه را فراهم کرد تو عوامل ارتباط را آماده کن تا محبت و دوستی غالب گردد ، و صحیح نیست که برادرت در ایجاد عوامل قطع رابطه ، نیرومندتر از تو در ایجاد عوامل ارتباط باشد . این رساترین سخن در زمینه لزوم حفظ روابط اجتماعی است . صفحه [۲۱۹] هر که اعتدال را از دست داد از حق منحرف گردید . دوست کسی است که نهان او راست باشد . چه بسا نزدیکی که از دور هم دورتر است و بسا دوری که از

نزدیک هم نزدیکتر است . غریب کسی است که دوست نداشته باشد . پیش از راه از رفیق و پیش از خانه از همسایه بپرس . هرگاه زمامدار تغییر کند زمانه دگرگون میشود

به سخنم گوش فرا دهید ...

علی «ع» هنگامی که به اردوگاه خوارج رفت به آنان چنین خطاب کرد: آیا همه شما در صفین با ما حاضر بودید؟ در پاسخ گفتند: بعضی از ما حاضر بوده و برخی حاضر نبوده‌ایم. علی «ع» فرمود: پس دو دسته شوید، کسانی که در صفین حاضر بوده‌اند یک دسته و آنانکه حاضر نبوده‌اند دسته‌ی دیگر شوند تا با هر کدام سخن خودشان را بگویم. آنگاه ندا در داد: از سخن گفتن خودداری کنید و به سخنم گوش فرا دهید و دل‌های خود را به من متوجه سازید، و اگر از کسی گواهی خواستم به همان اندازه که اطلاع دارد سخن بگوید. سپس با آنان سخنان زیادی گفت، از جمله فرمود: صفحه [۲۲۰] آیا هنگامی که (اهل شام) از روی مکر و نیرنگ و خدعه و حيله، قرآن‌ها را بر نیزه‌ها بالا بردند نگفتید اینها برادران ما و اهل دعوت ما هستند که از ما درخواست ترک جنگ کرده و به کتاب خداوند سبحان آرامش جسته‌اند و مصلحت است که درخواستشان پذیرفته شود و غم و اندوهشان برطرف گردد؟ آنگاه من به شما گفتم: این کاری است که ظاهرش ایمان و باطنش دشمنی و اولش مهربانی و آخرش پشیمانی است، روش خود را دنبال کنید و برایی که می‌رفتید ادامه دهید و بصدای فریاد کننده توجه نکنید که اگر درخواست او پذیرفته شود گمراه می‌کند و اگر رها شود ذلیل و خوار می‌گردد؟ ولی اینکار انجام گرفت و دیدم شما بر آن اقدام و کوشش نمودید. بخدا قسم اگر از پذیرفتن حکومت حکمین امتناع کرده بودم هیچ واجبی از آن بر من لازم نمی‌شد و خداوند گناه امتناع آن را بر من بار نمی‌کرد و بخدا سوگند اگر به آن اقدام می‌کردم سزاوار بودم که از من پیروی شود، و کتاب خدا با من است، از روزی که با آن مصاحبت کرده‌ام از آن جدا نشده‌ام ما با پیامبر خدا «ص» بودیم و قتل و خونریزی میان پدران، فرزندان، برادران و خویشاوندان دور میزد و ما در برابر مصیبت‌ها و سختی‌ها، به ایمان و اقدام بحق و تحمل درد زخمها میافزودیم. ولی امروز در اثر انحراف و اشتباه و تأویلی که در اسلام داخل شده است با برادران مسلمان خود می‌جنگیم. پس اگر وسیله‌ای که خداوند به سبب آن پراکندگی ما را جمع آوری کند، صفحه [۲۲۱] بدست آوریم و بر اثر آن به آنچه که میان ما باقی است نزدیک شدیم، البته مورد رغبت خواهد بود و از غیر آن خودداری خواهیم کرد با اینکه حق را میدیدند آنرا رها کردند قسمتی است از سخنان امام «ع» که در ضمن آن اشتباه خوارج را آشکار ساخته و رأی حکمین را نقض می‌کند: اگر گمان می‌کنید من خطا کرده و گمراه شده‌ام پس چرا عموم امت محمد «ص» را به گمراهی من گمراه می‌دانید و آنان را به خطای من مؤاخذه می‌کنید و به گناه من تکفیرشان می‌نمائید؟ شمشیرهای خود را بر دوشها گرفته و به جاهای سلامت و بیماری فرود می‌آورید و گناهکار را با بیگناه خلط میکنید. ای بی‌پدرها، من نه شری بجا آوردم و نه شما را در کارتان فریب دادم و نه شما را به اشتباه انداختم، این رأی خودتان بود که آن دو مرد [۱] را انتخاب نمودید و ما هم از آنان پیمان گرفتیم که از قرآن تجاوز نکنند، ولی آنها گمراه شدند و با اینکه حق را میدیدند آنرا رها کردند، زیرا ظلم و ستم خواسته آنها بود که به آن اقدام نمودند، در حالیکه قبلاً [۱] منظور ابو موسی و عمرو عاص هستند. صفحه [۲۲۲] بر آنها شرط کرده بودیم که بر اساس عدالت و ایستادگی بر حق حکم کنند ولی بدراستی و حکم ستمگرانه آنها میان ما و آنان جدائی انداخت.

من شما را میترسانم

خطبه‌ای است که علی «ع» در ضمن آن اهل نهروان [۱] را قبل از شروع به جنگ تحذیر کرده است: من شما را می‌ترسانم از اینکه صبح کنید در حالی که بدون داشتن دلیلی از پروردگار خود و بدون آنکه برهان روشنی با شما باشد، در میان این نهر و در

پستی‌های این زمین گود افتاده باشید: راستی دنیا شما را پرتاب کرده و سرنوشت به دامتان انداخته است [۲]. من شما را مکرر از این حکومت نهی کردم، اما شما مانند مخالفان ستیزه‌جو، از پذیرفتن سخنم امتناع نمودید. سرانجام من از رأی خود منصرف شده و به خواسته شما عمل کردم. شما گروهی سبک‌سر و احمق هستید. ای [۱] نهروان اسم موضعی است که در نزدیکی نهری نزدیک کوفه قرار دارد. [۲] منظور این است که شما در راه پر پیچ و تاب از گمراهی قرار گرفته‌اید بطوریکه راهی بسوی یقین نخواهید یافت و مانند کسی هستید که دنیا او را پرتاب کرده است و شما آنچنان در قید هلاکت هستید که قدرت فرار نخواهید داشت. صفحه [۲۲۳] بی‌پدرها من شری بجا نیاوردم و زیان شما را نخواستم.

کجا هستند عمالقه؟

قسمتی از خطبه‌ای است که امام «ع» آنرا در کوفه برای مردم ایراد کرده است. او در این حال بر بالای سنگی که آن را جعده بن هبیره مخزومی برای حضرت نصب کرد، ایستاده بود. جبه‌ای پشمین به تن داشت و بند شمشیر و کفش پایش از برگ درخت خرما بود: ای بندگان خدا، شما را به پرهیزکاری و ترس از خدا سفارش می‌کنم، خدائی که بشما لباس آراسته پوشانید و وسایل زندگی را برایتان کامل گردانید. اگر کسی برای بقاء وسیله‌ای داشت یا برای جلوگیری از مرگ راهی می‌یافت همانا او سلیمان بن داود «ع» بود که علاوه بر نبوت و مقام عظیم بر جن و انس تسلط داشت. هنگامی که روزی خود را بطور کامل دریافت کرد و مدت زندگانش را بپایان رسانید، کمان‌های فنا او را با تیرهای مرگ هدف قرار دادند و شهرها از او خالی گردید و خانه‌ها تهی ماند و گروهی دیگر آنرا به میراث بردند. راستی برای شما در قرنهای گذشته عبرتی است کجا هستند عمالقه و فرزندان عمالقه؟ کجا هستند فراعنه و صفحه [۲۲۴] فرزندان فراعنه؟ کجا هستند مردم شهرهای رس که پیامبران را کشتند و احکام انبیاء را خاموش کردند و روش گردنکشان را زنده ساختند؟ کجا هستند کسانی که سپاهها را رهبری کردند و هزاران نفر را شکست دادند و سپاهها گرد آورده و شهرها بنا کردند؟

کجاست عمار؟

به قسمت دیگری از همین خطبه توجه کنید: آگاه باشید، آنچه از دنیا روی آورده بود اینک پشت کرده، و آنچه پشت کرده بود هم اکنون روی آورده است، و بندگان نیکوکار خدا عازم کوچ کردن شدند برادران ما که خونهایشان در جنگ صفین ریخته شد، چه زبانی بردند از اینکه امروزه زنده نیستند تا غصه‌ها بخود راه داده و آب تیره بیاشامند؟ کجا هستند برادران من که راه درست پیش گرفتند و بر حق و حقیقت درگذشتند؟ کجا است عمار؟ کجا است ابن تیهان؟ کجا است ذوالشهادتین؟ [۱] کجا هستند امثال اینان [۱] عمار پسر یاسر و همان کسی است که در آغاز دعوت اسلام، او و برادر و پدر و مادرش را شکنجه دادند. ابن تیهان، ابو الهیثم مالک بن تیهان از بزرگان صحابه است، و ذوالشهادتین، خزیمه بن ثابت انصاری است. این سه نفر در وقعه صفین حاضر شده و به شهادت نائل گردیدند. صفحه [۲۲۵] از برادرانشان که با هم بر مرگ پیمان بستند و سرهایشان برای تبهکاران فرستاده شد؟

خودبینی، تعصب، ستمگری

قسمتی از خطبه مفصلی است که بنام «قاصعه» [۱] خوانده می‌شود: مانند (قابیل) مباحثید که بدون آنکه خداوند فضیلتی در او قرار داده باشد بر پسر مادرش تکبر ورزید و در اثر حسد به خودبینی گرائید و آتش خشم در دل او تعصب را شعله‌ور ساخت و شیطان باد تکبر را در بینی او دمید و بدنبال آن خداوند او را از پشیمانی برخوردار نمود. پس از تکبر توأم با تعصب و خودبینی

جاهلیت از خدا بترسید از خدا بترسید ، زیرا آن دمیدن گاههای شیطان است که بوسیله آن ملل گذشته و پیشینیان را فریب داده است . از افراد بد که به نیکی خوانده می‌شوند پیروی مکنید که آنان کسانی هستند که شما آب تیره‌شان را با آب صاف خود نوشیده و باطلشان را در حق خود داخل ساختید . آنها اساس گناه هستند که شیطان آنان را مرکب گمراهی و سپاه خودش قرار داده تا بوسیله آنها [۱] وجه تسمیه این خطبه به قاصعه بخاطر آنست که علی « ع » در این خطبه ، گردنکشان و ستمگران را تحقیر کرده است و « قصع » بمعنی تحقیر کردن است . صفحه [۲۲۶] بر مردم چیره شود و آنها را برای خود مترجم گرفته تا بمنظور ربودن افکار شما و ورود در چشمها و دمیدن در گوشه‌ایان به زبان آنها سخن بگوید ، روی این اصل شما را هدف تیر و جای پا و دستگیره خود قرار داده است . پس شما از کیفر خدا که به ملل متکبر و خودخواه پیش از شما رسیده عبرت بگیرید و از جایگاههای چهره‌ها و محل افتادن پهلوهایشان (یعنی از قبرها) پند بیاموزید و از چیزهایی که ایجاد کننده تکبر است بخدا پناه ببرید چنانکه از حوادث ناگوار روزگار به او پناهنده می‌شوید من نظر کردم هیچیک از جهانیان را نیافتم که بدون علتی که اشتباهکاری نادانان را در بر دارد یا دلیلی که به افکار بیخردان می‌چسبد ، برای چیزی از چیزها تعصب نشان دهد ، تنها شما هستید که برای امری که علت و سبب آن معلوم نیست اظهار تعصب می‌کنید ، اما شیطان برای اصل خود بر آدم تعصب نمود و او را در خلقتش سرزنش کرد و گفت : « من از آتشم و تو از گلی » اما ثروتمندان و خوشگذرانان ملتها از جهت نعمتها تعصب بخرج دادند پس گفتند : « ما اموال و اولاد بیشتری داریم و معذب نخواهیم بود » ۱ . اگر چاره‌ای جز تعصب نیست باید تعصب شما برای خصلتهای پسندیده و کارهای شایسته و امور نیک باشد : خصلتها و کارهایی که بزرگان و دلیران به وسیله اخلاق پسندیده و عقلهای عظیم در آن بر (۲) سوره سبا آیه ۳۵ . صفحه [۲۲۷] یکدیگر برتری می‌جویند . پس برای خصلتهای ستوده از قبیل : حفظ حق همسایه ، وفای به عهد ، پیروی از نیکوکاران ، نافرمانی گردنکشان ، خودداری از ستم ، بزرگ شمردن خونریزی ، انصاف با مردم ، فرو بردن خشم و دوری جستن از تبهکاری در زمین ، تعصب به خرج دهید ، و از کیفرهایی که در اثر بدرفتاری و اعمال ناپسند بر ملل پیش از شما فرود آمده بترسید و خوبی و بدی حالات آنان را بخاطر بیاورید و بترسید از اینکه مانند آنها باشید . آگاه باشید خداوند مرا به جنگ با ستمگران و پیمان‌شکنان و فسادگران در زمین فرمان داده است . من با پیمان‌شکنان مبارزه کردم و با انحراف یافتگان جهاد نمودم و آنان را که از دین خارج شدند ذلیل و خوار گردانیدم . اما از شیطان گودال [۱] بوسیله صدای وحشتناکی که در اثر آن ، طپش قلب و لرزش سینه‌اش را شنیدم ، بی‌نیاز گردیدم . اگر خداوند در یورش بر بقیه‌ی ستمگران اجازه دهد آنان را هلاک ساخته و دولت را از آنها میگیرم مگر کسانی که در اطراف شهرها پراکنده شوند . من از گروهی هستم که آنان را ملامت سرزنش کننده‌ای در راه خدا باز نمی‌دارد : سیمای آنان سیمای راستگویان و سخنانشان سخن [۱] شیطان گودال ، یکی از روسای خوارج بود که او را ذوالثدیه می‌گفتند و او را در گودالی کشته یافتند . صفحه [۲۲۸] نیکوکاران است . آباد کننده شب [۱] و نشانه و راهنمای روز هستند . تکبر ، سرفرازی ، فساد و خیانت نمی‌کنند . دل‌هایشان در بهشت و بدن‌هایشان مشغول کار است .

دنيا از پی شما پیچیده میشود

علی « ع » هنگامیکه حکومت مصر را به محمد بن ابی بکر واگذار کرد عهدنامه‌ای به او نوشت . علی « ع » در این عهدنامه حالات دنیا را یادآور می‌شود و با جالب‌ترین بیانی که بقلم یک شخصیت فوق‌العاده جاری میگردد حکمرانان را به عدالت و مهربانی ترغیب میکند و آنان را از عذاب خدا بر حذر میدارد . اینکه به قسمت کوتاهی از آن توجه کنید : شما رانده شده مرگ هستید : اگر در برابر آن بایستید شما را می‌گیرد و اگر از آن فرار کنید شما را گیر می‌آورد . مرگ از سایه شما با شما همراه‌تر است مرگ به موهای پیشانی شما بسته شده است ، و دنیا از پس شما پیچیده می‌شود . پس بترسید از آتشی که گودی آن دور و [۱] یعنی

شب را در اندیشه و عبادت به بیداری آباد می‌کنند . صفحه [۲۲۹] حرارتش شدید و عذابش جدید است و در آن رحمتی نیست و هیچ درخواستی در آن پذیرفته نمی‌گردد

قانون اساسی حکمرانان

قسمت اول

قسمتی از نامه‌ای است که علی «ع» آن را به مالک اشتر نخعی هنگامی که او را در زمان خلافت خود به حکومت مصر گماشت ، نوشته است . این نامه از مهمترین نامه‌ها و از نظر قوانین آن حضرت به شمار میرود و از نظر قوانین مدنی و حقوق فردی و اجتماعی جامعترین آنها است . چنانکه درباره مفهوم حکومت و تأکید روابط حاکم و محکوم ، زیباترین محصول عقل و اندیشه محسوب می‌شود . علی «ع» بیش از هزار سال قبل ، مضامین این قانون اساسی را که از عقلی درخشان و قلبی خیر اندیش سرچشمه میگرفت ، در نامه خود درج کرده است : پس بدان ای مالک : من ترا به شهرهائی فرستادم که پیش از تو حکومت‌های دادگر و ستمگری در آنها بوده است ، و بدان که مردم در صفحه [۲۳۰] کارهای تو آنگونه نظر می‌کنند که تو در کارهای حکمرانان پیش از خودت نظر می‌کنی و درباره تو چیزی را می‌گویند که تو درباره آنان می‌گوئی . به سبب آنچه خداوند به زبان بندگانش جاری میکند می‌توان شایستگان را شناخت ، پس باید بهترین اندوخته‌های تو عمل شایسته باشد . بنابراین برخواسته خود مسلط باش و از آنچه برای تو حلال نیست بر خود بخیل باش ، زیرا بخل به نفس آنست که در آنچه دوست داری یا کراهت داری از خود انصاف دهی [۱] و مهربانی و محبت و خوشرفتاری با رعیت را در دل خود جایگزین کن و نسبت به آنان درنده وحشی مباش که خوردنشان را غنیمت بدانی ، زیرا آنان دو دسته‌اند : یا برادر دینی تو هستند یا در خلقت مانند تو میباشند و اگر در گذشته از آنان لغزشی صادر شده و عوامل گناه به آنان روی آورده و عمدا یا از روی خطا مرتکب گناه شده‌اند ، پس همانطور که دوست داری خدا عفو و گذشت خود را به تو عطا کند تو نیز آنان را از عفو و بخشش خود برخوردار کن ، زیرا تو از آنان برتری و کسیکه ترا به حکمرانی فرستاده از تو برتر است و خداوند از کسی که ترا حاکم قرار داده برتر است و هرگز از عفو و بخشش پشیمان مباش و به کیفر شادی مکن و به خشمی که راه فرار از آن داری شتاب منما . [۱] یعنی نسبت بخود بخل داشته باش و در آنچه دوست داری نفس خویش را آزاد مگذار ، چنانکه اگر در مورد حق از چیزی کراهت داری آنرا بر خود تحمیل کن . صفحه [۲۳۱] با خدا انصاف داشته باش و نسبت به مردم و خویشاوندان نزدیک و هر رعیتی که به او علاقه داری با انصاف رفتار کن ، زیرا اگر چنین نکنی ستم کرده‌ای و هر کس به بندگان خدا ستم کند خدا بجای بندگانش با او دشمن است . و هیچ چیزی مانند ظلم ، نعمت خدا را تغییر نمی‌دهد و او را زود بخشم نمی‌آورد ، زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را می‌شنود و در کمین ستمگران است . باید میانه‌روی در حق و عدالت همگانی و جلب رضایت رعیت ، از نظر تو بهترین کارها باشد ، زیرا خشم عموم ، خشنودی چند نفر را از بین میبرد و خشم چند تن در برابر خشنودی عموم قابل اغماض است [۱] از رعیت ، هیچکس بر حکمران هنگام آسایش گران بارتر و در گرفتاری کم‌یاری کننده‌تر و در انصاف ناراضی‌تر و در خواهش پراصرارتر و هنگام بخشش کم‌سپاس‌تر و هنگام جلوگیری کند پوزش‌تر و در مصیبت‌ها کم‌صبرتر از خواص نیست [۲] . [۱] منظور علی «ع» این است که اگر چند تن از تو خشنود باشند در حالیکه عموم مردم از تو ناراضی هستند خشنودی آن چند نفر بی‌فایده است . اما اگر عموم مردم از تو راضی باشند و بطور مسلم چیزی جز عدالت آنان را راضی نمی‌کند ، در این صورت خشم چند تن اهمیت ندارد . [۲] علی «ع» می‌گوید : هیچکس بر حاکم ، گران‌بارتر و زیان‌بارتر و کم‌سودتر از خواص و نزدیکان وی که سرشناس و ثروتمند هستند نمی‌باشد ، زیرا خواص پیوسته صفحه [۲۳۲] گره هر کینه‌ای را از مردم بگشای و رشته هر عداوتی را از خود جدا کن [۱] و هرگز در تصدیق سخن چین شتاب مکن ،

زیرا سخن چین هر چند خود را به صورت پند دهندگان در آورد فریبکار است. بدترین وزیران تو وزیری است که پیش از تو وزیر اشرار و با آنان در گناهان شریک بوده است، پس نباید چنین کسی از خواص تو باشد، زیرا آنان کمک کار گناهکاران و برادر ستمگران هستند، در حالی که تو بجای آنان می‌توانی بهترین وزیر را بیابی که ستمگری را بر ظلمش و گناهکاری را بر گنااهش کمک نکرده است. و باید برگزیده‌ترین آنان در نزد تو وزیری باشد که تلخی حق را برای تو گویاتر باشد [۲] و در کارهایی که خدا آن را برای دوستانش نمی‌پسندد ترا کمتر کمک ملازم حاکم هستند و در تأمین خواسته‌های خود اصرار می‌ورزند و با درخواستها و وساطت‌های خود به او اجحاف می‌کنند و از طریق او به غنائمی نائل می‌گردند و آن را به حساب عموم می‌گذارند و با وجود اینها منکر همه این خوبیها می‌شوند و حاکم را در پیش آمدها و سختی‌ها کمک نمی‌کنند، از این رو بر حاکم شایسته لازم است چنین افرادی را طرد کند و بجای آنان عموم را مورد اعتماد قرار دهد. [۱] یعنی گره کینه را بوسیله عدالت و خوشرفتاری با مردم، از دل‌های آنان بگشای و با احسان در گفتار و کردار، رشته دشمنی آنان را با خود قطع کن. [۲] یعنی باید بهترین وزیران و یاران تو کسانی باشند که از همه راستگوتر و حقگوتر باشند، هر چند برای تو دشوار باشد. صفحه [۲۳۳] کند، هر چند خواسته‌ی نفسانی تو بر خلاف این است. و خود را به پرهیزکاران و راستگویان بچسبان و آنان را عادت ده که ترا نستایند و به باطلی که بجا نیاورده‌ای ترا شاد نگردانند. و نباید نیکوکار و بدکار نزد تو در یک رتبه باشند، زیرا این تساوی، نیکوکاران را به احسان بی‌رغبت و بدکاران را به بدی وادار می‌کند و برای هر یک از آنان آنچه را بر خود لازم کرده‌اند، لازم بشمار [۱] و بدان که هیچ چیز مانند احسان حاکم بر رعیت و سبکبار کردن آنان و کراهت نداشتن از آنان بر چیزی که حقی به آنها ندارد، موجب حسن ظن حاکم بر رعیت نیست [۲]. پس باید در این زمینه کاری کنی که حسن ظن به رعیت را برای خود تحصیل کنی. و شایسته‌ترین کسی که باید به او خوش‌بین باشی کسی است که کردار تو نزد او نیکو باشد، و سزاوارترین کسی که باید به او بدبین باشی کسی است که عمل تو از نظر او بد باشد. [۱] یعنی با نیکوکار نیکی کن و بدکار را به کیفر برسان، زیرا نیکوکار احسان را بر خود لازم شمرده و بدکار نیز کیفر را بر خود واجب نموده است. [۲] یعنی هیچ چیز مانند احسان و عدالت نسبت به رعیت و سبکبار کردن آنان، حاکم را مطمئن به رضایت مردم از وی نمی‌سازد، زیرا در غیر اینصورت مردم دشمن او می‌شوند و در جستجوی فرصت برای شورش علیه او بر می‌آیند. اینجاست که حاکم به مردم بدگمان می‌شود. صفحه [۲۳۴] در استوار ساختن صلاح کار شهرهای خود و پیاداشتن آنچه مردم پیش از تو بپا داشته‌اند، بسیار با دانشمندان مذاکره و با خردمندان گفتگو کن. از سپاهیان آنکس را که برای خدا و پیامبرش و برای تو پند دهنده‌تر است و از همه پاکدل‌تر و بردبارتر می‌باشد بکار بر گمار کسی که دیر بخشم آید و از پوزش خشنود گردد و نسبت به ضعیفان مهربان باشد و بر زورمندان سخت‌گیری و سربلندی نماید [۱]، کسی که تندی، او را تحریک نکند و ناتوانی، او را از کار برنشانند. بهترین چیزی که حکمرانان را خشنود می‌سازد پیاداشتن عدل در شهرها و آشکار ساختن محبت رعیت است. البته محبت رعیت هنگامی آشکار می‌گردد که سینه‌های آنان سالم باشد، و نصیحت آنان هنگامی صحیح است که حکمرانان را نگهداری کنند و حکومتشان را سنگین شمارند [۲]. [۱] حکمران فرمان دهد که از سپاهیان کسی بکار گماشته شود که در برابر زورمندان و ثروتمندان و افراد متنفذ از خود سستی نشان ندهد بلکه بر آنها بزرگی و سخت‌گیری کند تا آن را از ستم بر ضعیفان و بیچارگان و ساده‌لوحان باز دارد. [۲] منظور این است که آشکار ساختن محبت رعیت و درست بودن نصیحت آنان بهمان اندازه است که حکمرانانشان را محافظت می‌کنند و بر بقای آنان حریص هستند و مدت حکومتشان را سنگین نمی‌شمارند. صفحه [۲۳۵] پس رنج و کوشش هر یک از آنان را برای خودش بدان و رنج کسی را به دیگری نسبت مده، و شرافت کسی تو را وادار نکند که کار کوچک او را بزرگ بشماری، و پستی کسی تو را بر آن ندارد که کار بزرگ او را کوچک پنداری. برای قضاوت بین مردم، بهترین رعیت خود را انتخاب کن [۱]، کسی که کارها برای او سخت نیاید و دشمنان با او ستیزه نکنند و بر لغزش مداومت ننمایند و نفس او به طمع نزدیک نباشد و بجای درک وسیع، به فهم نزدیک

اکتفا نکند [۲]. کسی که در شبهه‌ها بیشتر از همه تأمل کند [۳] و بیش از همه حجت و دلیل فراگیرد و از مراجعه دادخواه، کمتر از همه رنجیده شود و در آشکار ساختن کارها از همه بردبارتر و هنگام روشن شدن حق از همه برنده‌تر باشد. کسیکه ستایش دیگران او را به خودبینی وادار نکند و فریب دادن آنان وی را منحرف نگرداند و این گروه کم هستند. آنگاه قضاوت او را زیاد مورد بررسی قرار ده و به قدری بذل و بخشش را نسبت به او گسترده کن که عذر او را [۱] انتقال از سخن در زمینه سپاه به سخن درباره قضاوت است. [۲] یعنی به آنچه بار اول درک کرد اکتفا نکند بلکه تأمل و بررسی کند تا به آخرین مرتبه فهم که به حقیقت نزدیکتر است نائل گردد. [۳] شبهه چیزی است که حکم آن بطور صریح آشکار نیست، از این رو باید در زمینه شبهات به اصل صحیحی استناد کرد. صفحه [۲۳۶] از بین ببرد و بوسیله‌ی آن احتیاجش به مردم کم گردد و نزد خود مقامی به او عطا کن که خواص تو در وی طمع نکنند و از نابود شدن بوسیله مردم، در نزد تو ایمن باشد. آنگاه در امور کار گردانانت اندیشه نما و بر اساس تجربه آنان را استخدام کن، و از روی طرفداری بیجا و به میل خود، آنان را بکاری نصب مکن، زیرا دلبخواهی و حمایت بیجا از فروع ستم و خیانت محسوب می‌شوند. پس کارهای آنان را بررسی کن و بازرسهائی راستگو و باوفا بر آنان بگمار، زیرا بازرسی پنهانی تو در کارهای آنان باعث می‌شود که آنها به امانت‌داری مجبور گردند و با رعیت مدارا نمایند، و از یاران (خیانتکار) پرهیز کن، بنابراین اگر یکی از آنان دستش را به خیانت دراز کرد و خبرهای بازرسانت به خیانت وی، نزد تو متفق گردید باید به این اخبار به عنوان شهادت اکتفا کنی و او را به کیفر بدنی برسانی و او را در کارش مؤاخذه کنی و به مقام ذلت نصبش نمائی و نشان خیانت بر او بزنی و ننگ تهمت بر گردنش بگذاری. در کار مالیات بطرزی که به صلاح پرداخت کنندگان مالیات باشد کنجاوی کن، زیرا آنچه به صلاح مالیات و پرداخت کنندگان آن است به صلاح دیگران نیز می‌باشد، و جز به واسطه‌ی مالیات دهندگان برای کسی آسایش و راحتی بوجود نمی‌آید، زیرا مردم همگی نان خور مالیات و پرداخت کنندگان آن هستند. و باید اندیشه‌ی تو در آبادانی زمین از اندیشه در گرفتن مالیات بیشتر باشد، صفحه [۲۳۷] زیرا مالیات جز از راه عمران بدست نمی‌آید، و کسیکه مالیات را بدون عمران زمین طلب کند شهرها را ویران کرده و بندگان را بنابودی کشانده است و کارش جز اندکی پایدار نمی‌ماند. و نباید تخفیفی که برای آنان قائل می‌شود بر تو گران آید، زیرا این تخفیف، اندوخته‌ای است که آن را در آبادانی شهرها بتو باز می‌گردانند. و آنچه بر عمران و آبادی بار کنی می‌تواند آن را بکشد، و همیشه ویرانی زمین بخاطر تنگدستی اهل آن است، و بواسطه‌ی توجه حکمرانان به جمع آوری مال و بدگمانی آنان به پایداری و کم‌بهره بردن از عبرتها، مردم زمین پریشان می‌شوند.

قسمت دوم

پس در حال نویسندگانت نظر کن و بهترین آنان را به کارهای خود بگمار، کسی که اندازه مقام خود را در کارها بداند، زیرا اگر کسی به مقام خویش نادان بود به مقام دیگری نادان‌تر است. آنگاه آنان را نباید از روی فراست و اطمینان و خوش‌گمانی خود انتخاب کنی [۱] زیرا مردان با آراستن و حسن خدمت خود، خویشتن را به حکمرانان می‌شناسانند [۲] در حالیکه غیر از خیر خواهی و امانت چیزی در کار نیست. و اگر در نویسندگانت نقصی باشد و تو از آن غافل باشی آن را [۱] یعنی نباید از روی خواسته شخصی و بر طبق شناخت خود که گاهی بخطا می‌رود، برای خود نویسندگانی انتخاب کنی. [۲] یعنی بمنظور آنکه حکمرانان نسبت به آنان خوش گمان شوند، بر طبق خواسته‌شان به آنان خدمت می‌کنند. صفحه [۲۳۸] به گردن تو می‌گذارند. پس سفارش درباره‌ی بازرگانان و صنعتگران را بپذیر و در زمینه نیکی کردن به آنان، چه مقیم باشند چه دوره گرد، سفارش کن. زیرا آنان اسباب و ریشه‌های منافع هستند. و کارهای آنان را در حضور خود و در اطراف شهرهایت بررسی کن. با وجود این بدان که بسیاری از آنان از سخت‌گیری بی‌اندازه، و بخل زشت برخوردارند و در اجناس مورد معامله بدلخواه خود نرخ می‌گذارند و این

باعث زیان عموم و نقص حکمرانان است. پس از احتکار جلوگیری کن، پیامبر خدا «ص» از آن جلوگیری کرده است. و باید خرید و فروش بطور آسان انجام گیرد: با ترازوهای درست و نرخهایی باشد که به هیچیک از فروشنده و خریدار اجحاف نشود، پس کسی که بعد از جلوگیری تو احتکار کند او را به کیفر برسان و او را بدون زیاده‌روی مجازات کن [۱]. آنگاه امام «ع» در نامه خود به مالک اشتر، از سر و صدای فقر و تنگدستی سخن می‌گوید: و برای رضای خدا آنچه را خداوند از حق خود دربارهی آنان به تو [۱] یعنی کسیکه بعد از جلوگیری از احتکار، احتکار کرد او را مجازات کن ولی نباید در مجازات زیاده‌روی کنی و از مرز عدالت تجاوز نمایی. صفحه [۲۳۹] فرمان داده نگهداری کن و سهمی از بیت المال خود را به آنان اختصاص ده، زیرا همان سهمی که نزدیکترین آنها دارد دورترین آنان نیز خواهد داشت، و مراعات حق هر یک از آنان از تو خواسته شده است، بنابراین طغیان نعمت، ترا از رسیدگی به آنان باز ندارد، زیرا تو در ضایع ساختن کار کوچک بمنظور کامل کردن کار مهم معذور نیستی، پس سعی و کوشش خود را از آنان دریغ مدار و از روی بی‌اعتنائی و تکبر از آنان روی بر مگردان. و به کارهای کسانی که بتو دسترسی ندارند و چشمها آن... را بخواری مینگردند و مردم کوچکشان می‌شمارند رسیدگی کن، زیرا این گروه در بین رعیت به عدل و انصاف از دیگران نیازمندترند. و از یتیمان و سالخورده‌گانی که چاره‌ای ندارند و خود را در معرض سؤال قرار نمی‌دهند مواظبت کن، البته اینها برای حکمرانان سنگین است و هر حق سنگین خواهد بود و قسمتی از وقت را به نیازمندان خود اختصاص ده که در آن وقت، خود را برای آنان آماده ساخته و در مجلس عمومی بنشینی و برای خدائی که تو را آفریده است فروتنی کنی، و لشگریان و یاوران از نگهبانان و پاسداران خود را از آنان بازدار [۱] تا سخنگوی آنها بدون لکنت با تو سخن گوید، همانا من بارها از پیامبر خدا «ص» شنیدم که [۱] یعنی دستور ده لشگریان و یاوران تو دست از آنان بردارند و متعرضشان نشوند. صفحه [۲۴۰] می‌فرمود: «هرگز ملتی که در آن حق ضعیف، بدون لکنت از نیرومند گرفته نشود، به پاکی نخواهد گرائید» پس درشتی و ناتوانی در سخن گفتن را از آنان تحمل کن [۱] و تندی و خودپسندی را از خود دور ساز. آنگاه در میان کارهایی است که ناچار باید خودت انجام دهی: یکی اینکه کارگردانان خود را در آنچه نویسندگان از آن درمانده‌اند پاسخ دهی و دیگر اینکه خواسته‌های مردم را که یاوران تو به سبب آن تنگدل می‌شوند، همان روز که به تو می‌رسد، انجام دهی [۲] و در هر روز کار آن روز را بجای آور، زیرا برای هر روزی کاری هست. و نباید خود را از رعیت، زیاد پنهان کنی، زیرا پنهان بودن حکمرانان از رعیت، یکی از فروع تنگی و کم‌اطلاعی در کارها محسوب می‌گردد و باعث می‌شود حکمرانان از اطلاع بر چیزهایی که از نظر آنان پوشیده است محروم گردند. اینجا است که نزد حکمرانان [۱] یعنی از ناتوانی آنان در سخن گفتن آزرده مشو و بخاطر درشتی آنان خشم مکن. [۲] منظور این است که یاوران نسبت به تأمین خواسته‌های مردم دلتنگ می‌شوند و برای جلب منفعت یا اظهار قدرت، در انجام دادن خواسته‌های آنان امروز و فردا می‌کنند. صفحه [۲۴۱] کار بزرگ، کوچک و کار کوچک، بزرگ جلوه می‌کند و زیبایی به زشتی و زشتی به زیبایی تبدیل می‌شود و حق به باطل آمیخته می‌گردد. البته حکمران بشر است و از کارهایی که مردم از او پنهان می‌دارند اطلاع ندارد، و حق هم دارای نشانه‌هایی نیست که به سبب آنها انواع راستی از دروغ شناخته شود، و تو یکی از این دو نفر هستی: یا کسی هستی که در بخشیدن حق سخاوت داری، پس سبب پنهان بودن تو در برابر حق واجبی که عطا کنی یا کار نیکوئی که بجای آوری چیست؟ [۱] یا کسی هستی که از بخشش امتناع می‌کنی، پس بزودی مردم از درخواست از تو، دست برمی‌دارند و از بخشش تو مأیوس می‌شوند [۲] با اینکه بیشتر احتیاجات مردم به تو از قبیل: شکایت از ستم یا درخواست انصاف در معامله، از چیزهایی است که برای تو زحمتی ندارد. حکمران، نزدیکان و درباریانی دارد که در میان آنها خودسری، درازدستی و کم‌انصافی در معامله وجود دارد. بنابراین تو با بریدن عوامل این حالات، ریشه آنان را قطع کن [۳] و هرگز به اطرافیان و [۱] یعنی چرا از ادای حق مردم و بجا آوردن کار نیک پنهان می‌شوی؟ [۲] منظور اینکه: اگر مردم در تأمین خواسته‌های خود از تو مأیوس شدند به زودی از تو دور می‌گردند، بنابراین نیازی به پنهان شدن تو نیست. [۳] یعنی با

بریدن عوامل تجاوز، ریشه فساد آنان را از مردم جدا کن. البته این در صورتی است که آنان را از تصرف در شئون مردم جلوگیری کنند. صفحه [۲۴۲] خویشاوندان زمینی واگذار مکن، و مبادا کسی از نزدیکان تو در تصرف مزرعه‌ای طمع کند و به مردم همسایه‌ی آن در سیراب شدن زمین یا در کار مشترکی که رنج آن را بر دیگران تحمیل می‌کنند زیان برساند، آنگاه سود گوارایش برای آنان و عیش در دنیا و آخرت بر عهده تو باشد. حق را برای کسی که شایسته‌ی آن است دور باشد یا نزدیک لازم بشمار و در اینکار شکبیا و حسابگر باش اگر چه به خویشان و نزدیکان برسد آنچه برسد، و پایان حق را به سبب آنچه بر تو گران است جستجو کن که آن پسندیده خواهد بود [۱]. اگر رعیت درباره تو گمان ستم بردند، عذر خود را برای آنان آشکار کن و بوسیله آشکار سازی خود، گمان آنان را از خویشتن دور گردان، زیرا در اینکار، خود را (به دادگری) عادت داده و با رعیت مهربانی کرده‌ای و عذری آورده‌ای که بوسیله‌ی آن به برپا کردن آنان بر حق که خواسته تو است نائل می‌گردد. هرگز از صلحی که دشمنت ترا به آن فراخوانده و رضایت خدا در آن است خودداری مکن، زیرا راحتی لشگریان و آسایش اندوهها و امنیت شهرهای تو در سایه صلح است، و اگر میان خود و دشمنت [۱] یعنی لازم شمردن حق برای کسیکه شایسته آن است هر چند برای حکمران گران است ولی پایان آن پسندیده و باعث محفوظ ماندن حکومت است. صفحه [۲۴۳] پیمانی بستی یا از جانب خود لباس امان بر او پوشاندی، به پیمانت وفادار باش و امان خود را به درستی مراعات کن و خود را در برابر پیمانی که بسته‌ای سپر قرار ده و به امان و پیمان خود خیانت مکن و دشمنت را فریب مده و پیمانی مبند که انحراف و تأویل در آن راه داشته باشد، و بعد از برقراری و استوار ساختن پیمان بر سخن دو پهلوی اعتماد مکن [۱]، و سختی کاری که عهد خدا را باید در آن مراعات کنی تو را بدون حق به شکستن آن وادار نکند. هرگز با ریختن خون حرام، حکومت خود را تقویت مکن، زیرا این از چیزهایی است که حکومت را ضعیف و سست می‌گرداند بلکه آن را از بین برده و (به دیگری) انتقال می‌دهد، و تو در نزد خدا و نزد من در قتل عمدی هیچگونه عذری نخواهی داشت پرهیز از اینکه به احسان خود بر رعیت منت گذاری یا در کاری که انجام داده‌ای اظهار زیادی کنی یا اینکه به آنان وعده‌ای بدهی و به وعده خود وفا نکنی، زیرا منت گذاردن، احسان را بی‌اثر می‌کند و اظهار زیادی پرتو حق را از بین می‌برد و وفا نکردن به وعده باعث خشم خدا و مردم می‌گردد. [۱] منظور اینکه: اگر از ملتزم شدن به پیمان احساس نگرانی کردی، برای گریز از آن به سخن دو پهلوی اعتماد مکن بلکه آشکارترین راهها را به سود و زیان خود انتخاب کن. صفحه [۲۴۴] پرهیز از اینکه در کارها پیش از رسیدن وقت آن شتاب نمائی یا هنگام آشکار بودن و امکان آن اظهار سستی کنی، یا آن را پشت گوش بیاندازی. پس هر کاری را بجای خود بگذار و هر عملی را بموقع انجام ده. پرهیز از اینکه آنچه را که مردم در آن برابرنده به خود اختصاص دهی [۱] و در چیزی که دیگران از تو انتظار دارند و برای همه آشکار است خود را به نادانی بزنی، زیرا آن چیز از تو برای دیگری گرفته خواهد شد، و بزودی پرده از روی کارها برداشته می‌شود و انتقام ستمدیده را از تو می‌گیرند. هنگام خشم و تیزی قدرت و حمله دست، و تندی زیانت، بر خود مسلط باش و با تأخیر انداختن حمله و خودداری از تندی زبان، از تمام این کارها حذر کن تا خشم تو فرو نشیند و بر اراده خویش مسلط گردی. بر تو لازم است که حکومت عادلانه یا روش نیکوی پیشینیان خود را بخاطر بیاوری و در پیروی از آنچه در این عهدنامه بتو سفارش کردم کوشش کنی. من با این عهدنامه حجت خود را بر تو استوار ساختم تا هنگامی که نفس تو بتمایلات خود شتاب می‌کند بهانه‌ای نداشته باشی. از خدا درخواست می‌کنم که من و تو را در پیاداشتن عذر [۱] یعنی بر حذر باش از اینکه چیزی را به خودت بیشتر از مردم اختصاص دهی. این سخن برابری در حقوق عمومی را لازم می‌شمارد. صفحه [۲۴۵] آشکار در برابر او و خلش، موفق بدارد [۱].

حدود مالیات

قسمتی از توصیه‌ای است که معمولا امام «ع» آن را برای کسیکه او را در جمع آوری صدقات استخدام می‌کرده، می‌نوشته است.

این توصیه سرشار از محبت حکمران پدر به فرزندانش می‌باشد، و شایسته است در قوانین نمونه دولتی که افراد برجسته آن را در خواب می‌بینند داخل گردد: هنگامی که بر قبیله‌ای وارد شدی، بدون آنکه به خانه‌هایشان درآئی بر سر آب آنها فرود آی، سپس با متانت و آرامش بسوی آنان برو، تا بین آنها بایستی و بر آنان سلام کنی، و درود بر آنان را کوتاه مکن. پس می‌گویی: ای بندگان خدا، ولی خدا و خلیفه او مرا بسوی شما فرستاده [۱] منظور از عذر آشکار، عدالت است، زیرا در حق کسی که علیه او حکم کرده‌ای عذر تو عدالت است، و همچنین در حق کسی که او را به کیفر رسانده یا او را از سودی محروم کرده‌ای، نزد خدا عدالت را اجرا کرده‌ای. صفحه [۲۴۶] تا حق خدا را در اموالتان از شما بگیرم، آیا خدا در اموال شما حقی دارد که آن را به ولی او بپردازید؟ پس اگر کسی گفت: نه به او مراجعه مکن، و اگر کسی گفت: آری بدون آنکه او را بترسانی و بیم دهی یا بر او سخت‌گیری یا او را به زحمت بیاندازی، همراهش برو و آنچه طلا و نقره به تو می‌دهد بگیر، و اگر گاو و گوسفند یا شتر داشته باشد بی‌اجازه او نزد آنها مرو، پس اگر نزد چارپایان آمده‌ی، مانند کسی که بر صاحب آن تسلط دارد و سخت‌گیری می‌کند بر آنها وارد مشو، و هرگز چارپائی را رم مده و مترسان و در مورد آن با صاحبش بدرفتاری مکن، و مال را به دو قسمت تقسیم کن و او را مخیر گردان: پس اگر اختیار نمود، متعرض چیزی که انتخاب کرده مشو، و همچنین پیوسته قسمت نما تا مقداری که حق خدا در مال او است باقی بماند، پس حق خدا را از او بگیر، پس اگر از تو تقاضای فسخ تقسیم نمود تو فسخ کن [۱] و دو قسمت را درهم مخلوط نما و آنچه را نخست بجا آورده بودی دوباره بجای آور، تا حق خدا را در مال او بستانی. [۱] یعنی اگر پیش خود گمان کرد که انتخاب مزبور خوب نیست و آنچه را از او به عنوان ذکات گرفته‌ای بهتر است از آنچه در دستش باقی مانده و از تو درخواست کرد از این تقسیم صرفنظر کنی، تو نیز صرفنظر کن و مال او بهم مخلوط نما و دوباره تقسیم کن. صفحه [۲۴۷]

بیخردان و تبهکاران

قسمتی از نامه‌ای است که امام «ع» آن را بوسیله مالک اشتر هنگامی که حکومت مصر را به او واگذار کرد برای مصریان فرستاده است: بخدا قسم اگر من به تنهایی با آنان روبرو شوم و آنها همه روی زمین را پر کرده باشند باک ندارم، و نمی‌هراسم [۱]. من درباره گمراهی که در آن قرار گرفته‌اند و هدایتی که خود بر آن ثابت هستم از جانب خودم بی‌نا و از طرف پروردگار ایمان و یقین دارم ولی من تأسف می‌خورم از اینکه کار این ملت را بیخردان و تبهکارانشان بعهده می‌گیرند و مال خدا را دست بدست گردانده و بندگان را برده می‌کنند و شایستگان را دشمن و بدکاران را یاران خود قرار می‌دهند. اگر این جهات در کار نبود در جمع آوری و تحریک و سرزنش شما زیاد کوشش نمی‌کردم

رشوه‌خواری در قضاوت

به سخن زیر توجه کنید: [۱] منظور علی «ع» از این گروه، دشمنان و جنگجویان سرشناس زمان وی هستند. علی «ع» می‌گوید: اگر من یک تنه باشم و آنها زمین را پر کنند از آنان باک ندارم. صفحه [۲۴۸] ای انسانهای گوناگون و دل‌های پراکنده که بدنهایتان حاضر و خردهایتان از شما پنهان است من شما را بسوی حق توجه می‌دهم و شما مانند رم کردن بز از صدای شیر، از آن فرار می‌کنید ای کاش می‌شد به وسیله شما عدالت پنهان را آشکار سازم یا انحراف حق را راست گردانم. خدایا تو می‌دانی که آنچه از ما انجام گرفت بخاطر هم چشمی در سلطنت و بدست آوردن مال دنیا نبود، بلکه برای این بود که آثار دین تو را باز گردانیم و صلح و آرامش را در شهرهای تو آشکار سازیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات از امن و آسودگی برخوردار گردند. شما دانستید که سزوار است حکمران بخیل نباشد تا به اموال مردم چشم بدوزد، و جاهل نباشد تا مردم را به نادانی خود گمراه کند، و ستمگر نباشد تا در اثر ظلم خود مردم را نابود سازد، و به اموال خیانت نکند تا طایفه‌ای را بر گروه دیگر برتری دهد، و در

قضاوت رشوه نگیرد تا حقوق مردم را از بین ببرد . به کمک ستمدیده به سخن دیگری از علی «ع» توجه کنید من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید ای مردم ، مرا بر زیان خود کمک دهید . بخدا قسم با ستمدیده از روی عدالت رفتار می‌کنم و حق او را از ستمگر می‌گیرم و ستمکار را با صفحه [۲۴۹] حلقه‌ی بینی‌اش می‌کشم تا او را بسر چشمه حق وارد سازم اگر چه از آن کراهت داشته باشد

مال مردم

هنگامی که عبد الله بن زمعه که یکی از یاران علی «ع» بشمار می‌رفت ، در زمان خلافت حضرت نزد وی آمد و از او مالی درخواست کرد ، حضرت با این سخن زیبا به او پاسخ گفت : این مال نه اختصاص به من دارد و نه اختصاص به تو چیده‌ی دستهای آنان [۱] برای دهانهای دیگران نمی‌باشد

امانت

نامه‌ای است که امام «ع» آن را به اشعث بن قیس ، فرماندار آذربایجان نوشته است : عمل تو غذا و خوراک نیست [۲] ولی در گردن تو امانتی است . تو [۱] یعنی دستهای مردم . [۲] منظور از عمل ، حکمرانی و سرپرستی شئون مردم است . صفحه [۲۵۰] حق نداری در کار رعیت به میل خود رفتار نمائی ، در حالیکه در دستهای تو مالی از مال خداوند بزرگ وجود داشته باشد و تو از خزانه‌داران آن باشی تا آن را به من تسلیم کنی . آرزو دارم من بدترین حکمرانان برای تو نباشم والسلام .

با شمشیرم ترا می‌زنم

قسمتی از نامه‌ای است که امام «ع» آن را به یکی از فرمانداران خود که بیت المال را ربوده و به حجاز فرار کرده بود ، نوشته است : پس هنگامی که در اثر خیانت شدید به مردم ، قدرت یافتی ، در حمله سرعت نموده و زود برجستی و مانند گرگی که بی‌پروا ، بز از پا افتاده را می‌رباید ، اموال آنان را که برای بیوه‌زنان و یتیمان خود اندوخته بودند و تو بر آن دست یافتی ربودی و با گشادگی سینه ، بدون آنکه از گناه ربودن آن بهره‌یزی ، آن را بسوی حجاز بردی . چگونه آشامیدنی و غذا را بر خود گوارا میداری در حالیکه می‌دانی حرام می‌خوری و حرام می‌آشامی ؟ پس از خدا بترس و اموال این گروه را به آنان بازگردان که اگر اینکار را نکنی و خداوند مرا بر تو قدرت دهد همانا درباره تو نزد خدا عذر می‌آورم [۱] و با شمشیرم ترا [۱] یعنی ترا به کیفری می‌رسانم که از اینکار تو ، نزد خدا معذور باشم . صفحه [۲۵۱] می‌زنم ، شمشیری که هیچکس را به آن نزده‌ام مگر آنکه داخل آتش شده است بخدا قسم اگر حسن و حسین کاری که تو کردی انجام داده بودند ، با آنان صلح و آشتی نمی‌کردم و از ناحیه من به خواسته‌ای نمی‌رسیدند تا آنکه حق را از آنها بگیرم و باطل ناشی از ستم آنان را زایل سازم

حکمران و رشوه

هنگامی که به حضرت خبر رسید که عثمان بن حنیف انصاری فرماندار وی در بصره ، دعوت مهمانی گروهی از بصریان را پذیرفته و به مهمانی مزبور رفته ، برای او نامه‌ای چنین نوشت : پس از سپاس و درود ، ای پسر حنیف ، به من خبر رسیده که یکی از جوانان اهل بصره تو را به مهمانی دعوت کرده و تو شتابان به آن مهمانی رفته‌ای و غذاهای رنگارنگ برای تو خواسته‌اند و کاسه‌های بزرگ پیش تو آورده‌اند گمان نمی‌کردم تو به مهمانی گروهی بروی که نیازمندان را دور و ثروتمندان را دعوت می‌کنند . آگاه باشید ، پیشوای شما از دنیای خود به دو جامعه کهنه ، و از خوراکش به دو گروه نان اکتفا کرده است آگاه باشید شما بر

چنین صفحه [۲۵۲] کاری قدرت ندارید، ولی مرا به پرهیزکاری و کوشش و پاکدامنی و درستکاری کمک کنید. بخدا قسم من از دنیای شما زری نیاندوخته و از غنائم آن مال فراوانی ذخیره نکرده‌ام و با جامه کهنه‌ام لباس کهنه دیگری آماده ننموده و وجبی از زمین را در تصرف نگرفته‌ام. اگر می‌خواستم، به صاف شده‌ی این عسل و مغز این گندم و بافته‌های این ابریشم راه می‌بردم، ولی هیئات که خواسته بیجا بر من پیروز گردد و حرص، مرا به انتخاب خوراکیها بکشاند، در حالیکه شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که طمع در قرص نان نداشته و سیری را بیاد ندارد یا با شکم پر بخوابم در حالیکه اطراف من شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه باشند. آیا از خودم به این قانع باشم که به من زمامدار مؤمنان بگویند، در حالیکه با مردم در سختی‌های روزگار شریک نباشم؟ گویا من گوینده‌ای از شما را می‌بینم که می‌گوید: «اگر خوراک پسر ابو طالب این است پس ضعف و سستی، او را از جنگ با همدریفان و برابری با دلیران باز می‌دارد؟» بدانید درخت بیابانی چوبش سختتر، و درختهای سبز و خرم پوستشان نازکتر است و گیاههای صحرانی سوخت آنها قویتر و خاموشی آنها دیرتر است بخدا قسم اگر عرب بر جنگ من یکدیگر را پشتیبانی و کمک کنند هرگز روی از آنان بر نمی‌گردانم. صفحه [۲۵۳]

حکمران و تمایلات بیجا

قسمتی از نامه‌ای است که امام «ع» آن را به اسد بن قطبه سردار سپاه حلوان که یکی از استانهای فارس محسوب می‌شد نوشته است: پس از سپاس و درود، اگر خواسته حکمران اختلاف یابد او را بسیار از عدالت باز می‌دارد. پس باید کار مردم در حق نزد تو یکسان باشد، زیرا عدالت بجای ستم قرار نمی‌گیرد. بنابراین از کاری که نظائر آن را نمی‌پسندی دوری کن. بدان که هرگز چیزی تو را از حق بی‌نیاز نمی‌گرداند، و حقی که بر خویشان داری این است که خود را نگاهداری کنی و با کوشش خود، کار رعیت را مواظبت و فساد آنان را اصلاح نمائی.

بال خود را فرود آور

قسمتی از نامه‌ای است که امام «ع» به بعضی از فرماندارانش نوشته است: بال خود را برای رعیت فرود آور و چهره‌ات را بگشای و پهلویت را نرم کن و در نگرستن به گوشه چشم و خیره نگاه کردن و اشاره نمودن و درود گفتن، با آنان یکسان رفتار کن تا بزرگان در ستم کردن تو طمع صفحه [۲۵۴] نکنند و ضعیفان از عدالت تو مأیوس نگردند.

نادان را بیاموز

قسمتی از نامه‌ای است که علی «ع» آن را به قثم بن عباس، فرماندار خود در مکه، نوشته است: نادان را بیاموز و با دانا گفتگو کن. باید در برابر مردم نماینده‌ای جز زبانت و دربانی جز چهره‌ات نداشته باشی. هیچ حاجتمندی را از ملاقات خود جلوگیری مکن، زیرا اگر آن حاجت در ابتدای عرضه آن، از درهای تو جلوگیری شود، در آخر کار هنگام روا کردن آن، مورد ستایش قرار نخواهی گرفت [۱]. به آنچه از مال خدا نزد تو جمع شده است نظر کن و آن را به عیالمدان و گرسنگانی که نزد تو هستند انفاق کن، البته باید آن را به موارد فقر و تنگدستی برسانی، و آنچه از آن زیاد آمد بسوی ما بفرست تا به کسانی که نزد ما هستند تقسیم نمائیم، و به اهل مکه فرمان ده از کسانی که در مکه اقامت گزیده‌اند کرایه نگیرند. [۱] منظور اینکه: اگر از تأمین خواسته کسی در ابتدای عرضه آن امتناع کردی، اگر چه بعداً آن را تأمین کنی ترا ستایش نمی‌کنند، زیرا خوبی روا کردن حاجت، در برابر بدی جلوگیری، قابل توجه نیست. صفحه [۲۵۵]

حکمران خائن

پس از آنکه منذر بن جارود عبدی در بعضی از کارهایی که حضرت او را بر آن گماشته بود خیانت کرد ، امام «ع» به او چنین نوشت : اگر آنچه از تو به من خبر رسیده راست باشد ، شتر بستگان تو و بند کفشت از تو بهتر است ، و کسی که صفت تو را داشته باشد شایسته نیست بوسیله او رخنه‌ای مسدود شود یا کاری انجام گیرد ، یا مقام او را بالا ببرند یا در امانتی شریکش کنند ، یا برای جلوگیری از خیانت امینش بدانند . پس هنگامی که این نامه‌ام بتو می‌رسد ، بخواست خدا نزد من بیا [۱]

اخلاق پاک

قسمتی از نامه‌ای است که حضرت به حارث همدانی نوشته است : از هر کاری که پنهانی انجام می‌گیرد و آشکارا شرم آور است پرهیز ، و از هر عملی که اگر از کننده آن بپرسند ، آن را انکار می‌کند یا از آن [۱] سید رضی می‌گوید : منذر بن جارود همان است که امیر المؤمنین درباره‌ی او فرمود : او بدو جانب خود بسیار نظر می‌کند و در دو بر خویش می‌خرامد صفحه [۲۵۶] عذر می‌خواهد دوری کن ، و هر چه شنیدی برای مردم مگو که این دلیل دروغگوئی است ، و تمام آنچه مردم به تو گفته‌اند رد مکن که این دلیل نادانی است ، و هنگام قدرت چشم پوشی کن ، و موقع خشم بردبار باش و با وجود تسلط گذشت کن . از همنشینی با بدکاران پرهیز ، زیرا بدی به بدی ملحق می‌شود . و از خشم بر حذر باش ، زیرا آن لشگر بزرگی از لشگرهای شیطان است .

طمعکاران و تنگدستان

قسمتی از خطبه‌ای است که درباره طمعکاران و تنگدستان ایراد شده است : شما در روزگاری واقع شده‌اید که نیکوئی به آن پشت کرده و بدی به آن روی آورده و شیطان در تباہ ساختن مردم طمع دارد . به مردم هر وقت می‌خواهی نظر کن : آیا جز فقری که از تنگدستی رنج می‌برد یا ثروتمندی که نعمت خدا را کفران می‌کند کسی می‌بینی ؟ کجا هستند نیکان و شایستگان شما و آزادگان و بخشندگان ؟ کجا هستند پرهیزکاران در کسب و تجارت و پاکان در عقیده و ایمان ؟ آیا همگی از این دنیا کوچ نکردند ؟ آیا شما جز جانشین مردم نخاله‌ای هستید که از جهت بی‌ارزشی و از بین رفتن نامشان ، لبها در سرزنش آنان به هم نمی‌رسد ؟ خدا لعنت کند کسانی را که به معروف امر می‌کنند و خودشان آن را بجا نمی‌آورند و کسانی صفحه [۲۵۷] را که از منکر جلوگیری می‌کنند و خود مرتکب آن می‌شوند

قاضی نادان

قسمتی از سخنان امام «ع» در توصیف کسی که شایسته منصب قضاوت نیست و میان مردم قضاوت می‌کند : هنگامیکه از آب گندیده سیراب گردید [۱] و از مطالب بیهوده پر شد . میان مردم به قضاوت نشست و بیان اشتباه دیگران را بعهدہ گرفت . اگر یکی از مسائل مبهم به او عرضه شود ، در پاسخ آن از رأی خود سخنان کهنه و بی‌معنی ، آماده می‌کند و به آن معتقد می‌شود . پس او در اشتباه کاری مانند عنکبوت و تار آن است ، نمی‌داند آیا درست قضاوت کرده یا به خطا رفته است ، اگر درست قضاوت کرده باشد می‌ترسد مبدا خطا نموده باشد ، و اگر خطا کرده باشد آرزو دارد درست حکم نموده باشد [۲] . [۱] امام «ع» مجهولات قاضی را که به گمان خودش معلومات است به آب گندیده تشبیه کرده است . [۲] منظور اینکه : اگر قاضی نادان چیزی را اثبات کند برای او ایجاد شبهه می‌شود که شاید چنین نباشد ، و همینطور اگر چیزی را نفی کند احتمال اثبات آن را می‌دهد . بنابراین قضاوت او مانند تار عنکبوت ، سست است و راه درست را از خطا تشخیص صفحه [۲۵۸] نادانی که در نادانیها اشتباه

فراوان دارد، مانند بادی که گیاه خشکیده را پراکنده می‌کند، روایات را به باد می‌دهد. چیزی را که انکار کرده گمان علم به آن نمی‌برد و باور نمی‌کند که غیر از رأی او عقیده دیگری وجود داشته باشد. اگر امری بر او تاریک باشد از آنجا که خود را نادان می‌داند آن را می‌پوشاند. بر اثر قضاوت‌های ستمگرانه او خونها نعره می‌کشند و میراثها فریاد می‌کنند [۱]. بخدا شکایت می‌کنم از گروهی که در سایه جهالت زندگی می‌کنند و بر گمراهی می‌میرند، در میان آنان متاعی بی‌ارزش‌تر از کتاب خدا آنگاه که به درستی خوانده شود وجود ندارد، و کالائی رایج‌تر و گرانبه‌تر از آن، هنگامی که تحریف شود نیست. نزد آنان چیزی زشت‌تر از معروف و نیکوتر از منکر نمی‌باشد.

به رأی خود قضاوت میکند

به سخن دیگری از امام «ع» در همین زمینه توجه کنید: مسئله‌ای درباره حکمی از احکام دین به یکی از آنان عرضه می‌شود، او نمی‌دهد. امام «ع» در تشبیه قاضی نادان چنانکه ابن ابی الحدید می‌گوید راس‌ترین بیان را ابراز داشته است. [۱] نعره خونها و فریاد میراثها، برای شدت ظلم و ستم مثال آورده شده است. صفحه [۲۵۹] به رأی خود در آن قضاوت می‌کند. همان مسئله از قاضی دیگری سؤال می‌شود. او بر خلاف قاضی اول در آن مسئله حکم می‌کند آنگاه قضاوت با حکمهای گوناگون نزد پیشوائی که آنان را قاضی قرار داده اجتماع می‌کنند. پیشوای مزبور رأی همه آنها را تصویب می‌کند، در حالیکه خدای آنان یکی و پیامبرشان یکی و کتابشان یکی است

دانشمندان منافق است

علی «ع» مردم زمانش را چنین توصیف می‌کند: بدانید شما در زمانی هستید که گوینده حق در آن کم است و زبان از راستگویی کند و پیرو حقیقت خوار است. مردم آن سرگرم گناه هستند. جوانشان بدخو و پیرشان گناهکار و دانشمندان منافق است. کوچکشان به بزرگشان احترام نمی‌گذارد و ثروتمندشان از فقیرشان دستگیری نمی‌کند

اشتباه کاری میکنند

هر دلداری خردمند نیست و هر گوش‌داری شنوا نیست و هر بیننده‌ای بینا نیست. شگفتا چگونه از خطای این فرقه‌ها که دلایل آنان در دینشان با یکدیگر اختلاف دارد، در شگفت نباشم؟ اشتباه صفحه [۲۶۰] کاری می‌کنند و در مسیر تمایلات نفسانی گام برمی‌دارند. کار نیک از نظر آنان کاری است که خود نیکو شناخته‌اند، و کار زشت، کاری است که خود زشت پنداشته‌اند [۱]. در مشکلات بسوی خود پناه می‌برند و در موضوعات مهم بر افکار خویش اعتماد می‌کنند. گویا هر یک از آنان پیشوای خود می‌باشد که در رأی خود دستگیره‌های استوار و دلایل محکم را از خویش گرفته است [۲].

خودداری

قسمتی از خطبه‌ای است که امام «ع» آن را برای مردم ایراد کرده است: بندگان خدا، پیش از آنکه سنجیده شوید خود را بسنجید و پیش از آنکه مورد حساب قرار گیرید به حساب خویش رسیدگی کنید و پیش از تنگ شدن گلو نفس بکشید و پیش از آنکه به سختی شما را ببرند تسلیم گردید [۳] و بدانید کسیکه خود را کمک نکند تا از جانب خود [۱] یعنی هر چه بنظر آنان خوب آمد آن را نیکو می‌شمارند و هر چه را زشت پندارند آن را قبیح می‌دانند بدون آنکه به دلیل آشکار یا قانون واضحی مراجعه کنند. [۲] یعنی هر یک از آنان با وجود جهل و نقصی که در آنها است به آراء خود مطمئن شده و آن را دستگیره محکمی تلقی می‌کنند. [۱]

۳ [یعنی آنچه را با مدارات از شما خواسته‌اند اطاعت کنید پیش از آنکه شما را به سختی سوی آن سوق دهند . صفحه [۲۶۱] پند دهنده و باز دارنده‌ای و پند دهنده باشد

پرهیز

علی « ع » به فرزندش حسن « ع » چنین پند می‌دهد : ای پسرک من ، از دوستی با احمق پرهیز کن ، زیرا او می‌خواهد به تو سود رساند زیان می‌رساند ، و از دوستی با بخیل بر حذر باش ، زیرا او چیزی را که به آن بسیار نیازمندی از تو دور می‌کند ، و از دوستی با تبهکار پرهیز که تو را به اندک چیزی می‌فروشد ، و از دوستی با دروغگو حذر کن ، زیرا او مانند سراب است که دور را برای تو نزدیک ، و نزدیک را دور می‌گرداند

خشنودی و خشم

به این سخن توجه کنید : ای مردم ، در راه هدایت از جهت کمی پیروان آن نگران نباشید ، زیرا مردم بر سر سفره‌ای گرد آمده‌اند [۱] که سیری آن کوتاه و گرسنگیش طولانی است ای مردم ، انسانها را تنها خشنودی و خشم گرد می‌آورد . [۱] منظور از سفره دنیا است . صفحه [۲۶۲] ای مردم ، هر که راه آشکار بپیماید به آب و آبادی می‌رسد و هر که بیراهه رود در بیابان بی آب و علف قرار می‌گیرد .

دورویی و ستم

قسمتی از خطبه‌ای را در ضمن جملات زیر می‌خوانید : از شکستن و دگرگون ساختن اخلاق بر حذر باشید [۱] . همانا زبان مؤمن پشت قلب او است ، و قلب منافق در پشت زبان او قرار دارد [۲] . زیرا مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید در آن اندیشه می‌کند : اگر نیکو بود آن را آشکار می‌کند و اگر بد بود آن را می‌پوشاند ، و منافق آنچه بزبان می‌گوید و نمی‌داند کدام سخن به سود و کدام به زیان او است اما ستمی که قابل اغماض نیست ، ستم بندگان نسبت به یکدیگر است . گرد آمدن بر حقی که از آن کراهت دارید بهتر از جدائی در [۱] مثلا راستگو اگر دروغ گفت راستی او شکسته ، و بزرگوار اگر پست گردید به شخصیت او خلل وارد شده است . [۲] یعنی زبان مؤمن پیرو عقیده او است . او تنها به آنچه معتقد است زبان می‌گشاید . اما منافق بر طبق نیت ناپاکش سخن می‌گوید ، اگر امروز مطلبی گفت فردا آن را باطل می‌کند . بنابراین قلب او پیرو زبانش می‌باشد . صفحه [۲۶۳] باطلی است که آن را دوست می‌دارید [۱] . خوشا بحال کسیکه عیب خودش را از عیب مردم باز دارد ، در نتیجه بکار خود مشغول گردد و مردم از ناحیه او در آسایش باشند

خویشاوندان

قسمتی از خطبه‌ای که امام « ع » برای مردم ایراد کرده است : ای مردم ، انسان هر چند ثروتمند باشد از خویشاوندان خود بی‌نیاز نیست و به دفاع آنان بوسیله دست و زبان‌شان ، احتیاج دارد . خویشاوندان شخص برای حمایت غایبانه او بزرگترین افراد محسوب می‌شوند و پراکندگی وی را از همه بهتر می‌توانند برطرف نمایند و در حوادث ناگواری که برای او پیش می‌آید نسبت به او از همه مردم مهربانترند . [۱] یعنی کسیکه خواهان همبستگی و اجتماع است هر چند ادای حقوق اجتماع و اقامه حق بر او سنگین و دشوار است لیکن چنین فردی شایسته خوشبختی خواهد بود ، بر خلاف کسیکه در خرابی نظم اجتماع کوشش می‌کند ، او هر چند بنا حق به خواسته‌ی موقتش نایل می‌گردد ، اما در لذت موقت او بدبختی ابدی نهفته است ، زیرا اگر جدائی بر مردم حکومت کند هر

فردی در معرض آسیب دیگری قرار می‌گیرد و آسایش به جمعیت پشت می‌کند و زندگی تباہ می‌گردد. صفحه [۲۶۴] کسی که از خویشاوندان خود دست بکشد، در حقیقت یک دست از آنها گرفته شده، اما از او دستهای زیادی گرفته شده است

سرشت انسان

علی «ع» در زمینه سرشت انسان چنین می‌گوید: قلب آدمی دارای صفات پسندیده و صفات ناپسندی بر خلاف آنها می‌باشد: اگر امید، به آن روی آورد طمع آن را خوار می‌گرداند. و اگر طمع در آن بجوش آید، حرص نابودش می‌سازد و اگر خشم برای آن پیش آید تندی و غضب به آن سخت می‌گیرد. و اگر خشنودی آن را خوشبخت کند خودداری (از زیانها) را فراموش می‌کند. و اگر ترس آن را فراگیرد دوری جستن (از کار) مشغولش می‌دارد، و اگر امنیت آن گسترش یابد غفلت آن را می‌رباید. و اگر مالی بدست آورد بی‌نیازی آن را به ناسپاسی می‌کشاند. و اگر به مصیبتی دچار شود بی‌تابی رسوایش می‌کند. و اگر فقر و تنگدستی آن را بگزد سختی و بلا گرفتارش می‌کند. و اگر گرسنگی بر آن سخت گیرد ناتوانی آن را از پای در می‌آورد. و اگر سیری آن از حد بگذرد پری شکم آنرا آزار می‌دهد. پس هر کوتاهی درباره آن زیان آور و هر زیاده‌روی نسبت به آن تباہ کننده می‌باشد صفحه [۲۶۵]

روزگار و مردم آن

در این سخن زیبا دقت کنید: هرگاه نیکوکاری، روزگار و مردم آن را فرا گرفت، سپس مردی نسبت به مردی که بدنامی او آشکار نشده بدگمان شود به او ستم نموده است و هرگاه تباہکاری بر روزگار و اهلس حکومت یافت پس مردی نسبت به مردی خوش گمان باشد خود را در خطر قرار داده استبسا روزه‌داری که... علی «ع» درباره نماز و روزه چنین می‌گوید: بسا روزه‌داری که از روزه داشتنش جز گرسنگی چیزی ندارد، و بسا نمازگزاری که از ایستادنش جز بیداری و رنج چیزی نمی‌ماند. چه خوبست خواب زیرکان و افطار کردنشان

اصناف مردم

قسمتی از خطبه‌ای است که امام «ع» درباره سرشت ناپاک مردم زمانش ایراد کرده است: ای مردم، ما در روزگاری ستمگر و زمانی ناسپاس قرار گرفته‌ایم. صفحه [۲۶۶] نیکوکار در آن بدکار محسوب می‌شود و ستمکار به گردنکشی خود میافزاید. از آنچه می‌دانیم بهره‌ای نمی‌بریم و آنچه نمی‌دانیم سؤال نمی‌کنیم و از هیچ حادثه ناگواری نمی‌ترسیم تا آنکه بر ما فرود آید. پس مردم بر چهار دسته هستند: اول: کسی که جز بیچارگی و کندی شمشیر و کمی مال، چیزی او را از فساد باز نمی‌دارد [۱]. دوم: کسی که شمشیر کشیده و شر خود را آشکار ساخته و بخاطر آنکه متاعی به غنیمت ببرد یا پیشرو اسبهای سواری گردد یا بر منبری بالا برود، خود را برای فتنه آماده کرده و دینش را تباہ ساخته است. بد تجارتی است که دنیا را بهای خود بدانی. سوم: کسی که دنیا را به عمل آخرت می‌طلبد و به عمل دنیا در جستجوی آخرت نیست: خود را باوقار نشان داده و گام خویش را نزدیک بهم گذارده و لباسش را بالا زده و خود را به امانت‌داری آراسته و پرده خداوند را وسیله معصیت قرار داده است. چهارم: کسی که در اثر پستی و نداشتن وسیله از سلطنت جوئی محروم شده و بحال خود باقی مانده، ازین رو خود را بنام قناعت و در لباس پارسایان زینت می‌دهد [۱] یعنی چیزی جز حقارت و ضعف سلاح و کمی مال، آنان را از طلب کردن حکومت باز نمی‌دارد. صفحه [۲۶۷] و مردانی چند باقی مانده‌اند که یاد روز رستاخیز چشمهای آنان را پوشانده و ترس از محشر، اشکهایشان را جاری ساخته است. پس بعضی از آنان رانده، و فراری، و برخی ترسناک و شکست خورده، و جمعی خاموش و دهان بسته هستند، و بعضی از روی

اخلاص دعوت می‌کنند، و گروهی اندوهگین و رنجورند. تقيه آنان را گمنام کرده و ذلت آنان را فرا گرفته است، و مردم را بقدری پند داده‌اند که خسته شده‌اند، و تا آنجا شکست خورده‌اند که ذلیل گشته‌اند، و به قدری از آنان کشته شده که کم شده‌اند. بنابراین از گذشتگان خود پند بگیرید، پیش از آنکه آیندگان از شما پند بگیرند، و دنیای نکوهیده را رها کنید، زیرا دنیا به کسی که بیش از شما دلباخته آن بوده، وفا نکرده است.

با هر بادی می‌روند

علی «ع» مردم زمانش را چنین توصیف می‌کند: مگسان کوچک و ناتوانی که از هر آوازی پیروی می‌کنند و با هر بادی می‌روند. از پرتو دانش روشنی نگرفته و به پایه استواری پناه نبرده‌اند. صفحه [۲۶۸]

بسا کوچکی که بر بزرگ پیروزی یافته است

به این سخن توجه کنید: از سخن گفتن در مجالسی که ترس بر آن حکمفرما است بر حذر باش، زیرا ترس، عقل ترا که از آن کمک می‌جوئی پریشان می‌کند و آن را از نگهبانی ایمان که خواهان پیروزی آن هستی، بواسطه نگهبانی خودت باز می‌دارد. از خشم در برابر کسی که ترا به آن وادار می‌کند پرهیز، زیرا خشم اندیشه‌ها را می‌میراند و از یقین باز می‌دارد. و از محافلی که اهل آن در برابری میان تو و دشمنت از جهت توجه نمودن و گوش دادن، انصاف را مراعات نمی‌کنند و دارای لیاقتی که آنان را از قضاوت ستمگرانه نسبت بتو باز دارد نیستند، پرهیز کن. و از سخن گفتن با کسی که سخن ترا درک نمی‌کند بر حذر باش، زیرا او تو را آزرده می‌سازد. و از کوچک شمردن دشمن پرهیز، زیرا تحقیر دشمن مانع احتیاط است، بسا کوچکی که بر بزرگ پیروزی یافته است.

چراغ شبش ماه بود

قسمتی از خطبه‌ای است که شامل سخن زیبایی درباره حضرت محمد «ص» و مسیح می‌باشد: صفحه [۲۶۹] پیروی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای تو کافی است. او بر نکوهش و نقص دنیا و رسواییها و بدیهای فراوان آن راهنمای تو می‌باشد، زیرا اطراف آن از او گرفته شده و جوانبش برای دیگران آماده گردیده و از نوشیدن شیرش جلوگیری شده و از زینت‌هایش بر کنار گردیده است. اگر بخواهی، درباره عیسی بن مریم بگویم که سنگ را بالمش خود قرار میداد و لباس زبر می‌پوشید و خورش او گرسنگی و چراغ شبش ماه بود. جایگاهش در زمستان، مشرقها و مغربهای زمین بود. میوه و سبزی ختوشبویش گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویاند. نه همسری داشت که او را فریفته خود کند و نه ثروتی که او را منحرف سازد و نه طمعی که او را خوار گرداند. مرکب او پاهایش و خدمتگزار او دستهایش بود.

به روش مسیح

نوف بکالی می‌گوید: شبی امیر المؤمنین «ع» را دیدم که از بسترش بیرون آمد و به ستارگان نگاه کرد و بمن گفت: ای نوف خوابی یا بیدار؟ گفتم بیدار. فرمود: خوشا بحال پارسایان در دنیا که به آخرت دل بسته‌اند. آنان گروهی هستند که زمین را فرش و خاک آن را بستر و آب آن را گوارا قرار صفحه [۲۷۰] داده‌اند و قرآن را پیراهن، و دعا را روپوش خود گرفته‌اند. پس به روش مسیح، دنیا را از خود جدا ساخته‌اند داود «ع» در مثل چنین ساعتی از شب برخاست و گفت: این ساعتی است که هر بنده‌ای در آن دعا کند دعایش مستجاب می‌شود مگر آنکه باجگیر یا جاسوس باشد.

آنچه نمی‌دانید مگوئید

قسمتی از خطبه‌ای است که امام «ع» در توصیف خیراندیشان ایراد کرده است: ای بندگان خدا، محبوب‌ترین بندگان نزد خدا، بنده‌ای است که عدالت را ملازم خود قرار داده است. پس نخستین مرحله عدالتش این است که تمایلات نفسانی را از خود دور ساخته است. حق را توصیف می‌کند و بر طبق آن رفتار می‌نماید. برای کار نیک پایانی باقی نمی‌گذارد مگر آنکه آهنگ آن می‌کند و گمان خوبی در چیزی نمی‌برد مگر آنکه آن را قصد می‌کند. ای مردم، آنچه نمی‌دانید مگوئید، زیرا غالباً حق در چیزی است که آن را نمی‌شناسید و کسی را که حجت و دلیلی بر او ندارید معذور دارید صفحه [۲۷۱]

گفتارشان توأم با راستی است

نقل شده است که یکی از اصحاب پسر ابو طالب که او را «همام» می‌گفتند به آن حضرت گفت: یا امیر المؤمنین، پرهیزکاران را برای من چنان توصیف کن که گویا آنان را می‌بینم امام «ع» در پاسخ او کمی درنگ کرد آنگاه در توصیف پرهیزکاران سخنان زیبای فراوانی گفت که قسمتی از آن را ذیلاً می‌خوانید: پس از سپاس و درود، خداوند سبحان مردم را آفرید در حالیکه از اطاعتشان بی‌نیاز و از نافرمانیشان ایمن بود، زیرا معصیت گناهکاران به او زیانی نمی‌رساند و اطاعت فرمانبرداران برای او سودی ندارد. پس روزی و وسایل زندگیشان را میان آنان تقسیم نمود و هر کس را در دنیا در مرتبه خود قرار داد. در دنیا پرهیزکارانند که دارای فضیلت‌ها می‌باشند: گفتارشان توأم با راستی و پوشاکشان بر اساس اقتصاد و رفتارشان از روی فروتنی است. از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده چشم پوشیده‌اند و بسوی دانشی که برای آنان سودمند است گوش فرا داده‌اند. در گرفتاری، خود را چنان می‌بینند که در آسایش می‌بینند [۱] [۱] یعنی اگر به بلائی گرفتار آمدند به خدا امیدوار می‌شوند و بی‌تابی نمی‌کنند صفحه [۲۷۲] و اگر نبود اجل و مدتی که برای آنان معین شده، لحظه‌ای جان در بدنشان قرار نمی‌گرفت. به اعمال اندک خود خشنود نمی‌شوند و عمل زیاد را زیاد نمی‌دانند. ازین رو خود را متهم می‌دانند و از کردار خویش هراسانند [۱] اگر یکی از آنان را بستایند، از آنچه درباره او گفته شده می‌ترسد و می‌گوید: من از دیگری بخود داناترم و پروردگارم به من داناتر از من است. خداوند مرا به آنچه می‌گویند مؤاخذه مکن و مرا بهتر از آنچه می‌پندارند قرار ده و گناهان مرا که نمی‌دانند ببخش. نشانه پرهیزکار آن است که می‌بینی در خوشخوئی دورانیدش و در یقین با ایمان است. در ثروت، میانه‌رو، و در عبادت فروتن است. هنگام تنگدستی آراسته جلوه می‌کند و در سختی بردبار و در هدایت شادمان است و از طمع دوری می‌جوید. بردباری را با دانش و گفتار را با کردار می‌آمیزد. از او انتظار خوبی می‌رود و از شر او ایمنی است. کسی را که به او ستم نموده می‌بخشد و به کسی که او را محروم نموده احسان می‌کند و به کسی که از او جدا گردیده می‌پیوندد، در حالیکه از سخن زشت دور است و گفتارش نرم و کار پسندیده‌اش آشکار گوئی در آسایش و راحتی هستند، و اگر در آسایش قرار گرفتند از خدا و کيفر او می‌ترسند و گردنکشی و ناسپاسی نمی‌کنند گویا در بلا و گرفتاری هستند. [۱] یعنی بخاطر کوتاهی در اعمال خود ترسانند. صفحه [۲۷۳] می‌باشد. به کسی که او را دشمن می‌دارد ستم نمی‌کند و درباره کسی که او را دوست می‌دارد گناه نمی‌کند. پیش از آنکه برای حق گواه آورده شود به حق اعتراف می‌کند. کسی را به لقب‌های زشت نمی‌خواند و به همسایه زیان نمی‌رساند و در مصائب دیگران شادی نمی‌کند. در باطل وارد نمی‌گردد و از حق خارج نمی‌شود. خودش از ناحیه خویش در زحمت و مردم از دست او راحتند. دوری او از اشخاص بر اساس زهد و پاکی، و نزدیکی او به آشنایان از جهت خوشخوئی و مهربانی است. دوری او توأم با خودخواهی و بزرگی نیست و نزدیکی بر اثر مکر و نیرنگ نمی‌باشد.

منافقان

قسمتی از خطبه‌ای است که امام «ع» در ضمن آن منافقان را توصیف می‌کند: به رنگهای گوناگون و حالات مختلف در می‌آیند [۱] در هر راهی برای آنان به خاک افتاده‌ای می‌باشد [۲] و نزد هر دلی واسطه‌ای دارند و در هر اندوهی اشکها می‌ریزند [۳] ستایش یکدیگر را بهم وام داده و [۱] یعنی به انواع گوناگون سخن می‌گویند و بر یک عقیده استوار نیستند [۲] یعنی چه بسیار افرادی که فریب داده و آنان را به هلاکت افکنده‌اند [۳] یعنی هر وقت بخواهند خود را به گریه میاندازند . صفحه [۲۷۴] پاداش آن را انتظار می‌برند . اگر سؤال کنند اصرار می‌ورزند و اگر سرزنش نمایند رسوا می‌کنند و اگر حکم کنند اسراف می‌کنند . برای هر حقی باطلی و برای هر راستی انحرافی و برای هر زنده‌ای قاتلی و برای هر دردی کلیدی و برای هر شبی چراغی آماده ساخته‌اند : برای آنکه بازار خود را بپا دارند و کالای نفیس [۱] خود را رواج دهند ، به سبب نومیدی به طمع متوسل می‌شوند .

برای آنان همیشگی است

علی «ع» در ضمن یکی از سخنانش کسانی را که از دنیا دوری جسته‌اند ، چنین توصیف می‌کند : وحشت‌ها آنان را نمی‌ترساند و نامناسب شدن اوضاع ، آنان را اندوهگین نمی‌سازد . از زلزله‌ها نگرانی ندارند و به رعدهای سخت گوش نمی‌دهند . غایبانی هستند که کسی منتظرشان نیست و حاضرانی هستند که در مجالس حاضر نمی‌شوند . گرد هم بودند ولی پراکنده شدند . پنهانی خبرها و خاموشی شهرهایشان در اثر طولانی بودن مدت و دوری جایگاهشان نیست ، بلکه آنان جامی نوشیده‌اند که گویائیشان را به گنگی و شنوائیشان را به کری و حرکتشان را به سکون تبدیل [۱] منظور از کالای نفیس ، نیرنگهایی است که آن را زینت داده‌اند . صفحه [۲۷۵] نموده است . همسایگانی هستند که با هم انس نمی‌گیرند و دوستانی که بدیدن یکدیگر نمی‌روند . نسبت‌های آشنائی میان آنها کهنه شده و اسباب برادری از آنان قطع گردیده است ، ازین رو همگی با اینکه یکجا گرد آمده‌اند تنها هستند و با اینکه دوست یکدیگر بودند از هم دورند . نه برای شب صبحی می‌شناسند و نه برای روز شبی هر یک از شب و روزی که در آن کوچ کرده‌اند برای آنان همیشگی است [۱] .

به ترس و وحشت مبتلا می‌سازند

قسمتی از خطبه زیبایی است که امام «ع» در ضمن آن درباره دنیا سخن می‌گوید : ساکن آن کوچ کننده و مقیم آن جدا شونده است . مانند بادهای سختی که کشتی را در میان امواج کوه پیکر دریا می‌شکند ، اهل خود را به جنبش در می‌آورد . در نتیجه بعضی از مردم غرق می‌گردند و برخی رهائی یافته در دل موجها دست و پا می‌زنند و بادهای دامن خود آنان را به حرکت درآورده و به ترس و وحشت مبتلا می‌سازند [۲] پس [۱] اگر روز بمیرند برای آن شبی نمی‌شناسند و اگر شب بمیرند برای آن روزی نمی‌شناسند . [۲] یعنی هنگام شکستن کشتی برخی از مردم نابود می‌شوند و بعضی زنده می‌مانند صفحه [۲۷۶] کسیکه غرق شد دریافت او ممکن نیست و کسیکه نجات یافت بسوی هلاکت رهسپار می‌گردد .

عمر آنان طولانی‌تر بود

قسمتی از خطبه‌ای است که امام «ع» آن را در زمینه حالات دنیا ایراد کرده است : پس از سپاس و درود ، من شما را از دنیا بر حذر می‌دارم ، زیرا دنیا شیرین و سرسبز است ، به خواسته‌های بیجا پیچیده شده و به آروزها زینت یافته و به نیرنگ آراسته گردیده است . هیچکس از ناحیه دنیا در نعمت و شادی قرار نگرفته ، مگر آنکه بدنبال آن گریان شده است ، و خوشی‌های آن به کسی روی

نیاورده مگر آنکه بدیهایش را به او بخشیده و به او پشت کرده است، و سزاوار است که بامدادان پشتیبان انسان و شامگاهان دشمنش گردد، و اگر یک طرف آن شیرین و گوارا شود طرف دیگرش تلخ و پروبا می‌گردد. هیچکس از خوشی و آسایش آن به آرزو نمی‌رسد مگر آنکه از حوادث ناگوارش رنج و سختی را تحمل می‌کند، و بر بال و بر دل موجها قرار می‌گیرند، موجها در عظمت گوئی حیوانی است که شکم و پشتش بطرف بالا-زیرورو می‌شود. آنانکه زنده مانده و دستخوش باده‌ها قرار گرفته‌اند سرانجام پس از رنج طولانی به نابودی رهسپار می‌گردند. صفحه [۲۷۷] آسایش آن شام نمی‌کند مگر آنکه بر شاهپره‌های ترس، شب را به روز می‌آورد چه بسیار کسی که به دنیا اعتماد داشته و دنیا او را دردمند ساخته است و چه بسیار کسیکه بدنیا اعتماد داشته و دنیا او را به خاک افکنده است، و چه بسیار کسیکه عظمت داشته و دنیا او را پست نموده است، و چه بسیار کسی که دارای تکبر بوده و دنیا او را ذلیل گردانده است. سلطنت آن از دست رفته، و ارجمند آن شکست خورده، و ثروتمند آن بلادیده، و همسایه آن غارت زده است آیا شما در خانه‌های کسانی که پیش از شما بودند نیستید؟ در حالیکه عمر آنان طولانی‌تر و آثارشان پاینده‌تر و آرزوهایشان دورتر و جمعیشان بیشتر و لشگریانشان انبوه‌تر بود دنیا را آنچنانکه خواستند پرستیده و برگزیدند، آنگاه بدون توشه از آن کوچ کردند آیا به شما خبر رسیده که دنیا کسی را به آنان فدیة داده باشد، یا آنان را کمک نموده، یا به خوبی با آنان همراهی کرده باشد؟

وای بر خیابانهای آباد شما

علی «ع» درباره سرنوشت بصره سخن می‌گوید: وای بر خیابانهای آباد و خانه‌های آراسته شما، که بالهائی مانند بالهای کرکسان و خرطوم‌مهایی مانند خرطوم پیلان دارد، از آن صفحه [۲۷۸] گروهی که بر کشته آنان کسی گریه نمی‌کند و از غاییشان جستجو نمی‌شود. من دنیا را به رو واژگون کرده‌ام، و مقدار آن را اندازه گرفته‌ام و به حقیقت آن بینا هستم

خدایا کوههای ما شکافته شده

خطبه‌ای است که امام «ع» آن را هنگام طلب باران ایراد کرده است. این خطبه از خطبه‌هائی است که سرشار از عاطفه و محبت و فروتنی در برابر آفریدگار جهان و عظمت وجود است: خدایا کوههای ما شکافته و زمینهای ما گرد آلود شده و چهارپایان ما تشنه و در خوابگاههایشان سرگردانند و مانند ناله‌ی مادران بر فرزندانشان، ناله می‌کنند و از آمد و رفت در چراگاهها و اشتیاق به آبگیرها خسته شده‌اند. خدایا به ناله‌ی ناله‌کنندگان و اشتیاق آرزومندان رحم کن خدایا به سرگردانی چهارپایان در گذرگاهها و به ناله‌ی آنها بر درب خوابگاههایشان رحم کن خدایا هنگامی بسوی تو بیرون آمدیم که شترهای لاغر قحطی به ما روی آورده و ابرهائیکه احتمال باران داشتند با ما مخالفت نموده‌اند. تو امید اندوهگین هستی و خواسته‌ی درخواست کننده را تأمین می‌کنی: در این هنگام که مردم نا امید شده و ابرها نباریده و چهارپایان نابود شده‌اند ترا می‌خوانیم که صفحه [۲۷۹] ما را به اعمال و گناهانمان مؤاخذه نکنی و بوسیله ابر پر باران و بهار پر برکت و گیاه زیبا و شگفت انگیز، رحمت را بر ما گسترش دهی، باران درشت قطره‌ای که بوسیله آن آنچه مرده است زنده نمائی و آنچه از بین رفته است بازگردانی. خدایا از تو درخواست آب می‌کنیم، آبی که زنده کننده، کامل، فراوان، پاک، پر برکت، گوارا، گیاه آور و سیراب کننده باشد که گیاهش رشد کند و شاخه‌اش میوه دهد و برگش سبز و خرم باشد تا بدین وسیله بندگان ناتوان خود را نیرو بخشی و شهرهای مرده‌ات را زنده گردانی. خدایا آبی از تو می‌خواهیم که به سبب آن زمینهای مرتفع ما پر گیاه شود و در زمینهای گود ما جاری گردد و نواحی حاصلخیز و میوه‌های ما فراوان گردد و چهارپایان ما زنده بمانند و مردم دور دست بهره ببرند و حومه ما از برکتهای گسترده تو استفاده کنند

بدگوئی مردم

علی «ع» در نهی از غیبت مردم چنین می‌گوید: برای کسانی که از گناهان دوری جسته‌اند سزاوار است با گناهکاران و معصیت کاران مهربانی کنند و سپاسگزاری بر آنان مسلط باشد، پس چگونه است حال غیبت کننده‌ای که از برادرش بدگوئی می‌کند و صفحه [۲۸۰] او را در مصیبتش سرزنش می‌نماید؟ ای بنده خدا، در عیبجوئی کسی بر اثر گناهش، شتاب مکن که شاید او آرمزیده شده باشد و از هیچ گناه کوچکی بر خود ایمن مباش که شاید بر اثر آن به عذاب گرفتار شوی

امروز می‌گذرد و فردا فرا می‌رسد

قسمتی از خطبه‌ای است که امام علی «ع» برای مردم ایراد کرده است: ای بندگان خدا، بدانید بر شما دیده‌بانانی از خودتان [۱] و جاسوس‌هایی از اعضایتان و نگهبانان راستگوئی که اعمال شما و شماره نفس‌هایتان را حفظ می‌کنند، گماشته شده است. تاریکی شب تار، شما را از آنان نمی‌پوشاند، و درب بزرگی که محکم بسته شده شما را از آنها پنهان نمی‌کند. راستی فردا به امروز نزدیک است. امروز با هر چه در آن است می‌گذرد و فردا از پی آن فرا می‌رسد. گویا هر یک از شما به منزل تنهائی خود از زمین رسیده است. شگفتا از خانه تنهائی و سرای وحشت و جای بی‌کسی و غربت [۱] منظور از دیده‌بان، وجدان است که نگهبان و پنددهنده پنهانی انسان است و هرگز از توجه دادن آدمی غافل نیست و در تخییر و ترساندن خطا نمی‌کند. صفحه [۲۸۱]

آه از دوری سفر

روزی ضرار بن حمزه ضبائی بر معاویه وارد شد. معاویه از او درباره امیر المؤمنین «ع» سؤال کرد. ضرار گفت: گواهی می‌دهم که او را در جائیکه عبادت می‌کرد دیدم، هنگامیکه شب پرده‌های تاریکی را گسترده بود در محراب عبادت ایستاده و ریش خود را در دست گرفته و مانند مار گزیده بخود می‌پیچید و بسان محزون گریه می‌کرد و می‌گفت: ای دنیا ای دنیا، دور شو از من آیا خود را به من عرضه می‌کنی یا خواهان من هستی؟ زمان تو نزدیک مباد [۱] چه دور است آرزوی تو دیگری را بفریب. من به تو نیازی ندارم. زندگی تو کوتاه و اهمیت تو ناچیز و آرزوی تو پست است آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت جایگاه ورود [۲]

طبیعت وجود

این خطبه یکی از خطبه‌هایی است که [۱] یعنی نباید روزی که به قلب من برسی و محبت تو در دلم جایگزین شود. [۲] منظور ایستادن در برابر خدا برای بررسی عمل است. صفحه [۲۸۲] حاکی از درک عمیق علی «ع» نسبت به طبیعت و حالات وجود می‌باشد: با هر جرعه‌ای جستن در گلو، و در هر خوردنی گلو گرفتگی می‌باشد. به هیچ نعمتی از نعمتهای دنیا نمی‌رسید مگر آنکه نعمت دیگری را از دست می‌دهید، و هیچ کهنسالی از کهنسالان شما به یک روز عمر خود نمی‌رسد مگر آنکه روز دیگری از عمرش نابود می‌گردد، و برای او افزونی در خوراک تجدید نمی‌شود مگر آنکه روزی قبلی او از بین می‌رود، و اثر و نشانه‌ای برای او بوجود نمی‌آید، مگر آنکه اثر دیگرش فانی می‌گردد، و هیچ تازه‌ای برای او تجدید نمی‌شود مگر بعد از آنکه تازه او کهنه می‌شود، و هیچ خوشه‌ای برای او نمی‌روید مگر آنکه خرمنی از او کم می‌شود. همانا دودمانهائی که ما فروع آنها هستیم در گذشتند

ماه تابانی در آن به جریان انداخت

قسمتی از خطبه‌ای است که امام «ع» در ضمن آن از آغاز آفرینش آسمان و زمین سخن می‌گوید: آنگاه شکاف فضا را ایجاد و اطراف آن را باز نمود و راههای هوایی را احداث کرد، سپس آبی که امواجش خروشان و رویهم غلطان بود در آن جاری گردانید. آن آب را بر پشت باد تنیدی که نیرومند و صفحه [۲۸۳] با صدای بلند بود برنشانید. آنگاه باد دیگری که وزش آن را تند قرار داد آفرید، سپس آن را به برهم زدن آب فراوان و بر انگیختن موج دریاها فرمان داد. آن باد هم آب را مانند مشک جنبانید و بسان وزش در فضا بطوری که اول آن را به آخرش و ساکنش را به متحرکش باز گرداند، به آن وزید تا آب فراوانی بالا آمد. آنگاه آسمانها را به زینت ستارگان و روشنی نورافکنها بیاراست و در آنها چراغ نورافشان خورشید و ماه تابان را در مداری دایره مانند و سقفی متحرک به جریان انداخت

خروش آب

قسمتی از خطبه‌ای است که در ضمن آن سخن از قدرت خدا به میان آمده است: خداوند به نعره درندگان در بیابانها، و گناهان بندگان در خلوتها، و آمد و رفت ماهیان در دریاها بزرگ، و خروش آب بوسیله تندبادها، دانا است

آفرینش شبکور

علی «ع» در این خطبه از آفرینش شبکور سخن می‌گوید: یکی از صنایع دقیق و حکمت‌های شگفت‌انگیزش آفرینش مرموز این صفحه [۲۸۴] شبکورها است که روشنایی روز که گشاینده هر چیز است دیده آنها را می‌بندد، و تاریکی شب که چشم هر زنده‌ای را می‌بندد، دیده‌ی آنها را باز می‌کند. چگونه چشم‌هایشان نابینا است از اینکه از پرتو خورشید فروزان کمک بگیرند و در گذرگاههای خود بوسیله آن رهبری شوند و هنگام آشکار شدن نور خورشید به مطلوب خود نائل گردند؟ و چگونه تابش نور خورشید، آنها را از رفتن به جاهائی که در معرض نور است بازداشته و آنها را در کمینگاه‌های خودشان از رفتن در جائیکه درخشدگی خورشید آشکار است، پنهان نموده است؟ آنها در روز، حلقه‌های چشمان خود را بوسیله پلکها پوشانده و شب را چراغی قرار داده‌اند که بوسیله آن در جستجوی روزی راه می‌جویند. تاریکی شب مانع دیدگان آنها نیست و بر اثر شدت تاریکی از رفتن باز نمی‌ایستند. هنگامی که خورشید پرده از رخسار برداشت و روشنی‌های روزش آشکار گردید و درخشدگی نور آن بر لانه‌های سوسمارها در آمد، پلکها را بر اطراف چشمها گذاشته و به آنچه در تاریکی شبها به دست آورده‌اند اکتفا می‌کنند. منزّه است خدائی که شب را بجای روز وسیله‌ی روزی، و روز را وسیله‌ی استراحت و آرامش آنها قرار داده، و از گوشته‌هایشان برای آنها بالهائی آفریده تا هنگام احتیاج به پرواز، بوسیله آن بالا بروند، گوئی بالهایشان مانند لاله‌های گوش دارای پر و استخوان نیست، فقط جای رگها را آشکار و هویدا می‌بینی. آنها دارای دو بال می‌باشند که نه نازک هستند تا پاره صفحه [۲۸۵] شوند و نه کلفت تا سنگین باشند. پرواز می‌کنند در حالیکه بچه‌شان چسبیده و پناهنده به آنها است: هرگاه مادرش بنشیند آن هم می‌نشیند و وقتی مادرش پرواز کند آن هم می‌پرد، از مادر جدا نمی‌شود تا اعضایش قوت گرفته و بالهایش بتواند آن را حمل کند و تا گاهی که راههای زندگی و سود خود را بشناسد. پس منزّه است آفریدگار اشیائی که قبلا از غیر او آفریده شده باشد

آفرینش طاووس

قسمتی از خطبه‌ای است که امام «ع» در ضمن آن از شگفتی آفرینش طاووس سخن می‌گوید: از شگفت‌ترین مرغها در آفرینش،

طاووس است که خداوند آن را در کاملترین نظم آفریده و رنگهایش را در بهترین ترتیب، منظم گردانیده است، با بالی که بیخ آن را بهم پیوسته و دمی که کشش آن را دراز قرار داده است. هرگاه بسوی ماده‌اش می‌رود دمش را از پیچیدگی باز نموده آن را بلند می‌کند، در حالیکه بر سرش سایه می‌افکند، گویا آن بادبان (کشتی) داری است که ناخدا آن را از سوئی بسوی دیگر می‌کشانند. به رنگهایش تکبر می‌کند. و به حرکات دمش می‌خرامد. گمان می‌کنی پرهایش میله‌هایی از نقره، و دایره‌ها و حلقه‌های زرین شگفت‌آوری که بر آن بالها روئیده شده، طلای خالص و قطعات صفحه [۲۸۶] زبرجد است. اگر آن را به گیاهان زمین تشبیه کنی می‌گوئی: دسته گلی است که از شکوفه‌ی هر بهاری چیده شده است و اگر به پوشاکیها تشبیه کنی مانند حله‌های زینت یافته با نقش و نگار است و اگر به زیورها تشبیه کنی مانند نگین‌های رنگارنگی است که میان نقره مزین به جواهر نصب شده است. بسان خرامیدن خودبین و شادمان، راه می‌رود و با دقت به دم و بالش می‌نگرد و از زیبایی پیراهن و رنگهای جامه‌اش قاه‌قاه می‌خندد هنگامی که به پاهایش چشم می‌اندازد چنان با شیون و فریاد بانگ می‌زند که گویا آشکارا فریاد رسی می‌طلبد و به راستی اندوه خویش گواهی می‌دهد، زیرا پاهایش مانند پاهای خروس سیاه و سفید و باریک است. بجای تاج، کاکل سبز رنگ نقاشی شده‌ای دارد و جای برآمدگی گردنش مانند گردن ابریق است و جای فرو رفتن آن تا زیر شکمش مانند رنگ و سمه یمنی یا مانند لباس ابریشمی بسان آئینه‌ی جلادار است. گوئی طاووس، خود را به چادر سیاه رنگی پیچیده ولی در اثر کثرت شادابی و شدت براقی، گمان می‌رود که رنگ سبز زیبایی به آن آمیخته شده است. به شکاف گوشش خطی است مانند باریکی سر قلم که به رنگ گل بابونه بسیار سفید می‌باشد. این سفیدی میان سیاهی اطراف می‌درخشد، و کمتر رنگی است که طاووس از آن بهره‌ای نبرده باشد. این رنگها در اثر کثرت جلاء و درخشندگی و برجستگی، بر سایر صفحه [۲۸۷] رنگها برتری یافته است، در حقیقت مانند شکوفه‌های پراکنده‌ای است که باران‌های بهار و آفتابهای سوزان، آن را تربیت نکرده است. گاهی از پره‌های خود بیرون آمده و از لباس برهنه می‌گردد، پس پی‌درپی، پرش ریخته و باز، یکی پس از دیگری می‌روید، و پرهایش مانند برگهای شاخه‌ها می‌ریزد، آنگاه پشت سرهم می‌روید تا بصورت پیش از ریختن باز می‌گردد: با رنگهای پیش هیچگونه تفاوتی ندارد و هیچ رنگی در غیر جای خود قرار نمی‌گیرد. اگر با دقت، به موئی از موهای پرش نگاه کنی، سرخ گلی رنگ و گاهی سبز زبرجدي و زمانی زرد طلائی رنگ به تو می‌نمایاند. آیا زیرکیهای ژرف و عمیق چگونه می‌تواند آفرینش این حیوان را دریابد؟ آیا درک خردها چگونه به آن میرسد؟ و آیا سخنان وصف کنندگان چگونه آن را به نظم می‌آورد؟ در حالیکه کوچکترین اجزایش، اندیشه‌ها را از درک آن و زبانها را از وصفش عاجز نموده است

آفرینش مورچه

امام «ع» در این خطبه از آفرینش مورچه سخن می‌گوید: به مورچه نگاه کنید، با کوچکی جثه و نازکی اندامش که به گوشه چشم دیده نمی‌شود و به اندیشه دقیق درک نمی‌گردد، چگونه در مسیر صفحه [۲۸۸] خود راه می‌رود و برای روزیش می‌شتابد؟ دانه را به لانه‌اش انتقال می‌دهد و آن را در قرارگاهش آماده می‌گذارد. دانه‌ها را در تابستان برای زمستان آمدن و هنگام بازگشتن جمع میکند. روزی آن ضمانت شده، و مناسب حالش به او روزی داده شده است. خداوند بخشنده از آن غافل نیست، و پروردگار پاداش دهنده محرومش نمی‌کند، اگر چه در سنگ خشک و سخت باشد. اگر در مجراهای خوردن و در بالا و پائین و تقاطع اضلاع شکمش که در درون آن است بیاندیشی و در اطراف چشم و گوش آن که در سرش قرار دارد فکر کنی، از آفرینش آن به شگفت آمده و در توصیفش رنج خواهی دهی پس برتر است خدائی که مورچه را روی دست و پایش برقرار داشت، و آن را بر ستون‌هایش بنا کرد در حالیکه در آفرینش آن هیچ آفریدگاری شرکت نداشته و هیچ توانایی او را یاری نکرده است. اگر راه‌های اندیشه خود را به پیمائی تا به پایان آن بررسی، دلیل و برهان، تو را رهبری نمی‌کند، مگر به اینکه آفریننده مورچه، همان

آفریننده درخت خرما است ، زیرا هر چیزی امتیازی دقیق و هر جاننداری تفاوت‌های مرموزی دارد بزرگ و کوچک ، سنگین و سبک و نیرومند و ناتوان همه در آفرینش یکسانند

آفرینش ملخ

قسمتی از خطبه مزبور در توصیف ملخ صفحه [۲۸۹] است : اگر میخواهی درباره ملخ بگو ، که خداوند برای آن دو چشم سرخ آفریده و دو حدقه مهتابی برای آن برافروخته است ، و گوش پنهان برایش قرار داده ، و دهانهای مناسب برایش گشوده ، و برای آن درک قوی و دو دندان که بوسیله آنها گیاه را چیده و دو داس [۱] که به کمک آنها می‌گیرد قرار داده است . کشاورزان در زراعت خود از آن می‌ترسند و قادر به جلوگیری آن نیستند اگر چه همگی با هم اجتماع کنند ، تا آنکه سرانجام با جست و خیزهای خود وارد کشتزار می‌شود و خواسته‌هایش را از آن تأمین می‌کند ، در حالیکه همه جثه‌اش به اندازه یک انگشت باریک نیست

خدایا ، مرا بیامرز

علی « ع » با این جملات دعا میکرد : خدایا آنچه را که تو از من به آن داناتری بیامرز ، پس اگر من تکرار کردم تو آمرزش را به من باز گردان خدایا آنچه را که من بوسیله آن با زبانم بسوی تو تقرب جستم و قلبم بر خلاف آن بود بیامرز خدایا اشاره‌های گوشه‌های چشم ، و سخنان بیهوده و خواسته‌های دل و لغزش‌های زبان مرا ، بیامرز [۱] منظور از داس در اینجا پاهای ملخ است که بخاطر زبری و کجی به داس تشبیه شده است . صفحه [۲۹۰]

چه دیدم ؟

علی « ع » در سحرگاه روزی که ضربت به او وارد شد ، فرمود : نشسته بودم ، خواب بر چشمم مسلط شد ، پیامبر خدا را در خواب دیدم ، گفتم : ای رسول خدا ، بسیار انحراف و دشمنی از امت تو دیدم فرمود : آنان را نفرین کن گفتم : خدا بجای آنان بهترین افراد را به من بدهد و بجای من بدترین کس را بر آنان بگمارد .

او را ببخشید

علی « ع » پیش از مرگ ، پس از آنکه ابن ملجم به او ضربت زد ، به عنوان وصیت چنین فرمود : من دیروز همنشین شما بودم و امروز برای شما عبرتی هستم و فردا از شما جدا می‌شوم اگر زنده بمانم صاحب اختیار خون خود می‌باشم ، و اگر بمیرم مرگ من وعده‌ی من است ، و اگر ببخشم بخشش برای من نزدیکی به خدا و برای شما ، نیکوکاری است ، پس ببخشید

ستم‌دیده

علی « ع » درباره ستم‌هایی که به او می‌رسیده سخن می‌گوید : صفحه [۲۹۱] از روزی که خداوند جان پیامبرش را گرفت تا امروز پیوسته مظلوم بودم . پیش از ظهور اسلام نیز به من ستم می‌شد . برادرم عقیل درباره برادرم جعفر مرتکب گناه میشد و به من کتک می‌زد

کاوهای سه‌گانه

مناسب دیدم این مثل را ذیلاً نقل کنم ، زیرا آن از زیباترین مثل‌های عربی درباره حیوان محسوب می‌شود ، بعلاوه این نخستین مثلی است که بعدها بوسیله « ابن مقفع » در کتاب معروف « کلیله و دمنه » شیوع یافته است . مثل مزبور دعوت به اتحاد می‌کند و از فتنه و آشوب بر حذر میدارد . شگفت اینجاست که این مثل با اینکه منسوب به علی « ع » است ولی در نهج البلاغه با این همه چاپ‌های گوناگون و این همه توجهاتی که به آن شده ، از آن سخنی به میان نیامده و حتی کسانی که نهج البلاغه را تکمیل نموده و جمع‌آوری کرده‌اند متعرض آن نشده‌اند : سه گاو در بیشه‌ای زندگی می‌کردند : یکی سفید و دیگری سیاه و صفحه [۲۹۲] سومی سرخ رنگ . شیری با آنها زندگی میکرد ، از آنجا که گاوها با یکدیگر اتحاد داشتند ، شیر نمی‌توانست آسیبی به آنها برساند . روزی به گاو سیاه و گاو سرخ گفت : در این بیشه فقط گاو سفید ما را نشان میدهد ، زیرا رنگ آن معروف است و رنگ من هم که مانند رنگ شما است ، اگر اجازه بدهید من گاو سفید را بخورم تا بیشه صفائی به خود بگیرد آن دو گاو گفتند : پس آنرا بخور . شیر گاو سفید را خورد . پس از چند روز که گذشت به گاو سرخ گفت : رنگ من مانند تو است ، بگذار گاو سیاه را بخورم تا بیشه صفا پیدا کند گاو سرخ گفت : آن را بخور سپس به گاو سرخ گفت : ناچار ترا هم خواهم خورد گاو سرخ گفت : بگذار سه مرتبه فریاد بزنم ، پس فریاد برآورد : بدانید من خورده شدم همان روز که گاو سفید خورده شد صفحه [۲۹۳]

۵ پاره‌ای از سخنان حکمت آمیز علی « ع »

قسمت اول

صفحه [۲۹۵] کسیکه بتو گمان نیک برد گمانش را تصدیق کن . هرگز به سخنی که از دهان کسی خارج شده و تو احتمال نیکی در آن میدهی ، گمان بد مبر . بدحال‌ترین مردم کسی است که بخاطر بدگمانی خود ، به هیچکس اطمینان ندارد و دیگران نیز بخاطر بدرفتاری وی به او اعتماد ندارند . این از دادگری نیست که بر شخص مورد اعتماد با بدگمانی قضاوت شود . بدگمانی ، دل‌ها را بیمار و شخص امین را متهم و مأنوس را وحشت‌زده ، و دوستی برادران را دگرگون می‌کند . پاداش جهاد کننده‌ای که در راه خدا شهید شده ، بیشتر نیست از کسی که توانائی دارد و پاکدامنی به کار میرد . نزدیک است پاکدامن فرشته‌ای از فرشتگان گردد . صفحه [۲۹۶] بخشش ، ذکات پیروزی است . سزاوارترین مردم به گذشت ، کسی است که در کیفر رساندن از همه تواناتر باشد . عورت برادرت را بپوشان و از لغزش دوست بگذر . بر تو باد که در تمام کارهای خود راست بگویی . هیچ کار زشتی بدتر از دروغ نیست . دروغگو با اینکه در امان است خود را می‌ترساند . نشانه‌ی ایمان آن است که راستی را آنجا که بتو زیان می‌رساند ، بر دروغ جانشین کن ، ترجیح بدهی . از دروغ دوری کن ، زیرا راستگو مشرف به نجات و عزت است و دروغگو بر پرتگاه هلاکت قرار دارد . دروغگو با مرده یکسان است ، زیرا برتری زنده بر مرده بواسطه اطمینان به او است ، پس اگر سخن وی مورد اعتماد نبود ، حیاتش بی‌اثر است . اگر راستگو باشی ترا پاداش می‌دهیم و اگر دروغگو باشی ترا کیفر خواهیم کرد . دروغ جلدی و شوخی روا نیست ، و برای هیچیک از شما شایسته نیست به کودک خود وعده‌ای بدهد و به وعده‌اش وفا نکند . دروغ آدمی را به سوی گناه رهبری می‌کند . کسی که در سخن گفتن ، راستی را از دست بدهد ، مصیبت صفحه [۲۹۷] گرامی‌ترین اخلاقش را دیده است . هیچ شمشیر برنده‌ای در دست شجاع ، ارزنده‌تر از راستی نیست . زشت‌ترین راستگویی آن است که انسان خود را بستاید . وجدان من گرو سخنانی است که می‌گویم . پیوسته ملازم پیمان‌ها باشید . به امان و پیمان خود خیانت مکن و دشمنت را فریب مده . به قرار داد خود عمل کن و در قضاوت ، دادگر باشید و به پدران افتخار مکنید . از کسانی مباش که باز می‌دارد و خود باز نمی‌ایستد ، و فرمان میدهد به آنچه خود بجا نمی‌آورد ، و عبرت را توصیف می‌کند و خود عبرت نمی‌گیرد ، چنین کسی از مردم بدگویی میکند و نسبت بخود چارپلوس است . با احق معاشرت مکن ، زیرا او کارش را برای تو

زینت می‌دهد و دوست دارد تو مانند او باشی. دمدمی مزاج دوست، و دروغگو وفا، و حسود آسایش، و فرومایه جوانمردی ندارد. فرصتهای نیکو را غنیمت بشمارید. کار نیکو انجام دهید و آن را کوچک بشمارید. زیرا کوچک آن بزرگ، و اندکش بسیار است. سخن نیک بگوئید تا بوسیله آن شناخته شوید و کار نیک انجام صفحه [۲۹۸] دهید تا از اهل آن باشید. کسیکه در کار نیک کوشش می‌کند مانند کسی است که آن را انجام می‌دهد، اما کسی که در کار بد، فعالیت می‌کند و با نیکی در ستیز است، دشمن خدا و انسان می‌باشد. مبدا کسی از شما بگوید، دیگری در انجام دادن کار نیک از من سزاوارتر است، زیرا سوگند به خدا چنین خواهد بود. هرگاه صورت شر بحرت در آمد و آشکار نگردید، ترس بوجود می‌آید، پس اگر آشکار شد موجب رنج میشود، و هرگاه صورت نیکی بجنبش در آمد و نمایان نگردید گشایش بوجود می‌آید، پس اگر نمایان شد باعث لذت می‌شود. کسی که دو روزش برابر باشد فریب خورده است. زیرک کسی است که امروزش بهتر از دیروز باشد. کسی که در کار نیک منت گذاشت آن را تباه کرده است. مبدا کسی که سپاس احسان تو را نمی‌کند، تو را به نیکی بی‌رغبت سازد. نیکوکاران به نیکوکاری نیازمندترند از حاجتمندان. هرگز بخاطر انجام دادن نیکی بیشتر، احسان کم را که قادر به انجام آن هستی کوچک شمار، زیرا کم در صورت احتیاج، سودمندتر از فراوان در حال بی‌نیازی است. کننده‌ی کار نیک از نیکی بهتر و کننده کار بد از بدی بدتر صفحه [۲۹۹] است. کار نیک را برای تظاهر انجام مده و آن را از روی شرم ترک مکن. کسیکه خوبی را از بدی شناسد مانند حیوان است. هرگز خداوند پاداش کسی را که کار نیک کرده ضایع نمی‌کند. خوبی و اهل آن را جستجو کنید و بدانید که کننده‌ی خوبی، بهتر از خوبی و کننده بدی، بدتر از بدی است. هیچ روزی بر پسر آدم نمی‌گذرد مگر آنکه به او می‌گوید: من روزی جدید هستم و بر تو گواه می‌باشم، در من سخن نیک بگو و کار شایسته کن، زیرا دیگر مرا برای همیشه نخواهی دید در توصیف انسان با شرافت می‌گوید: خوبیهای زیادی در نظر می‌گیرد و پاره‌ای از آنها را انجام می‌دهد و نسبت به آنچه از دستش رفته افسوس می‌خورد که چرا انجام نداده است. و نیز درباره انسان می‌گوید: عدالت را ملازم خود قرار داده است. حق را توصیف میکند و بر طبق آن رفتار می‌نماید. برای کار نیک پایانی باقی نمی‌گذارد، مگر آنکه آهنگ آن می‌کند، و گمان خوبی در چیزی نمی‌برد مگر آنکه آن را قصد می‌کند. با کندن بدی از سینه خود، بدی را از سینه دیگران دور کن. کسیکه کار زشت را نیکو بشمارد در آن شریک خواهد بود. هرگاه خواستی سرشت کسی را بشناسی، با او مشورت کن، زیرا صفحه [۳۰۰] در مشورت، از عدالت و ستم و خوبی و بدی او آگاه میشوی. کسیکه در تاریکی فرو رفته، از برق خیره کننده بهره‌ای نمی‌برد. عذر کسی را که از تو پوزش خواسته بپذیر و تا می‌توانی بدی را بتأخیر انداز. باید کار مردم در حق، پیش تو یکسان باشد. هر که از حق تجاوز کند، عقیده خود را تباه ساخته است. کسی که با حق در افتد به زمین می‌خورد. جز حق چیزی با تو انس نمی‌گیرد و جز باطل چیزی از تو وحشت ندارد. بدانید آسمانها و زمین بر اساس حق پیا شده‌اند. از روزی که حق را شناختم در آن تردید نکردم. از حق و اهل حق هر کجا باشند پیروی کنید. کثرت مردم در اطراف من، عزتم را زیاد نمی‌کند، و پراکندگی آنان از دور من، بر وحشتم نمیافزاید، و از مرگ در راه حق کراهت ندارم. کسی که در جستجوی حق بوده و بخطا رفته، مانند کسی نیست که باطل را تعقیب کرده و به آن رسیده است. هر کس از راه باطل در جستجوی عزت باشد خداوند او را به حق دچار ذلت می‌کند. کسی که سخن حق یا پیشنهاد عدالت برای او دشوار باشد، عمل صفحه [۳۰۱] به حق و عدالت برای او مشکلتر خواهد بود. ما حقی داریم که اگر آن را بما بدهند می‌گیریم و گرنه بر پشت شترها سوار می‌شویم هر چند سیر شبانه طولانی گردد. در راه هدایت، از جهت کمی پیروان آن، نگران نباشید. کار خود را بدون تظاهر انجام دهید. ریا کار سه علامت دارد: وقتی مردم را می‌بیند شاد می‌شود، و در تنهایی کسل است و دوست دارد در همه حال او را بستایند باید نزدیکی تو به مردم، توأم با خوشخوئی و مهربانی باشد. برادران را با احسان سرزنش کن و او را با بخشش دور گردان. با کسی که از تو جدا شده، ارتباط برقرار کن، و به کسی که ترا محروم نموده بخشش کن، و با کسی که بتو بدی کرده خوبی کن، و حق را بگو هر چند به

زیان تو باشد. بدکار را به پاداش نیکوکار سرزنش کن. اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار کن، زیرا کم کسی است که به جمعیتی شبیه شود و بزودی از زمره آنان نشود. پاداش کسی که ترا شاد کرده این نیست که با او بدرفتاری کنی. کسیکه گناه بر او پیروز شود، پیروز نیست. و کسیکه به سبب بدی غلبه یابد شکست خورده است. کسیکه بدخلقی کند خویشتن را معذب ساخته است. برای آسایش و نعمت، خوشخوئی کافی است. صفحه [۳۰۲] هرگز وعده‌ای مده که بر اثر کمی اعتماد به خود، آن را کوچک بشماری، و در صورتیکه سرازیری ناهموار باشد، به سربالائی هموار مغرور مشو. رحم کن تا بتو رحم کنند. سخن نیک بگو تا ترا بخوبی یاد کنند. از غیبت دوری کن، زیرا بدگوئی مردم، نان خورش سگهای دوزخ است. باید بزرگ شما با کوچکتان مهربان باشد. کسیکه برادرش را در پنهانی موعظه کند او را زینت داده و اگر آشکارا به او پند دهد او را رسوا کرده است. شما باید در حال خشنودی و خشم، سخن حق بگوئید و با دوست و دشمن دادگری کنید. شنونده غیبت، یکی از غیبت کنندگان محسوب می‌شود. غیبت، کوشش ناتوان است. علی «ع» مردی را دید که نزد فرزند حسن «ع» از دیگری غیبت می‌کند، به او فرمود: پسرک من، گوش خود را از غیبت پاک نگهدار، زیرا او به پست‌ترین چیزی که در ظرفش هست نظر کرده و آن را در ظرف تو خالی نموده است. پند و اندرز را برای برادرت خالص گردان و او را در هر حال همراهی کن، و از برادرت در اثر تردید کناره مگیر و بدون درخواست رضایت از وی جدا مشو، زیرا شاید او عذری داشته باشد و تو او را صفحه [۳۰۳] سرزنش میکنی. وای بر کسی که آنچه را برای دیگران ناپسند می‌داند برای خود نیکو بشمارد، و کارهایی را که خود انجام می‌دهد بر مردم عیب بگیرد. خردمند نیست کسیکه از سخن نادرستی که درباره او گفته شده ناراحت گردد، و دانا نیست کسی که از ستایش نادان خشنود شود. کسیکه بسود تو جرأت یابد به زیان تو جرأت خواهد داشت. کسیکه ترا به سبب کار نیکوئی که در تو نیست بستاید و از تو خشنود باشد، تو را به سبب کار زشتی که در تو نیست سرزنش می‌کند و بر تو خشم می‌گیرد.

قسمت دوم

عجب از کسیکه برای سخن نیکوئی که درباره او گفته شده و آن خوبی در او نیست شادی میکند، و عجب از کسی که برای سخن بدی که درباره او گفته شده و آن بدی در او نیست خشم میکند باید خودشناسی از نظر تو استوارتر از ستایش ستایشگران باشد. کسیکه از مردم شرم داشته باشد و از خود حیا نکند، ارزشی برای خود قائل نیست مهربانی، آغاز دانش است. مهربانی در چیزی راه نیافت مگر آنکه آن را زینت داد. غایبی که شب و روز او را میراند، سزاوار است بسرعت باز گشت نماید. خوشابحال کسیکه عیب خودش او را از عیب مردم باز دارد. صفحه [۳۰۴] کسیکه به عیوب مردم نظر کند و آن را ناپسند بداند سپس آن را برای خودش بپسندد احمق است. کسی که لغزش‌های خود را فراموش کند، اشتباهات دیگران را بزرگ می‌شمارد، و کسی که به مردم بزرگی بفروشد خوار می‌گردد. از نادانی مرد همین بس که ارزش خود را نداند. کسی که به ارزش خود نادان باشد به ارزش دیگران جاهل تر است. کسی که خود را شناخت پروردگارش را می‌شناسد. مردی که ارزش خود را نداند نابود میشود. همیشه صورت خود را در آئینه ببین، اگر صورتت زیبا است، پیوستن کار زشت را به آن و ننگین کردن آن را زشت بدان، و اگر صورتت زشت است، جمع‌آوری دو زشت را قبیح بشمار. انسان آئینه انسان است، به دقت در او می‌نگرد و احتیاجات او را تأمین میکند. هرگاه کسی خصلت خوبی داشت امثال آن را انتظار داشته باشید. بدترین شما کسانی هستند که سخن چینی می‌کنند و میان دوستان جدائی میاندازند و بر بی‌گناهان عیب می‌گیرند. با انتقام، برتری وجود ندارد و درستی در ترک مشورت نیست. شهادت گناهکار را جز بر زیان خودش نمی‌پذیرم. صفحه [۳۰۵] هرگاه کسی بتو درود فرستد تو بهتر از آن درود بفرست، و هرگاه دستی بمنظور احسان بسوی تو دراز شد آن را از پاداش بیشتری برخوردار ساز، البته فضیلت برای کسی است که نخست نیکی کرده است. هرگاه انسان از دنیا به بالا-تر از مرتبه خودش رسید اخلاقش در برابر مردم دگرگون میشود. اگر کسی را بیشتر از مرتبه‌اش بالا

بردی، انتظار داشته باش بهمان اندازه تو را در مرتبه‌ات تنزل دهد در مصائب دیگران شادی مکن و در مسیر باطل قدم مگذار و از راه حق کناره مگیر. به لغزش دیگران شادی مکن، زیرا نمی‌دانی روزها با تو چگونه رفتار می‌کنند خود را از هر گونه پستی و زبونی گرامی دار. جز دراز گوش کسی از بزرگی و شرافت امتناع ندارد. از کفاره‌های گناهان بزرگ، دادرسی ستم‌دیده و تسکین دادن محزون است. هر که مادر فرزند مرده را تسلیت دهد خداوند او را زیر سایه عرشش جای می‌دهد. به آنچه فرزندان خود را تربیت می‌کنی، یتیم را به آن تربیت نما. ضعیفان خود را در خوراک، با خود برابر بدانید. صفحه [۳۰۶] باید بستگان تو در ظلم و ستم تو طمع نکنند و دشمنان از عدالت تو مأیوس نگردند. هرگز با کسی که آنچنانکه تو او را بر خودت برتری می‌دهی او تو را بر خودش ترجیح نمی‌دهد، مسافرت مکن. راه رفتن پیاده به‌مراه سواره، موجب فساد سواره و خواری پیاده است. در مجلس خود با کسی نجوی مکن، و اگر به خشم آمدی بلند شو، و در حال خشم قضاوت مکن. آگاه باشید چنانکه از روی ترس کار می‌کنید از روی رغبت نیز کار کنید. هرگاه برادرانت شبانه بر تو وارد شدند آنچه در خانه‌داری از آنان ذخیره مکن و خود را در بیرون خانه برای آنان به زحمت میانداز. بدترین برادران کسی است که انسان بخاطر او به زحمت بیافتد. از هر کاری که اگر از کننده آن پرسند، آن را انکار میکند، بر حذر باش. کسیکه در پنهانی کاری کند که آشکارا از آن شرم دارد برای خود ارزشی قائل نیست. هر که باطن خود را درست کند ظاهرش را نیز درست خواهد کرد. کسیکه ترا بر حذر دارد مانند کسی است که تو بشارت داده است. صفحه [۳۰۷] حسود از تو خشنود نمی‌شود مگر آنکه یکی از شما بمیرید. حسادت دوست، بیماری دوستی است. فروتنی نعمتی است که حسود پی به آن نمیرد. هیچ ستمگری را شبیه‌تر به ستم‌دیده مانند حسود ندیدم: چشمی شور و دلی دیوانه دارد و پیوسته با اندوه دمساز است، بر بی‌گناهان خشم می‌گیرد و به چیزی که مالک آن نیست بخل می‌ورزد ستایش بیش از استحقاق، چاپلوسی و کمتر از استحقاق، ناتوانی یا حسادت است. با مردم چنان معاشرت کنید که اگر مرید بر شما گریه کنند و اگر زنده بودید به شما اشتیاق داشته باشند. دوست، دوست نیست مگر آنکه برادر خود را در سه مورد نگهداری کند: در گرفتاری او و در نبودن او و در مردن او. دشمن دانا بهتر از دوست نادان است. بهترین اعمال بزرگوار این است که از آنچه میداند چشم‌پوشد. بزرگترین دشمنان کسی است که مکرش از همه پنهان‌تر باشد. کسیکه جامه‌ی حیا به تن کند، عیش را مردم نمی‌بینند. اشکها خشک نمی‌شود مگر در اثر سنگدلی، و دلها سخت نمی‌شود مگر بخاطر زیادی گناهان. خویشاوندی به دوستی نیازمند است ولی دوستی به خویشاوندی نیازمند نیست. صفحه [۳۰۸] بسا نزدیکی که از دور هم دورتر است و بسا دوری که از نزدیک هم نزدیک‌تر است. غریب کسی است که دوست ندارد. دوستی یک نوع خویشاوندی مورد بهره‌ای می‌باشد. از دست دادن دوستان، غربت است. از بزرگوار مرد آن است که بر گذشته زمانش بگرید و به وطن خود علاقمند باشد و برادران قدیمی خود را نگاه دارد. طمع، بردگی دائمی است. سقوط عقلها، بیشتر زیر درخندگی‌های طمع‌ها است. بسا عقلی که تحت فرمان تمایلات بیجا اسیر است. اگر برای آنچه از دست رفته بی‌تابی می‌کنی، پس برای آنچه بتو نرسیده نیز بی‌تابی کن. تمایلات بیجا، مرکب فتنه و فساد است. اگر ثروتمندی گردی، تمام مردم با تو هستند و اگر تنگ‌دست شوی بستگان دست از تو برمی‌دارند. هرگاه دنیا به کسی روی آورد خوبیهای دیگران را به او عاریه می‌دهد و اگر به او پشت کند خوبی‌هایش را از او سلب می‌کند. از دست رفتن حاجت، بهتر از بردن حاجت نزد افراد نالایق است. سه کس مورد ترحم قرار می‌گیرد: خردمندی که او را نادان پندارند و ناتوانی که در دست ستمگر نیرومندی گرفتار باشد و بزرگوار که صفحه [۳۰۹] به فرومایه محتاج گردد. هرگاه از شخص بزرگوار حاجتی خواستی بگذار فکر کند، زیرا او جز در کار خیر نمی‌اندیشد، و هرگاه از شخص فرومایه‌ای چیزی درخواست کردی شتاب کن، زیرا اگر فکر کند به طبع خود باز می‌گردد. التماس کردن، بزرگوار را به بذل و بخشش، و فرومایه را به ممانعت تحریک می‌کند. بزرگوار، از روی اکراه نرمی نمی‌کند و در حال گشایش سخت نمی‌گیرد. آرزوهای خود را بسوی کسی که مورد محبت دل‌های شما است، معطوف دارید. بخشش آن است که بی‌مقدمه انجام گیرد، اما اگر بر اساس سؤال باشد

نوعی شرم و فرار از سرزنش است. حرص، جامع هر خصلت ناپسند است و مهارى است که آدمی بوسیله آن بسوی هر شری کشیده میشود. بخل، روپوش بینوائى است. غفلت مردم بخیل از گناه بزرگ، برای آنان آسانتر از پاداش دادن به احسان کم است. ای پسر آدم، آنچه بیشتر از روزی خود بدست آورده‌ای تو در آن خزانه‌دار دیگران هستی. صفحه [۳۱۰] ای پسر آدم تو در مال خود وصی خویش باش و همان کاری که می‌خواهی پس از تو در مال تو انجام دهند خودت انجام ده. کسیکه ثروتمند باشد باید بوسیله مال خود، زندانی و اسیر را آزاد کند. هر که خویشان را گرمی دارد ثروت از نظر او ناچیز است. حرص و خودبینی و حسد انگیزه‌های سقوط در گناهان هستند. خصلتهای پسندیده خود را بخاطر تکبر و خودبینی از دست مده. اگر می‌خواهی تو را ستایش کنند باید نسبت به ستایش، اظهار حرص ننمائی. بزرگترین افتخار آن است که خود بین نباشی. شکیبائی به اندازه مصیبت است. مصیبت، یکی است، اگر بی‌تابی کردی دو تا میشود. خویشان را به صبر در ناراحتی عادت ده. هنگامی که سختی به پایان رسید گشایش آغاز می‌گردد. شکیبائی، مرکبی سقوط ناپذیر است. صبر دو نوع است: صبر بر آنچه کراهت داری و صبر از آنچه دوست داری. روزگار دو روز است: روزی بسود تو و روزی به زیانت، پس اگر به سود تو باشد ناسپاسی مکن و اگر به زیان تو باشد شکبیا باش. کسی که مانند آزادگان صبر کند شکبیا است و اگر صبر نکند صفحه [۳۱۱]

قسمت سوم

مانند نادان بی تجربه، فراموش می‌کند. به هنگام آسایش ناسپاسی مکن و در گرفتاری ناامید مباش. تکبر در برابر افراد خودبین، عین تواضع است. هر که در جستجوی چیزی باشد به تمام آن یا بعض آن میرسد. کسی که زبانش را حکمران خود گرداند نزد خویش خوار است. زبان خردمند پشت قلبش، و قلب نادان پشت زبانش میباشد. هر کاری انجام داده‌ای مانند کسی باش که کاری نکرده است. در خاموشی از حکمت خیری نیست، چنانکه در سخن از روی جهل، خیری نمی‌باشد. آدمی زیر زبان خویش پنهان است. زبان خود را از سخن گفتن بازدار، زیرا جبران کردن چیزی که در اثر خاموشی از دست رفته، آسان‌تر است از دریافت چیزی که به سبب گفتارت از تو فوت شده است. از آنچه وجود ندارد مپرس، زیرا در آنچه وجود دارد برای تو کاری هست. وفا با نیرنگ‌بازان نزد خدا نیرنگ است. اگر کارها مشتبه شد پایان آن با آغازش مقایسه می‌شود. کسی که اندیشه کند درست یافته یا نزدیک است درست بیابد، و کسی که شتاب نماید خطا کرده یا نزدیک است خطا نماید. چه بسیار است عبرتها و کم است پند گرفتن صفحه [۳۱۲] اندیشه‌ی پیرمرد را از دلاوری جوان بیشتر دوست دارم. به حضرت گفتند: خردمند را برای ما توصیف کن، فرمود: خردمند کسی است که چیزها را به جای خود میگذارد، سپس به وی گفتند: نادان را برای ما توصیف کن، فرمود: توصیف کردم. اگر کار کسی بر شما مشتبه گردید به همنشینانش نظر کنید. هنگامی که تو پشت میکنی و مرگ روی می‌آورد، چه زود ملاقات فرا میرسد. کسی که دوری سفر را بخاطر بیاورد آماده میگردد. نفس کشیدن آدمی، گامهای او بسوی مرگ است. بسا یک خوراک که جلوی خوراکها را می‌گیرد. مخالفت، اندیشه را ویران می‌کند. کسی که پیرو ندارد اندیشه ندارد. هنگامی که شنید خوارج می‌گویند: «حکم مخصوص خداوند است» فرمود: سخن حقى است که بوسیله آن باطل را اراده می‌کنند کسی که به چیزی جاهل باشد از آن عیب می‌گیرد. مردم دشمن مجهولات خود هستند. کسی که چوبش نرم باشد شاخه‌هایش فراوان است. خوابی که بر اساس یقین باشد بهتر است از نمازی که در حال تردید باشد. یک دانشمند دینی از هزار عابد برای شیطان سخت‌تر است. صفحه [۳۱۳] بهترین پارسائی، پنهان داشتن زهد است. نماز، ایستادن و نشستن نیست، نماز اخلاص تو است. سخت‌ترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را کوچک بشمارد. هیچ کوچکی را کوچک شمار ممکن است بزرگ باشد. و هیچ کمی را کم بدان، ممکن است زیاد باشد. روزگاری برای مردم خواهد آمد که در آن مقرب نیست مگر سخن چین، و زیرک خوانده نمی‌شود مگر تبهکار، و ناتوان شمرده نمی‌شود مگر شخص با انصاف. دنیا نادانی است که جز

به مانندهای خود رغبت ندارد من دنیا را به رو واژگون کرده‌ام و مقدار آن را اندازه گرفته‌ام و به حقیقت آن بینا هستم . ای مردم ، بخدا قسم من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم مگر آنکه خودم در آن بر شما سبقت می‌گیرم ، و از هیچ گناهی شما را نهی نمی‌کنم مگر آنکه خودم پیش از شما دست از آن بر می‌دارم . کسی که خود را پیشوای مردم قرار داد باید پیش از آموختن دیگران ، نخست خویشان را بیاموزد و باید پیش از آنکه دیگری را بوسیله زبان تأدیب کند ، به روش خود ، او را تأدیب نماید . در هر صورت کسی که آموزنده و ادب کننده خویش باشد به تعظیم و احترام سزاوارتر است از کسی که آموزنده و ادب کننده مردم باشد . صفحه [۳۱۴] کسی که کار ملتی را بعهدہ گرفت سزاوار است پیش از شروع به اصلاح جمعیت ، نخست خود را اصلاح کند و گرنه مانند کسی است که می‌خواهد سایه‌ی چوب را پیش از راست کردن چوب ، راست کند شگفتا آیا خلافت به مصاحبت و خویشاوندی (با پیامبر) است ؟ بدبخت‌ترین زمامداران کسی است که ملتش به وسیله او بدبخت شوند . چه زشت است نیرنگ از زمامدار شخص بدخو لایق پیشوائی نیست . اگر چوپان گرگ باشد ، چه کسی از گوسفند مراقبت می‌کند ؟ هرگز در استخدام کارگردانان و حکمرانان خود ، وساطتی را جز وساطت کاردانی و امانت مپذیر . کسی که اطرافیانش فاسد باشند مانند کسی است که آب در گلوش گیر کرده ، زیرا اگر چیزی غیر از آب در گلوش گیر کرده بود ، بوسیله آب فرو میرفت دادگری یک شکل و ستمگری اشکال فراوانی دارد ، از این رو ستمگری آسان ، و جستجوی عدالت مشکل است . عدالت و ستمگری مانند اصابت و خطا در تیراندازی است که اصابت آن احتیاج به تمرین دارد . صفحه [۳۱۵] دادگری را بر دلاوری مقدم دار و جائیکه سخن گفتن مفید است از عمل استفاده مکن . بدترین مردم ، پیشوای گمراهی است که دیگران بوسیله او گمراه می‌شوند . ستم ، پایان مدت زمامداران است . عدالت زمامدار بهتر از باروری زمان است . کسی که از او چیزی خواسته شده ، تا هنگامی که وعده نداده آزاد است . دل‌های رعیت ، خزانه فرمانروای آنها است ، همان عدالت یا ستمی که در آن سپرده است خواهد یافت . آگاه باشید ، من با دو کس می‌جنگم : کسی که چیزی را که ندارد ادعا کند و کسی که چیزی را که به عهده‌ی او است دریغ نماید . دست خدا با مهربانی بر سر حکمران قرار می‌گیرد ، پس هنگامی که ستم نمود خداوند او را بحال خودش واگذار می‌کند . در توصیف خداوند می‌گوید : کوه‌های آن (زمین) را از جا کنده و پراکنده می‌سازد ، و از هیبت عظمت خداوند بعضی کوه‌ها بعض دیگر را درهم می‌کوبند سپاس خداوندی را که آسمان و زمین ، آسمان و زمین دیگر را از او نمی‌پوشاند . پیشوایان دادگر باید خود را با عموم مردم بسنجند . صفحه [۳۱۶] یکی از کارگردانان حضرت ساختمان بزرگی بنا کرد ، امام «ع» فرمود : سکه‌ها سرهای خود را آشکار کردند . این ساختمان توانگری تو را توصیف می‌کند هرگاه خداوند بر ملتی خشم گیرد نرخ‌های آنان بالا میرود و تبهکاران بر آنان چیره می‌شوند . سه کس مال را بر خویشان برتری می‌دهند : بازرگان دریا و همنشین سلطان و کسیکه در قضاوت رشوه می‌گیرد خدایا ما را بهتر از آنچه می‌پندارند قرار ده و آنچه را که برای ما نمی‌دانند بیامرز . عثمان ، حضرت را بسیار سرزنش کرد ، در حالی که امام «ع» ساکت بود . به حضرت گفت : چرا سخن نمی‌گوئی ؟ فرمود : اگر سخن بگویم ، چیزی جز آنچه برای تو ناپسند است نمی‌گویم و تو نزد من چیزی جز آنچه دوست داری نخواهی داشت . هرگز دعوت کننده به جنگ نباشید . از ستیزه و دشمنی پرهیزید ، زیرا این دو خصلت دل را بیمار می‌کند و نفاق ببار می‌آورد . اگر از آزار کسی ایمن بودی ، در برادری او رغبت داشته باش . خداوند شما را حفظ کرده از اینکه به شما ستم نماید . به ناتوان کمک کنید و پشتیبان ستم‌دیده باشید و همکاری نمایید . صفحه [۳۱۷] خدایا من آنان را به ستم بر بندگانت وادار نکردم . روز ستم‌دیده بر ستمگر ، سخت‌تر از روز ستمگر بر ستم‌دیده است . شیعیان ما کسانی هستند که در حال خشم ستم نمی‌کنند . برای همسایگان خود باعث برکت و با همنشینان خود در صلح و آشتی هستند . ستمگری و نادرستی ، مرد را بی‌ارزش می‌کند . هر که ستمی بدوش گرفت ناامید گردید . چه زشت است به همسایه سختگیری کردن هر که ادعا کرد نابود گردید و هر که تهمت زد ناامید شد . کسیکه تخم دشمنی کاشت زیان درو کرد . ستم بر بندگان بدکاری است . ستم به شمشیر می‌کشانند . هرگز با ریختن خون حرام حکومت خود را تقویت مکن . بخدا قسم با

ستم‌دیده از روی عدالت رفتار می‌کنم و حق او را از ستمگر می‌گیرم و ستمکار را با حلقه بینی‌اش می‌کشم تا او را به سرچشمه حق وارد سازم اگر چه از آن کراحت داشته باشد. این را انتخاب کن که شکست خورده و با انصاف باشی، نه پیروز و ستمگر. پست‌ترین مردم کسی است که نزد زمامدار ستمگر از انسان صفحه [۳۱۸] ناتوان بدگوئی کند. ستم بر ناتوان، زشت‌ترین ستم است. گناه نابخشودنی، ستم نمودن بندگان نسبت بیکدیگر است. همکار ستمگر مباش. ستمگر سه علامت دارد: نسبت به بالاتر از خود با گناه ظلم می‌کند و در حق پائین‌تر از خود با چیرگی ستم می‌نماید و با گروه ستمگران همکاری می‌کند. خدا رحمت کند مردی را که حقی را ببیند و به آن کمک نماید، یا ستمی را ببیند و از آن جلوگیری کند و به زیان ستمگر مددکار ستم‌دیده باشد. ستمگر و کمک دهنده او و کسی که به ستم راضی است هر سه با یکدیگر شریکند. کسی که از عمل گروهی خوشنود باشد مانند کسی است که با آنان در آن کار داخل باشد و هر که در باطل وارد شود دو گناه دارد: گناه ارتکاب باطل و گناه راضی بودن به آن. از حضرت پرسیدند: چه گناهی کیفرش سریع‌تر و نابودی صاحبش زودتر است؟ فرمود: ستم بر کسی که یآوری جز خدا ندارد، و گردنکشی ثروتمند در برابر فقیر. به هنگام ستم، عدالت خدا را درباره خود یاد کن، و موقع توانائی، قدرت خدا را بیاد آور. صفحه [۳۱۹] گناه، دژی ذلت‌بار است: ساکن خود را نگاه نمی‌دارد و پناهنده خود را حفظ نمی‌کند. حکمت را در بین کسانی که شایستگی آن را ندارند مگذارید که به آن ستم کرده‌اید. برای هر کسی همان چیزی است که به دست آورده. ارزش هر کس به خوبیهای او است. بدانید مردم فرزندان کارهای نیک خویش هستند.

قسمت چهارم

هیچ نسبتی مانند فروتنی و هیچ شرافتی مانند دانش و هیچ همنشینی مانند خوشخوئی نیست. دانش شریف‌ترین چیز است و خداوند بزرگ دانا است و هر دانشمندی را دوست دارد. کسی که کردارش او را کند سازد، نسبت و خویشاوندیش او را تند نمی‌گرداند. هر که در عمل کوتاهی کند به اندوه مبتلا می‌گردد. از کسانی مباش که بیش از عملشان بخود امیدوارند. برای دنیای خود چنان کار کن که گویا همیشه زنده‌ای. از کسانی مباش که بدون عمل به آخرت امیدوارند. دانش پیاموزید هر چند بهره‌ای از آن نبرید، زیرا روزگار را برای شما مذمت کنند بهتر است از اینکه زمان را بخاطر شما مذمت نمایند. هیچ حرکتی نیست مگر آنکه تو در زمینه آن به شناسائی صفحه [۳۲۰] نیازمندی. کسی که از روی نادانی کاری انجام دهد مانند کسی است که بیراهه می‌رود، پس دور شدنش از راه، او را از خواسته‌اش دورتر می‌گرداند، و کسی که از روی دانائی عمل کند مانند کسی است که راه آشکاری می‌پیماید، بنابراین بینا باید ببیند آیا راه می‌پیماید یا بر می‌گردد؟ اندیشه موجب روشنی، و غفلت باعث تاریکی است. بمنظور فهمیدن و آموختن سؤال کن و از روی خیره سری چیزی مپرس. داناترین مردم کسی است که علم مردم را به عمل خود ضمیمه کرده است. کسی که در اندیشه خود استبداد داشته باشد نابود می‌گردد و کسیکه با مردان مشورت کند در عقلهای آنان شرکت جسته است. کسی که به راههای اندی... روی آورد، موارد اشتباه را می‌شناسد. هیچ گنجی سودمندتر از دانش و هیچ عزتی بالاتر از بردباری نیست. دانائی، جلوی عذر بهانه‌جویان را می‌گیرد. خوبی آن نیست که ثروت و فرزندان تو زیاد شوند، خوبی آن است که دانش تو افزون گردد. صفحه [۳۲۱] گرد آورندگان مال نابود شده‌اند، در حالیکه زنده هستند، و دانشمندان تا هنگامی که روزگار باقی است پایدار می‌باشند. زمامداران، فرمانروای مردمند و دانشمندان، فرمانروای زمامداران. دانشمند زنده است هر چند مرده باشد و نادان مرده است اگر چه زنده باشد. دانش، یکی از دو حیات، و دوستی، یکی از دو خویشاوندی، و آوازه‌ی نیکو یکی از دو عمر محسوب می‌شود. هرگز کسی در برابر سؤالی که از او شده و نمی‌داند، از گفتن «نمی‌دانم» شرم نکند و اگر چیزی را نمی‌داند از آموختن آن حیا نداشته باشد. چه بسیار چیزهایی که نمی‌دانی و اندیشه‌ات در آن حیران و چشمت گمراه است، آنگاه به آن بینا می‌شوی. هیچ فقری سخت‌تر از نادانی نیست. خویشاوندی و همسایگی، ترا از شر نادان ایمن نمی‌سازد. هرگاه

خداوند بنده‌ای را پست گردانید ، دانش را از او جلوگیری می‌کند . هر ظرفی بواسطه آنچه در آن قرار داده می‌شود ، پر می‌گردد ، مگر ظرف دانش که فراخ می‌شود . چنانکه بدن‌ها خسته می‌شوند ، این دل‌ها نیز ملول می‌گردند ، پس صفحه [۳۲۲] برای دل‌ها حکمت‌های جدیدی طلب کنید . بار شعله شوق ، سبک‌تر از رنج خستگی است . از شرافت دانش همین بس که شخص کم اطلاع ادعای آن را می‌کند و کسی که از اهل دانش نیست اگر نسبت دانائی به او بدهند شادمان می‌شود ، و از گمنامی جهل همین بس که آدم نادان از آن بیزاری می‌جوید و اگر نسبت جهل به او بدهند خشمگین می‌شود . کم‌ارزش‌ترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد . دانش ، دینی است که به سبب آن پاداش داده می‌شود . دانش ، بیشتر از آن است که به شمار آید ، پس از هر چیزی بهترش را بگیرید . کسی که از روی نادانی فتوی دهد ، آسمان و زمین او را لعنت می‌کنند . دانشمندان بخاطر کثرت مردم نادان ، در غربت قرار دارند . خداوند از مردم نادان در تعلیم گرفتن پیمان نگرفته تا آنکه از دانشمندان در تعلیم دادن پیمان گرفته است . سپاسگزاری دانشمند بر دانشش این است که علم خود را به کسانی که استحقاق دارند بذل نماید . بلند همت هر چند خود را تنزل دهد لیکن جز بلندی چیزی نمی‌پذیرد ، مانند شعله آتش که صاحبش آن را می‌پوشاند ولی شعله زبانه می‌کشد . صفحه [۳۲۳] اگر نزد دانشمندی نشستی ، در شنیدن حریص‌تر باش تا سخن گفتن . علم با عمل مقرون است : پس کسیکه بداند عمل می‌کند . عمل ، عمل را صدا می‌زند اگر عمل پاسخ گفت ، می‌ایستد و گرنه کوچ می‌کند . ای حاملان دانش ، آیا دانش را حمل می‌کنید ؟ دانش برای کسی است که بیاموزد و به آنچه آموخته عمل کند و علمش با عملش موافق باشد . عالم بی‌عمل مانند نادان سرگردانی است که از جهل خود بیدار نمی‌شود ، بلکه حجت بر او بزرگ‌تر است . علم خود را به جهل ، و یقینتان را به تردید مبدل مکنید ، هرگاه دانستید عمل کنید و هرگاه یقین پیدا کردید اقدام نمائید . چه خوبست علمی که به مدارات زینت یابد شما گفتید : فلان شخص ثروت عظیمی به دست آورده آیا روزگاری که در طول آنها اتفاق کند بدست آورده است ؟ روز قیامت آدمی قدم بر نمی‌دارد تا آنکه از عمرش سؤال می‌کنند که در چه چیزی بیایان رسانده ، و جوانیش را در چه چیزی کهنه کرده و مالش را از کجا بدست آورده و در چه چیزی اتفاق نموده و در آنچه می‌دانسته چه عملی انجام داده است ؟ زیاده‌روی کردن از اندازه کافی ، فقر بی‌پایانی است . صفحه [۳۲۴] چقدر مشکل است برای کسی که خواسته‌های بیجا او را اسیر کرده پرهیزکار باشد ؟ هر که بر چیزی دست یافت خودرأی می‌شود . دو خورنده هستند که سیر نمی‌شوند : خواهان دانش و خواهان دنیا . بازرگان ، گناهکار است و گناهکار در آتش است ، مگر کسی که درست بگیرد و درست بدهد . درباره گرد آورنده ثروت می‌گویند : شاید آن را از راه نادرست گرد آورده و حق آن را ادا نکرده است . فقر ، مرگ بزرگ است . تنگدستی ، زیرک را گنگ می‌گرداند و فقیر در شهر خود غریب است . تنگدستی در وطن ، غربت است . هیچ شهری از شهر دیگر برای تو سزاوارتر نیست ، بهترین شهرها شهری است که تو را به دوش گیرد [۱] . اگر تنگدستی برای من بصورت انسانی مجسم شود او را خواهم کشت . [۱] یعنی تمام شهرها صلاحیت دارند برای انسان محل سکونت باشند . بهترین شهرها شهری است که تو را در خود جای دهد و عزیز گرداند . صفحه [۳۲۵] هیچ فقری گرسنه نشد مگر به آنچه ثروتمند از آن بهره‌مند گردید . هیچ نعمتی را فراوان ندیدم مگر آنکه در کنار آن حقی ضایع شده است . به هیچ نعمتی نمی‌رسید مگر آنکه نعمت دیگری را از دست میدیدید . هیچ ثروتی جز بخاطر بخل یا حرام جمع نمی‌شود . به هیچ نعمتی نمی‌رسید مگر پس از رنج و آزار . هیچ کس بیهوده آفریده نشده که هوسرانی کند ، و بی‌فایده رها نشده تا کار بی‌فایده انجام دهد . اشتباه در بخشش به کسی که سؤال نکرده و جلوگیری از کسی که درخواست نموده هر دو یکی است . هرگاه از چیزی بی‌نیاز شدی آن را کنار بگذار و آنچه را به آن محتاج هستی بگیر . از احتکار جلوگیری کن . هر که چیزی را که حق او نیست بگیرد مورد سرزنش قرار می‌گیرد . از گرفتن وام پرهیزید . وام گرفتن ، ذلت و خواری است . از کیف‌رهایی که در اثر بدرفتاری ، بر ملل پیش از شما فرود آمده صفحه [۳۲۶] بترسید و در خوبی و بدی ، حالات آنان را بخاطر بیاورید و بترسید از اینکه مانند آنها باشید . پیش از آنکه آیندگان از شما عبرت بگیرند شما از گذشتگان پند بگیرید . فرزندان‌تان را به اخلاق خود

مجبور نسازید زیرا آنان برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده‌اند. دل‌های مردم، وحشی است هر که با آنها انس بگیرد به او روی می‌آورند. بنده دیگری مباش در حالیکه خداوند ترا آزاد قرار داده است. به آزاد مرد هر چه تحمیل کنی، تحمل می‌کند و آن را باعث زیاد شدن شرافت خود می‌داند مگر چیزی که جزئی از آزادی او را تنزل دهد که از آن امتناع دارد و به آن پاسخ نمی‌گوید. من حق ندارم شما را بر آنچه کراهت دارید وادار کنم. بتو اجازه دادم که در آنچه بنظرت می‌آید استوار باشی. اندوه، نیمی از پیری است. هرگز از روی تردید مجازات نمی‌کنم. هر که به روزگار بزرگی فروخت روزگار او را زبون ساخت. تو را از شتاب در کار و سخن نهی می‌کنم. درباره بندگان خدا و شهرهای او از خدا بترسید، زیرا شما حتی در زمینه‌ی مکانها و چهارپایان مورد سؤال قرار می‌گیرید. صفحه [۳۲۷] ساعتهای روز چه با شتاب می‌گذرد، و روزهای ماه چه زود سپری می‌شود، و ماههای سال چه با سرعت تمام می‌گردد، و سالهای عمر چه با تندی می‌گذرد پایان

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های

علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محتّ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».